

راه توده

دوره دوم شماره (۱۳) مهر ۱۳۷۲

با سقوط بی وقفه قیمت نفت

ایران در آستانه سقوط کامل اقتصادی

رژیم قادر به خرید مواد اولیه کارخانه ها نیست و بیکاری و گرانی بسرعت در ایران تشدید می شود. ۲۰ ص

آرشیو راه توده را یاری کنید

۳ ص

گزارش "راه توده" از جمهوری چک

چوب حراج برگنبد های طلائی "پراگ"

یک کادر برجسته حزب کمونیست چک: گذشته تکرار نخواهد شد باید به آینده اندیشید. ۹ ص

طراحان اشغال سفارت امریکا دستگیر میشوند!

در تهران، بدنبال پخش يك نامه سرکشاده و توزیع ترجیه يك مساحبه (از دو نماینده مجلس)، که بر لزوم تجدید روابط با امریکا در آنها سخن به میان آمده است، روزنامه "سلام" در توضیح خبر دستگیری سردبیر این روزنامه به اشاره، اما صریح نوشت، که به توصیه صندوق بین المللی پول و برای هموار ساختن جاده تفاهم با امریکا، طراحان تصرف سفارت امریکا در سال ۱۳۵۸ دستگیر، خانه نشین، ممنوع القلم و ممنوع الخروج می شوند. "سلام" موقعیت کنونی تعدادی از طراحان آن تصرف را که به دانشجویان "خط امام" شهرت یافتند تشریح کرده و اشاره به شورانی کرده است که در آن زمان برای این عمل تشکیل شده بود. علاوه بر "مهندس مهدی"، "اشغزاده" نماینده پیشین مجلس نیز از جمله چهره های سرشناس این شورا به حساب می آید، که اکنون همراه با مهندس "مهدی"، سردبیر "سلام" در زندان رژیم است. (صفحات ۲ و ۳ را بخوانید)

"اتحاد و طلبانه" حافظ "تمامیت ارضی" است!

راه توده ۶ ص

امنیت در کجاست؟

ع. الهی ۱۳ ص

شکست "جنگ سرد" به معنی ترک ایدئولوژی نیست!

د. شهرین ۱۴ ص

روحانیت ایران تا پشت صحنه

عقب می نشیند؟

ع. مکر ۲ ص

سیاست خطرناک رویارویی اقوام بلوچ

۲ ص

۸۰ مانور جنگی در خلیج فارس!

۵ ص

اسرائیل دروازه های خاورمیانه را بروی خود می کشاید

۴ ص

اطلاعیه حزب دمکرات کردستان ایران ۷ ص

پیروزی بزرگ جنبش کمونیستی در لهستان ۸ ص

هیچکس در افغانستان سلاح رازمین نمیگذارد

هواپیما ربائی ۳ عضو سپاه پاسداران ۲۰ ص

یک هفته پس از کودتای علیه پارلمان محافل سیاسی پیش بینی می کنند: ۱۸ ص

"یلتسین" از "دور" خارج می شود!

"روحانیت" ایران تا پشت صحنه

عقب می نشیند؟

در تهران و در حاشیه بحران اقتصادی-سیاسی رژیم، همچنان بحث بر سر به پشت صحنه خزیدن روحانیت حاکم جریان دارد. این بحث از چارچوب مبارزه قدرت بین سردمداران شناخته شده رژیم فراتر رفته است و پاپس کشیدن برخی از روحانیون شناخته شده ایران، بر این تدبیر، بنظر حفظ حرمت روحانیت شیعه ایران، ابعاد نوین بخشیده است. جمعی از این روحانیون، که کمتر به امور دولتی و حکومتی آگوده‌اند، خواهان عقب‌نشینی صادقانه روحانیت تا حوزه‌های درس و علم‌اند و جمع دیگر، که به همه حوادث ۱۵ سال گذشته آگوده‌اند و گروه اول را ساده لوح قلمداد می‌کنند، تنها حاضرند با نوعی عقب‌نشینی تاکتیکی موافقت کنند. براساس این تاکتیک، آنها کمتر در صحنه مشاهده خواهند شد و امور مملکت را از پشت سر اداره خواهند کرد.

در هر دو تدبیر، که حتی زرمه آن در گردهمایی اخیر ائمه جمعه سراسر کشور در تهران نیز بین برخی از آنها جریان داشت، يك واقعیت نهفته است، که نه رژیم و روحانیت حاکم و نه مردم و روحانیت از حوزه علمیه بیرون نیامده در سالهای اخیر، نمی‌توانند منکر آن شوند. واقعیت آنست، که بخشی از روحانیت اهل تشیع ایران، گرچه در سالهای اخیر به همه ابزار قدرت و ثروت دست یافتند و از خیابانها و کوچه‌های شهرها باندازه رکاب مرسدس بنز فاصله گرفتند، اما این قدرت و ثروت برعزت و احترام روحانیت ایران، حتی اگر به احترام جد امثال آیت‌الله خمینی بود، نیافزوده، که از آن کاست. این عزت و احترام از دست رفته، حاصل عملکرد خود روحانیت است و آنچه بر آنها می‌رود از خودشان است و لایق!

حوادث قیام مشهد و اخباری، که سرانجام از سد سانسور گذشته و به گوش مردم رسیده، نمونه‌ایست عبرت‌انگیز، که حداقل بخش دوراندیش‌تر روحانیت شیعه ایران، تامل در آن را نه مکروه، که جایز و مباح می‌شمارد. براساس آن اخبار از سد سانسور گذشته، در نخستین خیزش‌های قیام مشهد، که از کوری طلاب این شهر شروع شد، هر عامه بسری، که بر سر راه قرار گرفت، زیر مشت و لگد رفت. با گناه و بیگناه! خبر این نفرت و کینه بجائی کشید، که در طول قیام مشهد، يك روحانی عامه بسر در خیابانهای مشهد دیده نشد و بسیاری از طلبه‌ها، که می‌خواستند در جمع مردم باشند، و خود بخشی از لشکر ناراضیان را تشکیل می‌دادند، عامه را برداشته و ریش را تراشیده بودند! روحانیت بر قدرت تکیه‌زده، شاید بخواهد از سرمستی قدرت تا لحظه خروج از صحنه سیاست و شاید روحانیت، و پریدن از خواب خوش‌دوشین، بیرون نیاید، اما روحانیت کمتر آگوده به دم و دستگاه حکومتی، با دوراندیشی بیشتری به مسئله نگاه می‌کند.

پایان رویاهای شیرین رژیم برای تشکیل يك امپراطوری اسلامی، که به واقع کابوس مردم ایران شد، به این تمقل و دوراندیشی میدان میدهد.

سرهنگها و ژنرال‌های اسلام پناه سواد میلیون‌ها دلار کسک نقدی و نفت رایگان را به جیب زدند و حالا در اندیشه بیعت با مصر و جهان عرب خواب و خوارک ندارند. در افغانستان، حتی اگر مملکت چند پارچه نشود و يك حکومت اسلامی هم بتواند در کابل مستقر شود، حسابش از حساب روحانیت ایران جداست. صدها هزار از افغانهای پناهنده قصد بازگشت به وطنشان را ندارند و همه هزینه‌ای، که از جیب ملت ایران صرف صدور اسلام فقهاتی به افغانستان شد، بریاد رفت. حتی در هرات شیعه‌نشین نیز، این روزها قوای نظامی تونین اسماعیل با حمله به پایگاه‌های سپاه پاسداران ایران در داخل افغانستان و نواحی مرزی هرات و خراسان، این مهانان ناخواسته را تا پشت مرزهای ایران تارومار می‌کنند. تونین اسماعیل (۵۰) سالها تحت حمایت رژیم تهران و با پول اهدائی رژیم در مرزهای هرات و خراسان با ارتش افغانستان و شوروی جنگید و به سردار بی شکست شهرت داشت. از جنون تشکیل دولت اسلامی در بغداد و یا حتی شهر بصره، فقط چند ده هزار پناهنده شیعه عراقی باقی مانده‌است، که حکومت ناچار است آنها را نیز به نواحی مرکزی ایران منتقل کند، تا خیال شوروی در خوزستان غرب زبان برشان نزنند! در لبنان دیگر نه رژیم توان تقویت ادامه ماجراجویی‌های اسلامی را دارد و نه زمینه برای ادامه آن فراهم است. پس از امضا، قرارداد صلح بین فلسطینی‌ها و اسرائیل، رژیم ایران و طرفدارانش در جنوب لبنان مانده‌اند و يك ایستگاه قدیمی و از دور خارج شده تلویزیونی، که برای شمیمان مراسم روزه و ندبه و سینه‌زنی پخش می‌کند. این فرستنده تلویزیونی سبیل آن ثروت عظیم ملی است، که رژیم ایران از شکم مردم گرسنه ایران زد، تا صرف جهانگشائی اسلامی خود در لبنان کند!

در مصر، اخوان المسلمین، بعنوان دست دراز رژیم ایران از بازو قطع شد و

سرمایه‌گذاری اسلامی رژیم در مصر موجب فعال شدن این کشور در جهان عرب علیه ایران و بویژه کشورهای کوچک عربی خلیج فارس شد. در الجزایر پول ایران صرف تیرگی تام و تمام مناسبات خوب و تاریخی این کشور با ایران شد.

در خلیج فارس، سیاست رژیم و پول حاصل از فروش نفت ایران، که ضامن این سیاست بود، کشورهای منطقه را متحد کرد و موجب تشکیل يك ارتش مشترک صدهزار نفره توسط آنها شد، که مقابله با ایران در راس برنامه‌های آن است.

ترکیه هم، اعتماد نداشته‌اش را از رژیم ایران پس گرفت، و به شبکه‌های اسلامی ترور این کشور، که با پول ایران تشکیل شده بودند، ضربات سختی وارد آورد. پول ایران بریاد رفت.

در مرستان نیز، که آیت‌الله خمینی روزگاری مطمئن بود با قیام چند ده نفر طرفداران فکری او در شهر مدینه فاضله در سال ۵۸، مرستان به "حجاز" تغییر نام خواهد داد و اداره "حرمین شریفین" از جده و کاخ ملک فهد به تهران و حسینیه "جماران" منتقل خواهد شد، کار به التماس "رفسنجانی" از ملک فهد برای اجازه افزایش صدور نفت ایران و یادرواقع حراج آن کشید! همه پولی که هر ساله صرف مراسم برائت از مشرکین شد، همراه جان آن چندصد ایرانی که در نخستین مراسم جانشان را از دست دادند، بریاد رفت. در کویت، کشورهای نوپیدا اتحاد جماهیر شوروی سابق، و حتی پاکستان و هندوستان، وضع بر همین منوال است، که شرح همه آنها در کنار آنچه در داخل خود کشور طی ۱۵ سال انجام شد و می‌شود، در مجموع کارنامه‌ای را نشان می‌دهد، که مندل آن می‌تواند و باید روحانیت دوراندیش ایران را به تامل و چاره‌جویی وا دارد.

آنها در برابر این ستوال بزرگ قرار دارند: اگر رژیم سقوط کند، بالاخره باید جانی برای ادامه زندگی روحانیت در کشور باقی بماند یا نه؟ و اگر پاسخ مثبت است، امروز باید چاره‌ای اندیشید و نه فردای پس از سقوط!

این ستوال و چاره‌جویی برای یافتن پاسخ مناسب به آن، حتی اگر با اندیشه عاقبت‌طلبی و به‌پشت پرده خزیدن و امور را از پشت صحنه اداره کردن هم باشد، زمینه و آغازی معقول است، چرا که شاید این تمقل بتواند زمینه‌های رشد لازم را هم پیدا کند! پاسخ غیرمعقول و نامناسب، به عمیق‌تر شدن شکاف موجود بین روحانیت طرفدار بازگشت به حوزه درس و علم و ارشاد دینی مردم و روحانیت سرمست از قدرت ختم خواهد شد، که بر مرکب اختناق و کم‌دانی آنجا می‌رود، که اسب رم کرده می‌تازد؟ این سخنان اخیر آیت‌الله مهدوی کنی در تهران را باید حاصل تدبیر آن گروه از روحانیت عاقبت‌طلبی دانست، که زمان را برای خزیدن به پشت صحنه مناسب و لازم تشخیص داده‌اند: "... من زمانی نخست‌وزیر و وزیر کشور بودم، ولی در همان زمان هم روحانیت را فدای سیاست نکردم، چون قبل از آنکه نخست‌وزیر و وزیر کشور باشم، روحانی هستم..." او این سخنان را در جمع طلبه‌های مدرسه "مرو" تهران و در مخالفت با تبدیل "جامعه روحانیت مبارز" به يك حزب سیاسی بیان داشت. حزبی، که وجود دارد و مانند حزب رستاخیر زمان شاه، بصورت سراسری عمل می‌کند و سازمان‌ها و نشریات وابسته به خود را نیز تحت هدایت دارد.

• "تونین" در اصطلاح نظامی افغانستان معادل "سروان" در ارتش ایران است و "تونین اسماعیل" از جمله افسران کارآموده ارتش افغانستان بود، که در طول حکومت "حزب دمکراتیک خلق افغانستان" در کنار مخالفان حکومت با ارتش این کشور جنگ پارتیزانی می‌کرد و سالها تلاش ارتش و قوای امنیتی افغانستان در منطقه هرات برای دستگیری او به نتیجه نرسید.

زور چه کسی بیشتر است؟

ردوبدل شدن يك مصریه مجلس اسلامی بین شورای نگهبان و مجلس اسلامی پرده از یکی از زردیندهای زیرزمینی در جمهوری اسلامی برداشت.

ماجرا از آن قرار است، که مجلس اسلامی، طرح معافیت "جامه الامام الصادق" از پرداخت مالیات را تصویب کرد. این "جامه"، یکی از موسسات عظیم اقتصادی پا گرفته در سالهای پس از پیروزی انقلاب است، که بسیاری از سردمداران، وابستگان رژیم، بازار تهران و روحانیت مبارز در آن سهم دارند و از جمله قطب‌های تمرکز نقدینگی کشور و واردات کشور، به حساب می‌آید. شورای نگهبان پس از دریافت این مصریه از بیم بر ملا شدن ماجرا آنرا به مجلس برگرداند.

کمیسیون اقتصادی مجلس اسلامی پس از دریافت طرح بازگشتی، در يك جلسه دیگر همان طرح را بار دیگر و به همان شکل تأیید کرد و برای تصویب مجدد به جلسه مجلس ارائه داد. مجلس آنرا در دستور کار قرار داده است، اما بطور هم‌زمان مذاکراتی با دولت نیز در جریان است، که رضایت آن نیز جلب شود و جامعه "الامام الصادق" به همت مثک مجلس، شورای نگهبان و دولت از پرداخت و تحویل اظهارنامه مالیاتی معاف شود!

طراحان اشغال سفارت امریکا دستگیر و ممنوع الخروج می شوند؟

یورش به مطبوعات و نشریات غیر دولتی در ایران، که با دستگیری سردبیر روزنامه سلام و محاکمه مدیر مسئول آن شروع شد، با احضار مدیران مسئول تعدادی دیگر از نشریات به دادگاه ادامه دارد. در این میان هفته نامه "هشتری" تعطیل شده و پرونده روزنامه پویا به "هشتری" به دادگاه ارجاع شده است.

علاوه بر روزنامه "سلام"، که با تاکتیک "دروکام به عقب و یک گام به جلو"، همچنان به دستگیری سردبیر خود اعتراض می کند، و آنرا پیش پرده یورش به مطبوعات می داند، برخی هفته نامه ها و ماهنامه های غیردولتی با نوشتن مطالبی در دفاع از آزادی مطبوعات به نومی سنگر بندی علیه این یورش دست زده اند. مجله "آدینه" از جمله این نشریات است، که پرفروش ترین نشریه در سطح و سبک خود در ایران محسوب می شود. آدینه در شماره شهریور ماه خود، خطر یورش به مطبوعات را پیش بینی کرده و آنرا حرکتی، که به مصالح کشور نیست، ارزیابی کرد.

روزنامه "سلام" در سلسله مطالبی، که بصورت سرمقاله و در اعتراض به محدود کردن بازهم بیشتر آزادی مطبوعات در هفته های پس از دستگیری سردبیر "سلام" و حضور مدیر مسئول آن در دادگاه ویژه روحانیت در سلام چاپ شد، با عراحت نوشت، که "اگر دستشان برسد و بتوانند محدودیت را بازهم بیشتر خواهند کرد..."

همین روزنامه در پاسخ به سلسله نامه ها و تلفن های مردم به دفتر روزنامه و در ارتباط با دستگیری سردبیر "سلام" و محاکمه مدیر مسئول آن با اشاره ای صریح نوشت، که انگیزه اساسی در دستگیری مهندس عباس عبدی، سردبیر سلام، سلسله مطالب تحلیلی است، که او در ارتباط با گزارش عملکرد دولت توسط "هاشمی رفسنجانی"، رئیس جمهور نوشته است. سلام، در هفته های پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، با آمار، ارقام و اطلاعات دقیق، دروغگویی و عوام فریبی هاشمی رفسنجانی در ارتباط با پیشرفت های کشور (۱) را انشاء کرد و میزان بدهی های دولت او را به بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و بهره ای، که باید در این ارتباط بدهد، فاش کرد.

"سلام" به این ترتیب ماسک از صورت "هاشمی رفسنجانی"، که تلاش می کند خود را متفاوت تر از روحانیت قشری ایران و منافع نومی آزادی ها نشان دهد، برداشت. البته "سلام" در ارتباط با دستگیری مهندس عبدی، سردبیر سلام، اشاره به مطالب دیگری نیز کرده است، که در نوع خود جالب است. از جمله اینکه "عبدی" عضو شورای هماهنگی و طرح برای تصرف سفارت امریکا در تهران بوده است. "سلام" در ارتباط با عملکرد دست های پشت صحنه و در پاسخ به یکی از خوانندگان، خود که پرسیده بود: "آیا درست است که یکی از شرایط واگذاری وام از طریق صندوق بین المللی پول به دولت و شورای اقتصاد (ایران) این است، که تمام شخصیت هائی، که در حمله به سفارت امریکا و انشای سیاست های استعماری آن دست داشته اند، باید بایکوت، ممنوع الخروج و ممنوع القلم و یا در صورت امکان تحویل امریکا شوند؟"

سلام در پاسخ به این سوال، که اشاره به حجت الاسلام موسی خونی، دادستان کل کشور تا پیش از مرگ آیت الله خمینی (بایکوت)، حجت الاسلام محتشی (ممنوع الخروج)، مهندس عبدی (زندانی) نوشت: "... تاجانی که ما اطلاع داریم، چنین شرطی بطور مستند از سوی صندوق بین المللی پول ارائه نشده است، ولی این صندوق برای اعطای وام معمولاً شرایطی را، که مدتها اقتصادی است، به اعضا (که ایران نیز از آن جمله است) ارائه می کند... وام صندوق بین المللی پول در سالهای اخیر برای اصلاحات ساختاری است، که دربرگیرنده شرایط حذف کامل سوسیده ها، اصلاح و آزاد ساختن قیمت ها، عدم دخالت دولت در اقتصاد و ... می باشد."

سکوت تانیدآمیز رادیوهای غرب و مطبوعات امریکا و اروپا درباره یورش به روزنامه "سلام" و دستگیری سردبیر آن، شایعات مربوط به تنگتر شدن حلقه محاصره تصرف کنندگان و طراحان تصرف سفارت امریکا را توسط دولت رفسنجانی بمنوان هلاکت فرمان پذیری دولت او از امریکا دامن می زند. هاشمی رفسنجانی، پیش از این، حسن نیت خود را به امریکا با فراهم ساختن موجدات آزادی گروگانهای غربی در لبنان نشان داد.

"سلام" در یک مورد به سفر اخیر "عبدی" به فرانسه اشاره کرد و هر نوع پرونده سازی در خصوص این سفر را مردود دانست. "سلام"، ضمن اشاره به پرونده سازی های مسکن درباره "سلام" و مهندس "عبدی"، همچنان و با قاطعیت جرم "مهندس عبدی" را یک جرم مطبوعاتی اعلام داشت، که ارتباطی با دادستانی انقلاب ندارد و باید دادگستری به آن رسیدگی کند. "سلام" همچنان و با عراحت نوشت، که انتقادهای تحلیلی "سلام" به قلم "عبدی"، دولت و شخص رفسنجانی را خوش نیامده است، و همین دلیل او را دستگیر کرده اند.

"سلام" در ادامه اعتراض به دستگیری سردبیر خود، همچنین فاش کرد، که

جناب رست، که مجلس لاسمی را اکتین دراختیار دارد، در جریان تدارک انتخابات مجلس چهارم گفته بود، که پس از این انتخابات، جای "ان قلت" هم نخواهد بود.

از سوی دیگر، دادگاه ویژه روحانیت، که حجت الاسلام "خونی"، مدیر مسئول سلام را بدنبال شکایت پسر "وامط طبسی" تزلت استانقدس رضوی و در واقع حاکم مطلق العنان خراسان، که چشم شبک روحانیت شیمه ایران به دست او دوخته است و تسانیده ولی فقیه در خوزستان به دادگاه فرخوانده بود، در یک گفتگویی چند ساعته و در پشت درهای بسته به ماجرا خاتمه داد و تنها به چاپ چند تکذیب نامه از سوی صاحبان شکایت در روزنامه "سلام" قناعت کرد. حجت الاسلام "خونی"، پس از پایان این جلسه دادگاه، در توضیحاتی، که بمنوان مناصبه از او در روزنامه سلام چاپ شد، گفت که مصالح اینگونه ایجاب می کرد!

البته "خونی" گفت که به دادگاه اطلاع داده است، که در صورت تاویل دادگاه و صاحبان شکایت حاضر است این جلسه را یک جلسه رسیدگی به شکایات قلنداد کرده و مطالبی، که در این خصوص تهیه کرده قرائت کند. گویا او یک دفاع صد صفحه ای در این خصوص تهیه کرده و در دست داشته است. از جمله حاضرین در این جلسه بمنوان عضو هیات منصفه، حجت الاسلام دعائی، سرپرست روزنامه "اطلاعات"، بوده است.

سودان حساب خود را از ایران جدایی کند؟

رژیم دیکتاتوری سودان، که طی سالهای گذشته موفق شد با تظاهر به اسلام و ترویج قشریت در این کشور، سران رژیم ایران را هر سال میلیونها دلار سرکیسه کند، در ماههای اخیر و بدنبال یک سلسله تاس های غیرمستقیم موفق شد، از طریق سران کشورهای عربی با امریکا تاس برقرار کند و اعلام دارد، که هر لحظه که لازم تشخیص داده شود، حاضر است فرمان را در همان جهت، که امریکا بخواهد، برگرداند!

روزنامه "الاتحاد" اخیراً فاش ساخت، که شورای باصلاح انقلاب (اسلامی) سودان طی پیامی خطاب به "حسنی مبارک" (رئیس جمهور مصر) از وی خولسته است، درجهت بهبود کامل مناسبات سودان و امریکا اقدام کند. در این پیام از "حسنی مبارک" همچنین خواسته شده است، تا مصر بین سودان و کشورهای عربی میانجیگری کند و از سوی دیگر سودان را برای غلبه بر دشواریهای اقتصادی کمک کند!

"الاتحاد" همچنین می نویسد، که شورای انقلاب (۱) سودان به مصر اطلاع داده است، که در صورت کمک اقتصادی امریکا و موافقت بانک جهانی برای دادن کمک مالی به این کشور، سودان حاضر است تمامی همکاریهای نظامی و امنیتی خود را با رژیم ایران قطع کند.

این تاس ها مربوط به هفته های آخر مذاکرات صلح خاورمیانه و شایعات مربوط به فرارسیدن زمان تفاهم است، که بدون تردید با مناسبات قرارداد بین جنبش فلسطین و اسرائیل از یکسو و قراردادهای همزمان با دیگر کشورهای عربی، برشتاب آن افزوده خواهد شد. از سوی دیگر روزنامه های پرتیراژ خاورمیانه اخباری را منتشر ساخته اند مبنی بر ارجحی مبارزاتی احزاب و سازمانهای سیاسی سودان علیه حکومت خودکامه و باصلاح اسلام گرای این کشور.

بر اساس این گزارش ها، "تجمع ملی سودان"، که احزاب کمونیست، اتحاد دمکراتیک، بعث ناصری و چند حزب جنوب سودان را شامل می شود، در یک اجلاس نوبتی تصمیم گرفتند، تا فشار خود را بر دولت سودان تشدید کنند و از همه امکانات برای سرنگونی حکومت دیکتاتوری "عمرالبشیر" استفاده کنند.

تقاضای یاری برای تکمیل آرشیو "راه توده"

بدنبال چاپ نامه "احمد زرکش" در پاسخ به مصاحبه "علی خاوری" در راه توده شماره ۱۲ و طرح مسئله سفر "حمید صفری"، دبیر دوم وقت حزب توده ایران به امریکا در سال ۱۳۶۹، "راه توده" نامهائی از جانب برخی از اعضای حزب توده ایران، که در امریکا ساکن هستند، دریافت داشته است. در این نامه ها برخی اطلاعات قابل توجه درباره نتایج تشکیلاتی، نظری این سفر و پاره ای دیدارهای نامبرده در امریکا مطرح شده است. "راه توده" بدینوسیله و بشنژر تکمیل آرشیو خود، از همه مطلقین و دارندگان اطلاعات دقیق در این خصوص تقاضا دارد، تا اخبار و اطلاعات خود را تدقیق و تکمیل کرده و به آدرس "راه توده" ارسال دارند. ما، تنها پس از جمع آوری اطلاعات دقیق و بررسی و مقایسه این اطلاعات با یکدیگر می توانیم به سوالات مطرح شده در نامه های رسیده در ارتباط با این سفر پاسخ بگویم.

"راه توده"

اسرائیل سهم خود را از پیروزی در "جنگ سرد" می طلبد!

"اسرائیل" دروازه های طلایی خاورمیانه را به روی خود می گشاید

مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل، سرانجام پس از قطع وصل های سیاسی و مذاکرات علنی و مخفی، با توافق سازمان آزادیبخش فلسطین و اسرائیل بر سر خودگردانی بخشی از سرزمین های اشغالی توسط فلسطینی ها، وارد مرحله ای جدید شد.

"پاسرمرقات"، رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین، که اکنون ست رهبری کل پلیس داخلی سرزمین خودگردان فلسطین در "ساحل غربی رود اردن" و "اریحا" را به عهده دارد، بعد از امضای قرارداد صلح و در جریان سفر به برخی کشورهای خاورمیانه و آسیای جنوب شرقی، به تبدیل سرزمین های خودگردان به دولت فلسطین تاکید کرد و اعلام داشت، که پایتخت این دولت همانا "اورشلیم" خواهد بود. اینکه قرارداد صلح بین سوریه، لبنان و اردن با اسرائیل با عقب نشینی، از هر دو سو، انجام خواهد شد و تکلیف بخش مسلمان نشین "اورشلیم" چه خواهد شد، مسئله ایست، که آینده نه چندان دور، آنرا نشان خواهد داد. تجربه امضای قرارداد صلح بین اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین نشان داد، که مذاکرات و تفاهم پیروسته آن چیزی نیست، که از دور سوری طرف مذاکره پیش از اعلام نتایج مذاکرات اعلام می شود.

حقیقت چیست؟

واقعیت آنست، که جهان سرمایه داری در عین پیروزی غیرمترقبه اش در جنگ سوم (جنگ سرد) و در جریان تقسیم غنای حاصل از این پیروزی، خود نیز گرفتار یک بحران اقتصادی-اجتماعی ساختاری است و این بحران موجب تشدید رقابت ها و برخوردهای موجود بر سر تقسیم غنای شده است.

مهبونیم جهانی، که اسرائیل پایتخت سبلیک آن به حساب می آید، با تمام قوا برای تثبیت پیروزی جهان سرمایه داری در جنگ سوم می کوشد و در این کوشش جهانی، برای اسرائیل نیز نقشی درخور موقعیت جهانی و منطقه ای قائل است. اسرائیل از بحران اقتصادی جهان سرمایه داری سهم می برد و مهبونیم جهانی با آگاهی از ضربه پذیر بودن اسرائیل در صورت تشدید این بحران، تلاش می کند، تا اسرائیل را از طریق غارت مستقیم منطقه، خودکفا کند. این هدف و اندیشه در مصاحبه "شیون پرز"، وزیر خارجه اسرائیل، پس از اعلام توافق این کشور با سازمان آزادیبخش فلسطین و در مصاحبه با روزنامه "فیکارو" چاپ فرانسه منعکس است: "... حل مسائل گذشته کافی نیست، باید آینده ای جدید بسازیم، به همین دلیل است، که به خاورمیانه ای، که شبه بازار مشترک اروپا باشد، بسیار نگر می کنم. کشورهای اروپایی، اگر اروپای متحد را درست نکرده بودند، هیچگاه نمی توانستند به مسائل ناسیونالیستی خود فائق آیند!"

"اها ایا"، وزیر خارجه اسبق اسرائیل نیز طی مقاله ای، که در "هرالد ترینین" و پس از اعلام توافق اسرائیل و فلسطینی ها چاپ شده، نوشت: "خلاصت اصلی اسرائیلی ها، گستراندن میراث دیمکراسی و فرهنگی و اجتماعی خود در جامعه جهان است، که اینک برای نخستین بار درهای آن بطور کامل بر روی آنان گشوده است. پرچم اسرائیل بر فراز سفارتخانه ها در صد کشور در اهتزاز است... اسرائیلی ها کارهای بهتری دارند از اینکه در کوچه پس کوچه های زشت غزه سنگ اندازان را دنبال کنند..."

اگر صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و بورس نیویورک (۱۵ میلیون مهاجر یهودی ساکن نیویورک قوی ترین بلوک اقتصادی-سیاسی خارجیان مقیم این کشور را تشکیل می دهند) ابزار اعمال قدرت کنسرن های عظیم اقتصادی جهان سرمایه داری بر جهان محسوب می شوند، که مهبونیم جهانی در همه آنها سهم (گاه تعیین کننده) دارد، دولت مستقر در اسرائیل نیز متکی به این سهم، علاوه بر خیزی، که برای نفوذ در سراسر آسیا برداشته است، تلاش دارد، تا در حوزه مرزی و جغرافیای خود نیز سهم و نقش اول را داشته باشد.

اردوگاه حامی کشورهای عرب همسایه اسرائیل، نه تنها دیگر وجود ندارد، بلکه در قلب روسیه (مسکو) و در هر حادثه سیاسی، که در آنجا روی می دهند، اسرائیل و مهبونیم دارای چنان نفوذ و قدرت مانوری هستند که در هر میتینگ و گردهمایی (از جمله در جریان اعلام استقلال پارلمان روسیه توسط پلتنین) مردم خطاب به پلتنین و یارانش فریاد می زنند: "که کی تان، "اسرائیل" بازگردید!".

در جمع دولت های روسی، وضع سازمان آزادیبخش فلسطین از همه مترزل تر است،

و برای بقای خویش هیچ چاره ای جز اتکاء به آنچه اکنون در دست دارد و در برابر می بیند، ندارد. حفظ بقا، دارای چنان کششی است، که موجب شد، سران فلسطینی مذاکرات در جانب با اسرائیل را تا لحظه حصول توافق بصورت پنهانی و دور از چشم دول عرب ادامه دهند. عواقب کله و خشم دول عرب، پس از افشای توافق های بدست آمده، بدون شك کستر از عواقب آن خشکی است، که دولت اردن هنگام تارومار کردن فلسطینی ها در این کشور بکار برد و در لبنان و با هدایت سوریه بکار رفت. آنچه عرض دارد، کله ندارد! احتمال توافق سوریه با اسرائیل بر سر بلندی های "جولان" همانقدر جدی بود، که پایان تحریم اقتصادی اسرائیل توسط کشورهای نفت خیز منطقه، همان کشورهایی، که در سالهای اخیر بیشترین فشار مالی را بر سازمان آزادیبخش فلسطین وارد آوردند و پایان تحریم اقتصادی اسرائیل را یکی پس از دیگری پیش از اعلام توافق فلسطینی ها و اسرائیل آغاز کردند. این فشار مالی تا آن حد بود، که "هلال احمر" فلسطین در ماههای گذشته نتوانست است، مقرری ماهانه ۱۰ هزار خانواده گشته شدگان جنگ با اسرائیل را در لبنان بپردازد. این بحران مالی موجب شد، تا سازمان آزادیبخش فلسطین بودجه ۲۰۰ میلیون دلاری کسب به فلسطینی های مقیم سرزمین های اشغالی را به ۶۰ میلیون دلار کاهش دهد. از این بودجه به ۱۶ هزار خانواده زندانیان سیاسی فلسطین ۲۵ هزار پزشک و کادر امدادی در سرزمین های اشغالی کسب می شد.

این فشار اقتصادی کار را بجای رساند، که سازمان آزادیبخش فلسطین در سال جاری دو روزنامه از چهار روزنامه خود را، به همراه بسیاری از نشریات دیگر، تعطیل کرد و صد ها کادر سازمان بی حقوق ماندند و یا بیکار شدند و بسیاری از نایندگی ها یا تعطیل شدند و یا از تعداد اعضای آنها کاسته شد.

کویت و عربستان سمودی، بنویان در کشور ثروتمند عرب، دهانه جیب های عمیق لباده های خود را برای عرفات دوختند و ایران نیز، که می توانست بخشی از هزینه سازمان را در نیاب کویت و عربستان جبران کند، و بر جهت گیری هایشان تاثیر بگذارد. این پول را در ادامه رویاها و ماجراجویی های خود برای امپراطوری اسلامی، به ولایت امری آقای "خامنه ای"، به جیب گروه ها و سازمان های طرفدار خود در جنوب لبنان ریخت و عملاً نه تنها جنبش فلسطین را یاری نکرد، بلکه از این طریق اشغال، تشنه و بی اعتمادی را در جنبش فلسطین موجب شد. آینده روشن تر و دقیق تر درباره نقش حزب الله لبنان، که با ظاهری تند و تیز به فشاری پهلونی برای جنبش فلسطین و نایندگان منتخب آن در شورای فلسطین در سالهای اخیر تبدیل شد، قضاوت خواهد کرد، اما از هم اکنون هم می توان گفت، که اسرائیل پیش از همه از حضور این تشکیلات و حرکات آن در جهت فشار بر رهبران فلسطینی و در تدارک مذاکرات سود برد.

در منطقه عربی خاورمیانه با فشار امریکا به دولت های تحت نفوذ مستقیمش، اندیشه همزیستی با اسرائیل و بهره گیری از تکنولوژی و ظرفیت اقتصادی اسرائیل توسط همسایگان غرب بسرعت طی سالهای اخیر جای خود را باز کرد. در این زمینه نیز ماجراجویی های ایران توسط طرفداران "اسلام فقهانی" در داخل این کشورها، نقش مخرب خود را برای شتاب گرفتن این روند بازی کرد. دولت های سوریه و لبنان با پس گرفتن سرزمین های اشغال شده توسط اسرائیل و استقرار فلسطینی ها در سرزمین های اشغالی، دیگر انگیزه پر قدرتی برای خصومت نظامی نداشته و ندارند و اسرائیل نیز با آگاهی از خالی بودن پشت همسایگان خود (سقوط اردوگاه نوسیبالیزم) و تحت کنترل سیاسی-نظامی بودن منطقه توسط کشورهای بزرگ سرمایه داری غرب، به بازار اقتصادی پیش از میدان کارزار نظامی نیازمند است. اکنون امکان رسمت فتوحات اقتصادی بسیار بیشتر از فتوحات نظامی است و تازه اگر آن فتوحات و حفظ آنها هزینه ای را به دولت اسرائیل تحمیل می کرد، و حالت نظامی در کشور، نوعی واکنش را در میان جوانان و صفوف ارتش بوجود آورده بود، این دومی سود می آورد و ادامه حضور را در منطقه ممکن تر می سازد.

اسرائیل برای گشایش دروازه های طلایی بازار خاورمیانه بروی خود، کستر از اعراب خواهان مذاکره و توافق نیست، بویژه آنکه مطمئن است، از نظر نظامی دارای برتری است. اسرائیل می خواهد، پیش از تقسیم نهائی غنای حاصل از پیروزی جهان سرمایه داری در "جنگ سرد"، موقعیت خود را در منطقه و بازار آن تثبیت کند و برای حصول به این موقعیت ابتدا باید به حالت جنگی بین خود و اعراب در منطقه پایان دهد و اگر حالت جنگی ادامه هم یابد، یکسوی ماجرا قلماً او نباشد! و در این اندیشه، چه بهتر، که حالت جنگی به نوعی در منطقه ادامه یابد، که اسرائیل حامی عربها و تأثیر کننده سلاح کشورهای عربی باشد! نکته نگران کننده برای ما ایرانی ها، درست از این لحظه آغاز می شود و سیاست های رژیم حاکم بر ایران مشوق این سیاست و روند می تواند بشود. ایران در نقش پدرخوانده اسلام و در پوشش دایه دلسوزتر از مادر، و متولی "مسجد الاقصی" و امامزاده های جنوب لبنان و اطراف اورشلیم، جاده را برای این سیاست اسرائیل هموار خواهد کرد؟

ظهارنظرهای شتابزده سران تهران در عرف سیاست همانقدر نچویده است، که پاسخ منفی دادن به این سوال و حکم تعقل برای رژیم تهران صادر کردن، دشوار و نچویده!

۸۰ مانور دریائی در خلیج فارس

• یک زیردریائی اتمی فرانسوی وارد خلیج فارس شد و در ابوطبی پهلو گرفت. پیشتر زیردریائی‌های آمریکا و انگلیس وارد خلیج فارس شده بودند. همزمان با این خبر، فرمانده نیروی دریائی ایران (شمس‌خانی) اعلام داشت، که کشورهای غربی در سال جاری ۴۰ مانور در خلیج فارس انجام داده‌اند و بنا بر اطلاعات موجود ۴۰ مانور دیگر نیز طی ۲ ماه آینده انجام خواهند داد.

• دریادار 'داگلاس کاتز'، فرمانده نیروی دریائی آمریکا در خلیج فارس، در راس یک هیات سیاسی-نظامی وارد قطر شد و با ولیمهدوزیر دفاع قطر دیدار و گفتگو کرد. کسترش همکاری‌های نظامی قطر و آمریکا از جمله موارد مورد گفتگوی طرفین اعلام شد.

۶ کشور خلیج فارس ارتش مشترک تشکیل می دهند

کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در تدارک یک ارتش مشترک هستند. "الشرق الاوسط" نوشت، که برای این هدف، یک کمیته مشترک مرکب از کارشناسان ارشد نظامی و متخصصین امور نظامی از کشورهای بحرین، قطر، ابوطبی، امارات متحده، کویت و عربستان سعودی تشکیل شده است. این کمیته تاکنون چند جلسه تشکیل داده و قدرت تسلیحاتی این ۶ کشور را برای تشکیل یک ارتش واحد بررسی کرده است. طرح تشکیل این ارتش پیش از پایان سال جاری مسیحی، قرار است در اجلاس وزرای دفاع ۶ کشور بصورت نهائی بررسی شود. در حال حاضر در طرح در دست بررسی است. ۱- تشکیل ارتش واحد مرکب از یکصد هزار سرباز؛ ۲- تقویت مشترک قدرت نظامی نیروهای سپر دفاعی، که مقر آن در جزیره 'حفرالباطن' عربستان سعودی است. اجلاس وزرای دفاع ۶ کشور قرار است از این دو طرح مشترک، یکی را بصورت نهائی بررسی کنند.

وزیر خارجه انگلیس در خلیج فارس

وزیر خارجه انگلستان (داگلاس هرد) در یک سفر رسمی به عربستان سعودی، با مقامات این کشور درباره مسائل امنیتی خلیج فارس و تحولات خاورمیانه بدنبال توافق‌های اسرائیل با کشورهای منطقه مذاکره کرد.

'داگلاس هرد' پیش از ورود به عربستان سعودی از امارات متحده عربی نیز دیدار و با سران این کشور گفتگو کرد. اختلاف ایران و امارات متحده عربی بر سر جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی و تصمیمات اخیر شورای همکاری خلیج فارس در خصوص واگذاری حل اختلاف با ایران به سران این کشور، از جمله موارد مورد گفتگو بود. 'داگلاس هرد' بدنبال گفتگو با سران عربستان سعودی، راهی کویت شد.

جنجال سه جزیره جهانی می شود

شورای همکاری خلیج فارس در اجلاس وزرای امور خارجه کشور عضو، که در عربستان سعودی تشکیل شد، یافتن راه حل پایان بخشیدن به مسئله سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی را به حکام این کشور واگذار کرد، تا هرگونه که صلاح می‌داند، آنرا پیگیری کند. 'راشد عبدالله'، وزیر خارجه امارات متحده، در این اجلاس موظف شد، تا مسئله را پیگیری کند. آگاهان سیاسی، این تصمیم شورای همکاری خلیج را اقدامی اوزیابی می‌کنند، که بر اساس آن مسئله سه جزیره می‌تواند از حدود اختیارات و مسئولیت شورای همکاری خارج شده و ابعاد جهانی پیدا کند. امارات متحده عربی با این تصمیم شورای همکاری می‌تواند خود مستقیماً مسئله اختلاف با ایران را در سازمان ملل متحد و مجمع عمومی این سازمان مطرح کند و در حقیقت تصمیم شورای همکاری خلیج فارس مقدمه چنین اقدامی بوده است.

سازمان ملل و مالکیت سه جزیره

روزنامه "الشرق الاوسط" نوشت، که امارات متحده عربی مسئله مالکیت بر سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی را به سازمان ملل متحد ارجاع داده است. این تصمیم پس از لغو سفر وزیر خارجه امارات متحده به ایران اتخاذ شده است. "الشرق الاوسط" اضافه می‌کند، که سازمان ملل از مدتی پیش مسئله مالکیت سه جزیره را مورد بررسی قرار داده است و امارات متحده عربی در انتظار سفر فرستاده ویژه دبیر کل سازمان ملل متحد به این کشور است!

مذاکرات رئیس جمهور اسبق آمریکا در عربستان

'جیمی کارتر'، رئیس جمهور اسبق آمریکا از حزب دمکرات این کشور، از عربستان سعودی دیدار کرد و با پادشاه سعودی (فهد) در شهر جدّه مذاکره کرد. از جزئیات این گفتگوها گزارشی مخابره نشده است اما بدون تردید مسئله خلیج فارس، تشنجات آن و حضور نیروهای نظامی آمریکا در عربستان سعودی و خلیج فارس از عده مسائل مورد گفتگو بوده است. 'جیمی کارتر' اکنون نقش سفیر ویژه کاخ سفید آمریکا را به عهده دارد و پیوسته مورد مشورت رئیس جمهور آمریکا قرار می‌گیرد و محرمانه‌ترین مأموریت‌های سیاسی را انجام می‌دهد. در زمان ریاست جمهوری او، انقلاب ایران پیروز شد.

پیام رئیس جمهور آمریکا

'بیل کلینتون'، رئیس جمهور آمریکا یک پیام کتبی برای 'ملک فهد' پادشاه عربستان سعودی فرستاد. رئیس جمهور آمریکا، روابط این کشور با عربستان سعودی را در سطح عالی توصیف کرد و توسعه بازم بیشتر این روابط را آرزو کرد. از جزئیات این پیام اطلاعی در دست نیست، اما بدون تردید، مسئله خلیج فارس، ادامه حضور نیروهای نظامی آمریکا در خاک عربستان و منطقه در این پیام مطرح بوده است.

امارات متحده مدعی سه جزیره است!

وزیر خارجه امارات عربی متحده سفر رسمی خود به ایران را، ۲۴ ساعت پیش از فرا رسیدن تاریخ سفر، لغو کرد. وزارت خارجه امارات، به سران رژیم اطلاع داد، که تنها در صورت گنجاندن شدن مسئله سه جزیره تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی در دستور کار این دیدار، سفر وزیر خارجه این کشور به تهران امکان‌پذیر است. اعلام پیش شرط امارات متحده پس از سفر وزیر خارجه انگلیس به امارات متحده عربی صورت گرفت و ناظران سیاسی آن پیش شرط را با این سفر بی ارتباط نمی‌دانند.

کمک‌های نقدی کویت به کردهای عراق

دولت کویت یک کمک ۲ میلیون دلاری را در اختیار دولت و پارلمان کردهای عراق گذاشت. این کمک بدنبال سفر یک هیات کویتی به کردستان عراق و بازدید از نقاط مختلف منطقه در اختیار رهبران کردستان عراق گذاشته شد. هیات کویتی در این سفر با 'جلال طالبانی'، دبیر کل اتحادیه میهنی کردستان عراق، دیدار و گفتگو کرد. قرار است کمک‌های نقدی کویت به کردستان عراق ادامه یابد.

آلمان و خاورمیانه

'کلوس کینکل'، وزیر خارجه آلمان، در کنگره حزب دمکرات آزاد (لیبرال) آلمان به حضور اقتصادی-سیاسی آلمان در جهان گفت، که آلمان و اروپا باید حتی‌الامکان از موقعیت اقتصادی آسیای شرقی و جنوبی استفاده کنند و سرمایه‌گذاری‌های خود را در این مناطق گسترش دهد. او باز دیگر بر لزوم عضویت آلمان در شورای امنیت سازمان ملل متحد تأکید کرد.

بدنبال این سخنان، 'لموت کهل'، صدراعظم آلمان، نیز طی مصاحبه‌ای گفت، که آلمان به اهمیت خاورمیانه بعنوان یک منطقه پراهمیت جهان، که در آینده مهم‌ترین خواهد شد، بی برده است و باید بر حضور اقتصادی و سیاسی خود در این منطقه از جهان بیافزاید! آلمان با این مقدمه چینی در اجلاس سالانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد حضور یافت و بر ضرورت عضویت خود در شورای امنیت این سازمان تأکید کرد. وزیر خارجه آلمان در این اجلاس گفت، که آلمان متحد، بعنوان پرجمعیت‌ترین و از نظر اقتصادی پر قدرت‌ترین کشور اروپائی است و باید به عضویت این شورا برگزیده شود، تا به وظائف جهانی خود بپردازد. این تلاش در این اجلاس به نتیجه مطلوب آلمان ختم نشد. ناظران سیاسی، عدم پذیرش آلمان در شورای امنیت را نتیجه برخی رقابت‌های موجود بین آلمان از سوئی و آمریکا و فرانسه از سوی دیگر می‌دانند.

"خودگردانی" در سیستم فدراتیو، "جدائی" نیست!

"اتحاد و طلبانه" ضامن "تمامیت ارضی" است!

مسئله ملی، حقوق و اختیارات خلق‌ها فراتر از مرزهای موجود در کشورهای جهان سوم رفته و همه شواهد حکایت از آن دارد، که این مسئله در آینده ابعاد گسترده‌تری نیز خواهد یافت. نه تنها در ملل دو جنگ اول و دوم جهانی مسئله ملی نقش ویژه خود را داشت، بلکه در پایان این دو جنگ نیز همین مسئله موجب تغییر نقشه جهانی شد. کشورهای مستقل، کشورهای ادغام و کشورهای تاسیس شدند.

در این تردید نیست، که جهان امروز با جهان سالهای وقوع دو جنگ جهانی متفاوت است، اما حقیقت آنست، که در پایان جنگ سوم جهانی (جنگ سرد)، که دهها سال بطول انجامید و طی آن پیروز بزرگ جنگ دوم، یعنی اتحاد شوروی سابق به زانو درآمد، نیز بار دیگر مسئله ملی در برابر جهان قرار دارد، و تقسیم غنای ناشی از پیروزی در جنگ سوم بین کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، که خود را پیروز جنگ یافته‌اند، آنرا تشدید می‌کند. همه بیم در آنجاست، که رقابت کشورهای باصلاح پیروز برای تقسیم غنایم و برتری جرنی امپریالیسم آمریکا در متن این رقابت، مسئله ملی را به دست‌آویزی خونین برای رسیدن به هدف تبدیل کند. تز و استراتژی کنونی آمریکا، تحت عنوان "برتری جهانی آمریکا"، هدنی را در متن خود دارد و براساس همین استراتژی تاکنون جهان شاهد جنگ خانگی در یوگسلاوی، جنگ‌های قومی در افغانستان، جدائی کردستان عراق از حکومت دیکتاتوری و مرکزی بغداد، خشونت‌های قومی در هندوستان، جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای در جمهوریهای تازه تاسیس در خاک اتحاد شوروی سابق، تقسیم چک و اسلواک، جنگ خلیج فارس و ... بوده است.

مسئله ملی در اروپا، آمریکا و کانادا نیز سر از بستر ۱۰ ساله خود برمی‌دارد و تاکنون در بلژیک، کانادا، اسپانیا و ... جوانه‌های این رستاخیز ناسیونالیستی پیامدانی داشته است، که بدون تردید در آینده و با ادامه و گسترش بحران اقتصادی در اردوگاه امپریالیسم جهانی، این پیامدها مشهودتر نیز خواهد شد. در ایتالیا از هم اکنون زرمه تشکیل یک کنفدراسیون، مرکب از سه کشور مستقل، آغاز شده است، که شمال ایتالیا یکی از این سه کشور خواهد بود. در کانادا و اسپانیا وضعی مشابه وجود دارد.

تفاوت و نگرانی در آنجاست، که این رستاخیز در کشورهای جهان سوم راه حل‌های منطقی خود را بدلالت گوناگون، و از جمله مطلع امپریالیسم جهانی برای تسلط کامل بر جهان، حضور حکومت‌های کوتاه‌بین و متکی به منطلق زور و سرنیزه در این کشورها، نیابد. این آن نکته‌ایست که هر مین پرستی، متعلق به هر کشوری که خطر جنگ داخلی آنرا تهدید می‌کند، باید به آن توجه کند و هنگام ارائه تحلیل و ارزیابی خود از حوادث مینش آنرا در نظر داشته باشد. کشور ما (ایران) اتفاقاً از جمله آن کشورهای است، که به نوعی خود ویژه با مسئله ملی روبروست و انکار آن چه از جانب رژیم حاکم و چه اپوزیسیون آن، نه تنها گره‌ای را از مشکل باز نمی‌کند، بلکه این گره را کورتر نیز می‌کند و آب به آسیاب امپریالیسم جهانی و ویژه امپریالیسم آمریکا می‌ریزد، که برای تحکیم موقعیت نظامی-اقتصادی خود در جهان، به چنین دست‌آویزی نیازمند است. ما اگر این نکته، یعنی انگیزه، طمع، منافع امپریالیسم در هر نوع تنش قومی-ملی، را نبینیم، راه حل مناسب را نمی‌توانیم برای حل مسئله ملی جستجو کنیم. برای درک این مسئله باید بدقت آن نمونه‌ای را بررسی و ارزیابی کرد، که در برابر چشم ماست. یعنی یوگسلاوی سابق را. همان می‌دانند، که این روزها از راه حل صحبت است، که گویا با کسی اختلاف مورد تائید هر سه خلق در جنگ خونین "بوزنین" و "هرزگوین" می‌باشد. آیا این راه حل نمی‌توانست پیش از وقوع جنگ مورد توافق قرار گیرد؟

بنظر می‌رسد، که پاسخ می‌توانست مثبت باشد، اگر شناخت مطلع امپریالیسم از وقوع و ادامه جنگ وجود داشت. همان درکی، که اگر در رژیم ایران وجود داشت، جنگ ۸ ساله با عراق ادامه نمی‌یافت!

در جنگ داخلی یوگسلاوی، امپریالیسم آلمان، بعنوان یکی از متحدین آمریکا در جنگ سوم (جنگ سرد)، که پس از پایان جنگ سهم خود را طلب می‌کرد و می‌کند، نقش اساسی داشت. اما رهبران وقت و اپوزیسیون این رهبران در یوگسلاوی سابق نتوانستند آنرا بسوق درک کنند و در برابر آن سیاست مناسب را اتخاذ کنند.

امروز پس از تحمیل یک جنگ داخلی خونین به مردم در یوگسلاوی سابق، حتی ملبومات آلمان نیز هنوز با وزیر خارجه آمریکا (رابرت کریستوفر) می‌نویسند، که سیاست خارجه وقت آلمان در زمان "هانس دیتریش گشر" از جمله عوامل تعیین کننده آغاز این جنگ

بود. فرمان جنگ در "بوزنین" در حقیقت زمانی صادر شد، که گنشر اعلام داشت، که در صورت اعلام استقلال "بوزنین-هرزگوین"، آلمان این کشور جدید را برسیست خواهد شناخت.

دیدگاه‌ها

مسئله ملی معمولاً از دو دیدگاه مطرح می‌شود: دیدگاه خلق بزرگ و خلق کوچک. از اینرو عجیب نیست، که این دو دیدگاه از مواضع دور از هم و در مواردی رو در روی هم طرح می‌شوند.

اول- دیدگاه خلق بزرگ: افراطی‌ترین این مواضع را می‌توان نزد آلمانی دید، که بکلی وجود خلق کوچک را نفی می‌کنند. سیاست دولت ترکیه، که تا یکسال پیش خلق کرد در جنوب شرقی آن کشور را "ترک‌های کوه‌نشین" معرفی میکرد، بیانگر این موضع شدیداً افراطی است. چنین دیدگاهی را می‌توان در میان اظهارنظرهای برخی سلطنت‌طلبان در آتش ایرانی، که در خارج از کشور بسر می‌برند، نیز یافت. آنها دم از "تقدس مرزهای ایران زمین" می‌زنند.

این موضع را حتی می‌توان در تحلیل نهانی، یک موضع نژادپرستانه هم ارزیابی کرد. موضعی، که محافل نژادپرست در افریقای جنوبی، علیه سیاه‌پوستان دارند و یا افراطی‌ترین جناح‌های صهیونیستی در اسرائیل، در مقابل فلسطینی‌ها، دارند.

در جمع بیان‌کنندگان نظرات ناسیونالیستی خلق بزرگ، البته نظرات ملایم‌تری را نیز می‌توان یافت، که گاه نشانه‌هایی از واقع‌بینی در آن وجود دارد. بطورمثال می‌توان توضیح، تفسیر و بررسی‌های علمی و شبه علمی و برداشت‌های متنوع از مقولات "ملت"، "قوم"، "خلق" در نظرات نیروهای "چپ" اپوزیسیون رژیم، در خارج از کشور، را از این نوع ارزیابی کرد.

اینکه کردهای ایران، ایرانی‌ترین نژاد ایرانی هستند و آذری‌ها، ایرانیانی هستند، که فقط از چند قرن پیش به زبان آذری سخن می‌گویند! که "قوم‌های یک ملت" در یک کشور واحد، در عین حال، که دارای مشخصات ویژه خود هستند، با وجود این بعین اشتراک سرزمین و تاریخ گذشته، با قوم‌هایی، که در سرزمین‌های متفاوت زیسته‌اند و دارای یک تاریخ مشترک نیستند، متفاوتند و لذا خواست جدائی و حتی روابط فدراتیو بین آنها را نمی‌توان و نباید پذیرفت. به عبارت دیگر می‌توان پذیرفت، که ملت آلمان و فرانسه، بعنوان دو "قوم" مختلف، که دارای سرزمین‌های متفاوت و تاریخ دوگانه هستند، از حق جدائی و استقلال برخوردار شوند، اما در "قوم" فرانسه زبان و هلندی زبان ساکن بلژیک، گویا نمی‌توانند از حق جدائی و یا لاقبل فدراتیو در روابط بین خود برخوردار گردند.

ضعف منطقی این استدلال، که خلق‌ها و یا قوم‌های ساکن یک سرزمین نمی‌توانند از حق فدراتیو برخوردار شوند، بویژه زمانی روشن می‌شود، که به ساختار فدراتیو آلمان، اتریش و یا جمهوری فدراتیو هند توجه شود. تشابه ترکیب ناهمگون اقوام و خلق‌ها و مذاهب در هند و ایران و ثبات نسبی ساختار فدراتیو در هندوستان، می‌تواند به بسیاری از پرسش‌ها در مورد ساختار فدراتیو در کشور ما هم پاسخ بدهد. توطئه امپریالیسم انگلستان هم در تقسیم شبه قاره هندوستان به دو کشور، و هم کشیدن مرزهای مصنوعی در سرزمین‌های پنجاب، بنگال و غیره، بنظر باقی‌گذارند جای پا نیز در این زمینه آموزنده است.

بدیهی است، که نظرات غیرافراطی در طیف مواضع خلق بزرگ و اظهار نظرهای سادگان، اما مشروط آنها در احترام گذاردن به "حق ملی" خلق‌ها، حتی شرط "منطقی" آنها (اولویت داشتن برقراری یک حاکمیت مردمی و دموکراتیک در ایران)، نمی‌تواند مانع طرح واقعیت وجود احساس "ملی" و "خلق"ی، که پایه‌بخش آن زبان، آداب، سرزمین مشترک ... است و نقش تعیین کننده در حیات خلق کوچک ایفا می‌کند، بشود.

واقعیت این است، که مواضع نیمه کاره و اعلام شروط، که حکایت از دودلی گویندگان آنها دارد، از یکسو نشان دهنده شناخت غیرواقعیانه از موقعیت حساس بین‌المللی نزد نیروهای ملی و ضد امپریالیست مین ماست و از سوی دیگر نمی‌تواند مانع تبدیل شدن "مسئله ملی" به دست‌آویز امپریالیسم برای اعمال سیاست خود بشود. از اینرو است، که نمی‌توان مدعی داشتن مواضع ملی و ضد امپریالیستی بود، اما در حرف و عمل سیاست امپریالیستی را با هوشیاری در نظر نداشت.

این نکته حتی شامل حال آن محافل ناسیونالیست در جبهه مشروطه خواهان مین ما نیز می‌شود، که این روزها شاهدند، که "ایالات متحده آمریکا" از تدارک خونین برای سرزمین باستانی و به خون کشیدن "مرزهای مقدس" آن، لطف‌های تردید ندارد.

دوم- دیدگاه خلق کوچک: در مورد دیدگاه خلق کوچک می‌توان گفت، که مواضع آنها روشن‌تر است. ریشه علمی و تئوریک این مواضع را می‌توان در نظرات لنین یافت، که حق تعیین سرنوشت خلق‌ها تا مرز جدائی آنها را مطرح کرد.

این مواضع را می‌توان، از جمله در بین خلق‌های ساکن ایران و برخی

با ادعای اعلام وابستگی ریکی‌ها به رژیم و سرکوب 'نارونی‌ها'

سیاست خطرناک رویارویی اقوام بلوچ

در حالی که روزنامه‌های تحت کنترل رژیم همچنان از مبارزه با اشرار و قاچاقچیان در شرق ایران می‌نویسند، اخیراً روزنامه 'اطلاعات' در تهران، به سبک اخبار روابط عمومی ارتش شاهنشاهی در جریان نمایش مضحک فتح تپه‌های کشور 'مان' و یا بسباران وحشیانه عشایر فارس در دهه ۴۰، نوشت، که یکی از طایفه‌های بلوچ ایران با رژیم اعلام وابستگی کرده است.

'اطلاعات' نوشت: سران طایفه 'ریکی' بلوچ و طایفه‌های وابسته به آن آمادگی خود را برای مبارزه با 'ناسنی'، شرارت و قاچاق در محل استقرار این طایفه اعلام کردند. محل استقرار این طایفه 'زاهدان'، 'میرجابه' و 'خاش' است.

در حقیقت بولتن خبری 'سپاه پاسداران' با آگاهی از نفوذ قوم بزرگ 'ریکی' در بلوچستان ایران، این خبر و توافق ادعایی را علیرغم اعتراف به درگیری مسلحانه در بلوچستان ایران، در اختیار روزنامه اطلاعات گذاشته است. در این خبر ضمن نام بردن از قاچاق (بدون ذکر مواد مخدر) از 'ناسنی' و 'شرارت' در منطقه یاد می‌شود، که ظاهراً نباید ارتباط مستقیمی با مواد مخدر داشته باشد.

پس از انتشار این خبر، فرمانده نیروی زمینی سپاه پاسداران در یک مصاحبه ضمن اعلام آمادگی نیروی زمینی سپاه (۱۶۰ لشکر!) برای عملیات نظامی گفت، که سپاه پاسداران در شرق سرکرم عملیات نظامی است.

همزمان با این اخبار، خبرگزاری‌های غربی گزارش دادند، که در جریان برخورد‌های مسلحانه در ایالت بلوچستان پاکستان ۲۷ نفر کشته شده‌اند. خبرگزاری‌ها این جنگ را یک جنگ قبیله‌ای توصیف کردند، که در آن دهها نفر نیز مجروح شدند.

همزمان با اعلام وفاداری قوم 'ریکی' با حکومت مرکزی، روزنامه اطلاعات در شماره ۱۲ شهریور خود با چاپ یک خبر تحریک‌آمیز از پیروزی‌های سپاه پاسداران در بلوچستان ایران خبر داد. این روزنامه نوشت که براساس اطلاعات منتشر شده از سوی 'قرارگاه قدس و تیپ ۵۷ مالک اشتر سپاه پاسداران، مقر اشرار 'نارونی' (یکی دیگر از اقوام بزرگ بلوچ ایرانی) در ارتفاعات ملوسان نصرت‌آباد مهندم شده است. در این عملیات ۵ نفر از اشرار کشته و تعدادی مجروح شده‌اند. دو تن از کشته‌شدگان حسن و رسول نارونی بوده‌اند که اجساد آنها شناسایی شده است.

در این خبر و اعلامیه اشاره‌ای به سرنوشت یکی از رهبران این قوم بنام 'سردار آیین‌خان بلوچ' نمی‌شود که از ۱۵ سال پیش بمنوان مخالفت با حکومت تهران در پاکستان و افغانستان زندگی می‌کند.

انتشار این اخبار نشان می‌دهد، که رژیم سیاست رویارویی اقوام بلوچ با یکدیگر را در منطقه پیش می‌برد که این می‌تواند به درگیری‌های موجود در منطقه وسعت ببخشد و موجب تقویت نطفه‌های خصومت قبیله‌ای شود. در این اعلامیه نیز صحبت از مبارزه با قاچاق مواد مخدر نیست.

اطلاعیه حزب دمکرات کردستان ایران

حزب دمکرات کردستان ایران با صدور اطلاعیه‌ای در پاریس، اعلام داشت، که در نخستین روز مهرماه و بدنبال یک سلسله عملیات نظامی در اطراف شهرهای 'پاره' و 'سردشت' بین نیروهای مسلح این حزب و سپاه پاسداران، که بدت ۲۴ ساعت ادامه داشت، ۱۶ سپاهی کشته و ۷ نفر به اسارت درآمده‌اند. حزب دمکرات کردستان ایران یک هفته پیش از این اعلامیه نیز با انتشار اعلامیه‌ای خبر از یک سلسله درگیری‌های مسلحانه در منطقه داده بود، که بر اثر آن ۲۶ نفر از اعضای سپاه پاسداران کشته شده بودند.

در این اعلامیه به تلفات احتمالی حزب دمکرات کردستان ایران اشاره نشده است. در آخرین روزهای شهریور ماه جاری 'محسن رضانی'، فرمانده سپاه پاسداران، در سفر به آذربایجان غربی، که بخش بزرگی از آن کردنشین است، از مقابله سپاه در برابر نیروهای مسلح (حزب دمکرات کردستان) یاد کرده و گفته بود، که نیروهای این حزب تا پشت مرزهای ایران تارومار شده‌اند!

همزمان با این سفر و اطلاعاتی که درباره برخورد‌های نظامی در منطقه کردستان ایران می‌رسد، رژیم تهران باز دیگر مسئله کهنه وحدت شیعه و سنی را پیش کشید و بدنبال آن نماینده سنجند در مجلس اسلامی استعفای خود را تقدیم مجلس کرد. دلایل این استعفا هنوز اعلام نشده است.

نیروهای اپوزیسیون رژیم نیز مشاهده کرد. در میهن ما، این نظرات تقریباً همیشه با این پسوند، که: 'من مبلغ جدائی نیستم، بلکه مخالف آنم. من هم از کسانی هستم، که تجزیه و تلاشی شدن ایران را فاجعه‌ای برای مردم ایران و منطقه می‌دانند...' بیان می‌کردند.

از نظر ما، موضع دیالکتیکی، همانا حق 'جدائی' و 'اتحاد داوطلبانه' است. برای ما امروز این نکته هم به این حق اضافه می‌شود، که نباید چنان عمل کرد، که 'اتحاد' و یا 'جدائی' آب به آسیاب سیاست امپریالیسم بریزد. همین است، که اکنون مسئولیت خلق کوچک تحت ستم در نبرد برای دستیابی به 'حق ملی' دو چندان سخت و حساس است. مصادقت در آزادی خواهی نمایندگان سیاسی خلق بزرگ، در دفاع از حق خلق کوچک و برخورداری آن از 'حق ملی'، می‌تواند درک این مسئولیت را آسان‌تر کند، و برشیره‌های مبارزاتی تأثیر بگذارد و از خطر برخورد‌های نظامی، و از اینطرف کشورده شدن راه برای اعمال سیاست امپریالیستی، جلوگیری کند.

۲- راه حل واقعیت‌ناح چیست؟

حفظ تمامیت ارضی تمام کشورهای 'کشیرالله'، مانند ایران، در طول زمان در کوری یک ساختار فدراتیو است؟

پادشاه سابق بلژیک (بودون) کشور بلژیک را یک‌باره پیش از مرگ خود به یک کشور 'سلطنتی فدراتیو' تبدیل کرد، که در آن سه خلق فرانسوی، هلندی و آلمانی زبان، از حقوق ملی و محلی، برای سازمان دادن امور داخلی مناطق خود، برخوردار شدند. آیا این راه حل، که بی‌سروصدا انجام شد و می‌توان از ادامه برخورد‌ها در کشور بلژیک جلوگیری کرد، می‌تواند الگویی دیگر کشورهای قرار گیرد؟ بدون تردید، اعمال چنین سیاستی فقط به کشور بلژیک محدود نخواهد ماند. زرمه‌هایی این چنین در ایتالیا و انگلستان نیز بکوش می‌رسد. در اسپانیا نیز، ظاهراً فقط زمانی می‌توان به مسئله 'باسک‌ها' پایان بخشید، که از واقعیت موجود یوگسلاوی سابق درس لازم آموخته شده باشد، و 'حقوق ملی' و فدراتیو برای خلق 'باسک' تأمین شود.

بنظر می‌رسد، که برای حل واقعی و عملی 'مسئله ملی' در هر کشور کشیرالله او یا هر تعریف دیگری، که بخواهیم و یا بتوانیم برای 'کشیرالله' بیابیم) راه حل واقعیت‌ناح دیگری، جز پذیرفتن اصل فدراتیو برای چنین کشوری وجود ندارد و نمی‌توان قبول و اعلام آنرا موکول به یک آینده نامعلوم کرد. این حکم در مورد میهن ما (ایران) نیز صادق است. چنین ساختاری، هم می‌تواند راه استفاده امپریالیسم از احساسات ملی‌خلق کوچک را سد کند، و هم امکان داوطلبانه‌زندی صلح‌آمیز را بین خلق‌های کشور واحد برقرار سازد. درحالی که در یک سیستم فدراتیو، خلق‌های کوچک قادر خواهند بود، سازماندهی زندگی ملی و محلی خود را بدست گیرند، امکان شرکت داوطلبانه آنها، تحت هدایت و رهبری دولت مرکزی، در دفاع از منافع ملی خلق‌های سرزمین مشترک، و حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشور امکان‌پذیر است. چنین طرحی با هیچ یک از 'مقدسات' در تضاد نیست، نه مقدسات مذهبی، نه ملی، نه قومی.

در هندوستان، حتی حکومت‌های محلی-فدرال دارای سیستم‌های کاملاً جداگانه حکومتی‌اند، اما تمامیت ارضی کشور تهدید نمی‌شود. حتی در بنگال غربی، که ۸۰ میلیون جمعیت دارد، کمونیست‌ها دولت محلی را طبق آراء مردم و بر اساس یک سیستم پارلمانی در اختیار دارند و این درحالی است، که حکومت مرکزی هند، یک نظام 'کاپیتالیستی' است. این واقعیت نشان می‌دهد، که تنها در صورت احترام به رای و نظر مردم، زمینه‌های جدائی فراهم نمی‌شود و لاغیر!

ضرورت باقی مانده خلق‌ها در یک سرزمین مشترک، حتی با تجربه فزایشی اتحاد شوروی و لزوم همگرایی اقتصادی-محلی، قاره‌ای و جهانی- بار دیگر، پس از هیجانات اولیه ناشی از فزایشی، جلوه‌گر شده است. شواهد نشان می‌دهد، که بدون چنین همگرایی امکان رشد و حتی مقاومت اقتصادی در دنیایی، که بلوک‌های اقتصادی امپریالیستی (امریکا، ژاپن، اروپای غربی) بر آن حکمفرمایی می‌کنند، عملی نیست. این اندیشه حتی از مرزهای داخلی کشورها فراتر رفته و به راه حل برای کشورهای مستقر در یک منطقه جغرافیایی و بنظر حفظ استقلال و ایجاد سدی در برابر توطئه‌های نوین امپریالیسم تبدیل شده است. راه حل، که شاید بتواند مانع برقراری نظم دلخواه و خونین امپریالیسم جهانی و بویژه امریکا شود. در اعلامیه چهارمین نشست 'جبهه سانیانو' جولای ۱۹۹۲، که در آن ۱۲۰ سازمان و حزب امریکای لاتین و منطقه کارائیب شرکت داشتند، مسئله یک 'اتحاد اقتصادی و سیاسی' بین کشورهای امریکای لاتین و منطقه کارائیب طرح شد، تا در مین حفظ استقلال در مقابل بلوک‌های اقتصادی حاکم بر جهان، یک سد واحد مقاومت ایجاد شود. ایجاد چنین 'اتحاد اقتصادی و سیاسی' در دیگر مناطق جهان، از جمله در آسیا نیز، غیرقابل تصور نیست. آیا از این دیدگاه نیز حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی ایران در گرو ساختاری فدراتیو نیست؟

راه توده

پیروزی بزرگ جنبش "چپ" و "کمونیستی" در لهستان

در انتخابات پارلمانی لهستان، گروه 'دمکراتیک ائتلاف چپ' این کشور به يك پیروزی چشمگیر دست یافت. این ائتلاف، که از حزب سوسیال دمکرات حزب کمونیست سابق و نیروهای چپ دیگر تشکیل می‌شود، در این انتخابات موفق شد حدود ۲۱ درصد آراء مردم را به خود اختصاص دهد. حزب 'کشاورزان' لهستان نیز، در این انتخابات حدود ۱۵ درصد آراء را به خود اختصاص داد. به این ترتیب مردم لهستان به دولتی، که به هت 'لخ‌والسا' رهبر سابق جنبش کارگری و کلیساهای لهستان بر سر کار آمده و دولت سوسیالیستی کشور را سرنگون کرده بود، رای منفی دادند. گروه حاکم که کمتر از ۹٪ آراء را به خود اختصاص داد، باید میدان را خالی کرده و آنرا در اختیار جنبش چپ و کمونیستی کشور قرار دهد، که در انتخابات پارلمانی اخیر اکثریت آراء مردم را به خود اختصاص داد.

این انتخابات براساس تمام میابراهی جاری در سطح جهان صورت گرفت، کرجه نیروهای چپ امکانات وسیع احزاب حاکم لهستان را برای تبلیغ نظرات خود نداشتند.

پس از اعلام نتایج انتخابات، رهبران 'ائتلاف دمکراتیک چپ' و حزب چپ 'کشاورزان' سلسله مشورت‌هایی را برای تشکیل دولت آغاز کردند و در این زمینه به يك طرح ائتلافی دست یافتند. اگر هیچ مانع دولتی بوجود نیاید، دولت ائتلافی این دو حزب قدرت را برای اداره کشور در دست خواهد گرفت.

دولت سوسیالیستی لهستان به رهبری ژنرال 'یاریولسکی' (یکی از قهرمانان جنگ دوم در لهستان) در اوائل سال ۱۹۸۸ سقوط کرد و زمام امور بدست 'لخ‌والسا' و جنبش هستگی او افتاد، که مدتها متکی به کارگران کشتی‌سازی لهستان بود. لهستان بنوعی پرجمعیت‌ترین و بزرگترین کشور سوسیالیستی اروپای شرقی، نخستین کشور شرقی اروپا بود، که حکومت سوسیالیستی در آن سقوط کرد.

در پی چهار سال سقوط دولت سوسیالیستی مشکلات اقتصادی لهستان نه تنها کاهش نیافت، بلکه تشدید نیز شد. پس از پیروزی، همه تبلیغاتی که دولت دست‌راستی لهستان براه انداخت، در روند سقوط کامل اقتصادی کشور بی‌نتیجه بود. غرب سرمایه‌داری منابع خود را جستجو می‌کرد و توده مردم لهستان با واقعیات تلخ برسر آشنا شدند.

جنبش کمونیستی لهستان، در این سالها علیرغم شش نطف و انشعاب‌هایی، که در آن بوجود آمد، توانست اتحاد سیاسی خود را حفظ کند و برای نجات کشور از ورطه‌ای، که در آن قرار داشت يك برنامه عمل اعلام دارد.

مردم لهستان، با این برنامه عمل، که حفظ آزادیها و دمکراسی در کشور و سیستم پارلمانی درصدر آن قرار داشت، بتدریج آشنا شدند و آنرا واقع‌بینانه و عملی یافتند. تعدیل برنامه‌های ریاضت اقتصادی، سرمایه‌گذاری بیشتر دولت در کشور و جلوگیری از خصومی‌سازی لجام کسبخته، از جمله اهداف برنامه‌ای چپ بود. جنبش چپ اشتباهات گذشته را پذیرفت و آنها را صادقانه با مردم درمیان گذاشت. این نگاه به گذشته و پذیرش واقعیات همزمان بؤد با ارائه برنامه برای آینده کشور. جنبش چپ و کمونیستی در لهستان در طول این چهار سال، همچنان اتکاء خود را به طبقه کارگر کشور و توده‌های زحمتکش کشور حفظ کرد. جنبش پرقدردت کارگری، که در سال‌های دهه ۸۰ به جنبش چپ پشت کرده بود، در طول ۴ سال گذشته بتدریج و آگاهانه بار دیگر پشت سر جنبش قرار گرفت و در جریان انتخابات پارلمانی اخیر به نیروی تعیین کننده برای پیروزی جنبش تبدیل شد.

نخستین تصویر تلویزیونی، که پس از پایان انتخابات اخیر لهستان در غرب پخش شد، خود گویای بسیاری از حقایق بود.

در جمع رهبران 'ائتلاف چپ'، ژنرال 'یاریولسکی' در کنار دیگر رهبران پیروزی انتخابات قرار داشت. او همچنان در جنبش چپ باقی مانده و براساس اطلاعاتی، که ما در اختیار داریم، نقش مهمی در تدوین برنامه جدید حزب و ساختار ائتلاف داشته است.

'جنبش چپ' پیروز در انتخابات اخیر لهستان با اعلام حفظ رابطه با جهان غرب و پیگیری جنبه‌های صحیح و واقع‌بینانه اصلاحات سیاسی-اقتصادی، که مورد تائید عموم مردم است، نشان داد، که از واقع‌بینی لازم برخوردار است و بدو از هر نوع چپ‌روی و تمایل بازگشت به گذشته، می‌خواهد در بدترین شرایط مسکن سکان رهبری کشور را بدست بگیرد.

خبرنگار و نماینده بی. بی. سی. در اروپای شرقی، پس از اعلام نتایج انتخابات لهستان، بنوعی نخستین ارزیابی اعلام داشت، که ناراضانی عمومی مردم از اقتصاد مبتنی بر بازار، دلیل اصلی پیروزی کمونیست‌ها در انتخابات اخیر لهستان است.

همین نمایندگی با نگرانی از تاثیر مستقیم نتایج این انتخابات بر دیگر کشورهای شرق اروپا و همچنین 'روسیه' گزارش داد.

پیش از لهستان، در لیتوانی و رومانی جنبش چپ و کمونیستی به پیروزی دست یافته بودند، اما نتایج انتخابات لهستان بدلیل جمعیت این کشور (بیش از ۴۰ میلیون)، پرجمداری‌اش در مخالفت با دولت سوسیالیستی گذشته، حضور جنبش کارگری در برابر دولت سوسیالیستی گذشته و ... دارای اهمیت ویژه‌ای است.

این پیروزی و تحکیم آن می‌تواند نه تنها در کشورهای سوسیالیستی سابق اروپای شرقی، بلکه بر جنبش‌های اجتمایی در اروپای غربی، که برسرعت و همزمان با بحران اقتصادی غرب و یورش به دست‌آوردهای اجتمایی ۴ دهه اخیر لوج می‌گیرد، تاثیر مستقیم بگذارد.

اکنون بنوعی همسایه بزرگ لهستان در غرب اروپا با چنین موجی از سوی جنبش کارگری این کشور روبروست.

مقاومت جنبش کارگری آلمان در برابر یورش به دست‌آوردهای اجتماعی

در روز ۲۲ سپتامبر در ایالت 'نوردلین وستفلن' آلمان ۶۵ هزار کارگر معادن ذغال‌سنگ دست به اعتصاب و تظاهرات درخشانانه‌ای زدند و راه‌های بین شهری را مسدود کردند.

آنها به برنامه تعطیل معادن متروشنند وخواستار ادامه بهره‌برداری از این معادن هستند.

کارخانه‌های تولید برق آلمان، که تاکنون موظف بودند، از ذغال محلی برای تولید برق استفاده کنند، می‌خواهند پس از پایان دوره قرارداد در سال ۱۹۹۵، ذغال وارداتی ارزاتر را مصرف کنند. اعتصاب کارگری معادن ذغال از روز ۲۲ سپتامبر به تمام معادن ایالت 'سارلانه' آلمان، که هم مرز فرانسه است، کشیده شد. آنها نیز خواستار ادامه بهره‌برداری از معادن ذغال‌سنگ در 'سارلانه' هستند.

امکان استخراج ذغال سنگ در شرق اروپا و بویژه در دو جمهوری 'چک' و 'سلواکی'، که نیروی کار در آن بسیار ارزاتر از آلمان است و در نتیجه ذغال استخراجی ارزاتر از استخراج ذغال‌سنگ آلمان تمام می‌شود، ریشه واقعی این تصمیم کارخانه‌های برق آلمان است. آلمان از سوی دیگر، بدین ترتیب ذغال سنگ خود را می‌خواهد ذخیره کند.

از سوی دیگر اقدام کارفرمایان صنعت فلزات و برق آلمان برای لغو قرارداد دسته‌جمعی کار با سندیکاهای کارگری، به اعتراض‌ها، اعتصاب‌ها و سرانجام، جنبش کارگری آلمان ابعاد نوینی بخشیده است.

قراردادهای کار تا ماه ژانویه ۱۹۹۴ دارای اعتبار بود اما کارفرمایان این قراردادها را از هم اکنون بصورت یکطرفه لغو کرده‌اند. کارفرمایان آلمانی، بویژه بندهای مربوط به مرخصی سالانه، حقوق دوران مرخصی و پاداش سالانه را که معادل یکماه حقوق است، بی‌اعتبار اعلام داشته‌اند.

باید توجه داشت که بندهای ذکر شده در بالا مربوط به قراردادهای سالانه برای تعیین دستمزدها نیست، بلکه جزء قراردادهای عمومی بین سندیکاها و کارفرمایان محسوب می‌شود، که معمولاً در توافق‌ها گنجانده می‌شود. مفسران اقتصادی آلمان لغو این قراردادها را سرآغاز فروپاشی بازار اقتصاد دولتی در آلمان ارزیابی کردند، که پس از جنگ دوم و توسط 'لودویگ ارهارد'، وزیر اقتصاد جمهوری فدرال آلمان پایه‌ریزی شد و بسیاری از دولت‌های اروپایی آنرا مترقی ارزیابی کرده بودند.

یورش سرمایه‌داری آلمان به قراردادهای دسته‌جمعی کارفرمایان و سندیکاهای کارگری در میان زحمتکشان و در حرف سندیکائی آلمان آخرین لحظات حیات سرمایه‌داری لیبرال ارزیابی شده است، که مرگ بازار اجتمایی کار نخستین قربانی آنست.

جنبش کارگری آلمان می‌تواند مقدمه مقاومت عمومی زحمتکشان اروپا و بویژه آلمان در برابر یورشی شود که دولت‌های سرمایه‌داری غرب، پس از سقوط اردوگاه سوسیالیسم به دست‌آوردهای چند دهه گذشته آنها آورده‌اند. احزاب سوسیال دمکرات در این کشورها با قبول دنباله‌روی از احزاب دست راستی، در این بین شدت از نفوذشان در بین زحمتکشان گاتس شده است. جنبش 'سوسیالیسم دمکراتیک' در اروپای شرقی، که در نخستین پیروزی خود، رهبری لهستان را بعهده گرفته است، موجب برخی تنش‌های سیاسی در احزاب سوسیال دمکرات اروپا شده است. این تنش‌ها، بر اساس پیش‌بینی کارشناسان، می‌تواند، حتی موجب آغاز انشعاب‌های رادیکال در این احزاب شود. لوج‌گیری جنبش‌های ناراضانی در اروپا به این روند می‌تواند شتاب بخشد!

گزارشی بهرامون اوضاع حزب کمونیست و جنبش چپ در جمهوری چک*

گنبدهای طلائی پراگ زیر تازیانه "حراج"

* خلاصه کردن همه آنچه روی داده است، به خیانت "گروپاچف" در واقع فرار از پاسخگویی به آن زمینه‌هایی است، که به فاجعه عظیم فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم انجامید، و شناخت آنها برای عملکرد آینده اجتناب‌ناپذیر است.

* کدام استدلال در خصوص لزوم تغییر نام حزب "کمونیست" قابل درنگ و بررسی است؟

* پیورش به دستاوردهای اجتماعی مردم در کشورهای سوسیالیستی سابق، به آسانی پیورشی، که در غرب جریان دارد، نیست

* بحث پوسر حفظ و یا تغییر نام حزب کمونیست چک و موروا* موجب پاره‌ای تشتت‌ها در فراکیون کمونیست‌ها در پارلمان چک شده است.

سقوط دولت سوسیالیستی در چک و اسلواک عوارض و نتایج کثیری به نسبت دیگر کشورهای اروپای شرقی داشته است. البته در این تشابه اتحاد شوروی سابق نمی‌گنجد. زیرا مردم در اروپای شرقی با انجام سیاسی بیشتری با این رویداد روبرو شدند و سخنه را ترك نکرده‌اند. البته در اروپای شرقی نیز اوضاع یکسان نیست، اما همین یکسان نبودن برخورد مردم با حادثه بسیار متفاوتتر از اتحاد شوروی است. همین است که احزاب کمونیست در اروپای شرقی علیرغم تشتت اندیشه و برداشت و مشکلات عظیم درونی و روبرو شدن با انشعاب‌های متعدد، توانستند در سخنه سیاسی باقی بمانند، و به پارلمان‌های نوپای کشور خود، راه یابند.

حضور نمایندگان حزب کمونیست چک و اسلواک با ۱۸٪ آراء مردم در نخستین پارلمان این کشور، خود بهترین گواه است. جدائی آرام و بدون خونریزی اسلواک‌ها از چک‌ها پس از چند دهه همزیستی تمام و کمال در کنار یکدیگر، نشانه دیگری از آگاهی سیاسی هر دو خلق و نقش آگاهانه و فعال پارلمان بود. این جدائی با احترام به دموکراسی و احترام به حق طبیعی خلق اسلواک برای استقلال و تمایل آن به جدائی صورت گرفت. گرچه اکنون و پس از جدائی، زرمزه‌هایی بویژه از سوی اسلواک‌ها در خصوص مشکلات پیش‌بینی نشده در این خصوص وجود دارد.

آنچه را در زیر می‌خوانید گزارشی است از اوضاع امروز جمهوری "چک" و گفتگو با چند تن از آشنایان به اوضاع جدید جمهوری "چک" و بویژه گفتگو با یکی از کادرهای برجسته حزب کمونیست "چک"، که بنا به خواست وی، در این گفتگو از او با نام کوچک "آلش" نقل قول می‌شود. این خواست ناشی از شغلی است، که او همچنان و پس از سقوط دولت سوسیالیستی بعهده دارد و دولت جدید نسبت به فعالیت‌های سیاسی این نوع افراد - که بدلیل تخمس و دانش‌شان مجبور به قبول همکاری آنها شده - از خود حساسیت نشان می‌دهد!

جدائی دو خلق

سال پیش، اگر از مز اطروش وارد جمهوری "چکسلواکی" می‌شدی، یکسر تا پراگ می‌توانستی بروی، اما حالا یک ایستگاه سرراه نیز وجود دارد. خاک اسلواک، که تمام می‌شود، مرزداران اسلواک و مرزداران چک هر کدام جداگانه پاسپورت‌ها را کنترل می‌کنند. این مرزداران تا سال پیش کتار یکدیگر کار می‌کردند، اما حالا روبروی هم! این "ایست" و کنترل مرزی پیش از آنکه انگیزه بازرسی داشته باشد، هدف

نادی برای نشان دادن وجود دو کشور دارد. این نکته در روش مرزداران هر دو سر مشهود است.

در مزارع وسیع "اسلواک" زندگی مانند گذشته ادامه دارد. کسب‌های ساخت "چکسلواک" سابق، که هنوز نام کارخانه تولید کننده آنها دارند، محصول ذرت را بسرعت جمع می‌کنند. ماشین‌های عظیم پخش کرد، که آنها نیز ساخت "چکسلواکی" سابق‌اند در فاصله چند ده متری "کسب‌های"، زمین‌ها را کود می‌دهند. کارخانه‌های تولید کننده این نوع ماشین‌آلات کشاورزی پس از تقسیم کشور در جمهوری "چک" باقی مانده است و حالا دولت "اسلواک" از دولت "چک" آنها را می‌خرد!

از همه دردکش‌های بلند و آجری رنگ بسیاری از کارخانه‌های سر راه دودی برنی‌خیزد. این یعنی بیکاری کارگران و افول تولیدات صنعتی. دلائل این افول را در "چک" شنیدم.

اتاق‌های کوچک و نوساز مرزداری سلامت وجود دو کشور است، اما وقتی از دروازه‌های مرزی عبور کرده و وارد خاک جمهوری "چک" می‌شوی، سایه اتومبیل زیر تابش مطبوع خورشید پائیزی در همان جهت بر زمین نقش بسته، که در اسلواک!

زمین‌های کشاورزی تقسیم شده‌اند، اما انسان‌ها و رابطه آنها نه! محصول ذرت با یک نوع کسب‌های در دو سوی مرز جمع می‌شود و کاج‌های بلند و تنومند کوهستانی هنوز، وقتی باد شدت می‌گیرد، برای هم آغوش باز می‌کنند. در طول راه این اندیشه و سنوال را نمی‌توان ترك کرد، که آیا سیاست دولت مرکزی و حزب در چهار دهه پس از جنگ دوم جهانی آتقدر دقیق و عاری از تبعیض بود، که حالا بتوان گناه این جدائی را فقط ناشی از تنگ نظری ناسیونالیستی اسلواک‌ها دانست؟ آبادی شهرهای چک، در مقایسه با شهرهای اسلواک، پاسخ مثبت را دشوار می‌کند.

در اسلواک هنوز احزاب چپ نیروی برتر حساب می‌شوند. آنها پس از سقوط دولت سوسیالیستی در چکسلواکی موفق شدند با تزریق چند "سی‌سی" ناسیونالیسم به رگ‌های حزب، که با گروه خونی اسلواک‌ها همخوانی داشت، سرنوشت اسلواک را بدست گیرند. "الکساندر دوپچک"، دبیر اول حزب کمونیست چکسلواکی، در حوادث مشهور به بهار پراگ، در این مورد نقش تعیین کننده‌ای داشت. او اکنون دیگر جهان را ترك کرده است. مرگ "دوپچک" احزاب چپ متکی به ناسیونالیسم را در اسلواک با دشواری روبرو کرده است. انتخابات آینده نشان خواهد داد، که این عدم حضور، به چه قیمت برای کمونیست‌های اسلواک تمام خواهد شد. چک‌ها معتقدند، که مرگ "دوپچک" ضربه‌ای جبران‌ناپذیر است.

وضع اقتصادی "اسلواک" پس از جدائی از چک سیر نزولی داشته است. این سیر نزولی بویژه در بخش صنایع چشمگیر است. دلیل این بحران را در مین سادگی، در بفرنجی سیاسی جهان پس از سقوط "سوسیالیسم واقعا موجود" باید جستجو شود!

دولت چکسلواکی، براساس استراتژی پیمان "ورشو"، کارخانه‌های تولید سلاح را بمنظور دور بودن از کشورهای عضو پیمان "ناتو"، در خاک اسلواک برپا کرده بود. این سیاست طی چند دهه، اسلواک را به مرکز صنایع نظامی جمهوری "چکسلواکی" تبدیل کرده بود. پس از سقوط دولت سوسیالیستی و آغاز آشفته‌گی سیاسی-اقتصادی، این صنایع بازار جهانی خود را بسرعت از دست دادند. سخنان و سیاست‌های "واسلر هاول" نپاشنامه‌نویس سابق و رئیس جمهور "چکسلواکی" (پس از سقوط دولت سوسیالیستی) را در خصوص صنایع نظامی کشور ناشی از "ساده لرحی" او می‌دانند، اما هستند کسانی، که اعتقاد دارند، او ماموریتی آگاهانه را در این خصوص ایفاء کرد!

این جمله "هاول"، اساس سیاست تسلیحاتی و نظامی چکسلواکی پس از سقوط دولت سوسیالیستی قرار گرفت: "ما از این پس با این نوع صنایع کیفیت کاری نخواهیم داشت". منظور او صنایع نظامی بود. این سخنان در شرایطی عنوان شد، که حتی برای لحظه‌ای تولید سلاح در جهان سرمایه‌داری قطع نشد و معاملات نظامی در وسیع‌ترین سطح آن در خاورمیانه-خلیج فارس و دیگر نقاط جهان ادامه یافت. حاصل مستقیم و فوری این سیاست دولت جدید و شخص "هاول"، تصاحب بازار تولیدات نظامی چکسلواکی توسط اسرائیل بود. اسرائیل بسرعت مشتری‌های طرف قرارداد چکسلواکی را جذب کرد. تولید کارخانه‌های نظامی چکسلواکی سیرنزولی را با سرعت ملی کرد و به اقتصاد چکسلواکی ضربه‌ای اساسی وارد آمد.

حالا، پس از تقسیم چکسلواکی به دو کشور "چک" و "اسلواک"، کارخانه‌های تولید صنایع نظامی در خاک اسلواک قرار گرفته‌اند، اما محصولات آنها بازار ندارد و اسرائیل چنان بازار را قبضه کرده، که هیچ روزه‌ای برای اسلواک‌ها باقی نمی‌ماند. تنها مشتری کویا رژیم ایران است، که آنها نه با پول نقد، که با ورده نفت سعی می‌کند چیزهایی بخرد. آنها دنبال برخی سلاح‌ها به "اسلواک" می‌آیند، که یا وجود ندارند و یا اگر هم وجود دارند، فروش آنها به حکومتی نظیر حکومت ایران کاری دور اندیشانه، عاقلانه و خوش عاقبت نیست! مشتری‌ها رفته‌اند و صاحب کالا نمی‌داند با محصولش چه کند! همین است که در اسلواک، و بویژه درمیان هزاران کارگر صنایع نظامی، که بیکار

شده‌اند، مغفورت‌ترین چهره، همانا 'هاول' رئیس جمهور چکسلواکی سابق و جمهوری 'چک' کنونی است، که پس از سقوط دولت سوسیالیستی بزرگترین ساختمان و پاساژ خیابان 'ولسلاوسکی' را طبق قانون بازگرداندن اموال مصادره شده در دولت سابق، بمنوان ارث پدری، پس گرفته است.

'ولسلاوسکی' نقش شانه‌لایزه پاریس را در پراگ دارد و قیمت املاک آن وجب به وجب به مارک و دلار محاسبه می‌شود. پاساژ عظیم 'هاول' درست در وسط این خیابان قرار دارد، و از خوش شانس‌ی او، چند براست! یعنی از چند سو و چند راهرو به نقاط مختلف خیابان ولسلاوسکی راه دارد. بخشی از این ساختمان اکنون هتل است. بخش دیگری به شرکت‌های خصوصی تعلق دارد، که پس از سقوط دولت سوسیالیستی از اروپا و آمریکا آمده و بساطشان را در پراگ پهن کرده‌اند. دهها مغازه جدید در پاساژ این ساختمان عظیم نورگشائی شده است. یکی از بالکن‌های همین ساختمان در جریان میننگ‌های چند صد هزار نفره مردم پراگ، پیش از سقوط دولت سوسیالیستی در خیابان 'ولسلاوسکی' محل استقرار و سخنرانی 'هاول'، 'دویچک' ... بود.

'اقتصاد ضمیمه 'اسلواک' ۴ میلیون نفری، در برابر چک ۱۰ میلیون نفری، تردیدی‌هائی را در ادامه جدائی بوجود آورده است، اما نه آنچنان که بتولن آن را -حداقل در شرایط کنونی- چندان جدی تلقی کرد. این تردید در 'اسلواک' قوی‌تر از 'چک' است. سرانجام، زرمزه‌های تردید از ادامه جدائی به نوعی کفندراسیون و یا چیزی شبیه آن -با حفظ استقلال- خواهد انجامید؟

'آگش'... می‌گوید: در پارلمان 'چک' فقط حزب جمهوریخواه روی این پیوند مجدد تاکید می‌کند و آنرا به یکی از شعارهای خود تبدیل کرده است. این حزب در لیزسین دولت ائتلافی و دست راستی کنونی است. تلاش برای جلوگیری از جدائی، پیش از وقوع این جدائی، در بین 'چک‌ها' بیشتر از زرمزه ناراضائی از جدائی است، که اکنون در بین اسلواک‌ها وجود دارد. غریز ملّی و ناسیونالیسم به 'اسلواک‌ها' اجازه بروز بیشتر پشیمانی را نمی‌دهد. البته آنها در طول این جدائی و زمانی، که تلاش برای دست‌یابی به آن رشد می‌کرد، به تبلیغات ناسیونالیستی و نوعی خورده‌گیری از 'چک‌ها' دست زدند، که در نتیجه آن، اکنون 'چک‌ها' چندان مایل به تکرار گذشته نیستند. البته اینها همه مربوط به حال است. آینده احکام خود را خواهد داشت.

در پارلمان 'چک' اکنون علاوه بر حزب جمهوریخواهان، حدود ۱۰ حزب و بیش از ۴ گروه‌بندی منسوب از احزاب حاضر در پارلمان، حضور دارند. این گروه‌بندیها بدنبال اختلاف با خط مشی رهبری حزب عملاً از حزب خود جدا شده‌اند، اما از آنجا که هنگام انتخابات زیر نام یک حزب شرکت کرده بودند، هنوز به حساب حزبی گذاشته می‌شوند، که با نام آن به پارلمان راه یافته‌اند. از جمله این احزاب و پیش از آنها حزب کونیست 'چک' قرار دارد. احزاب دست راستی حاکم نیز، که ائتلاف دولتی را تشکیل داده‌اند، وضعی مشابه دارند. اما چون ابزار حکومتی در اختیارشان است، کمتر این اختلاف مشی را بروز می‌دهند. بزرگترین حزب ائتلاف دولتی، که نخست وزیر 'چک' (کلوس) و مهم‌ترین وزرای کابینه از آن هستند، حزب 'دمکراتیک' (ODS) است.

'آگش'... هنگام تشریح موقعیت احزاب ائتلافی دولت می‌گوید: 'حزب دمکراتیک، که نخست وزیر کشور از آن است، سالها متحد حزب کونیست چکسلواکی در دولت سوسیالیستی بود و اتفاقاً در بین احزاب متحد حزب کونیست، این حزب ست‌گیری رادیکال چه داشت. اما حالا رست‌ترین جناح ائتلاف دولتی محسوب می‌شود، که در کنار احزاب 'دمکرات مسیحی'، 'الیانس دمکراتیک' و 'اتحاد دمکرات مسیحی' بر جمهوری 'چک' حکومت می‌کند. خصوصی‌سازی اقتصاد کشور در همه عرصه‌ها و شریک کردن شرکت‌های آمریکائی، آلمانی، فرانسوی، هلندی و اسرائیلی در کلیه تاسیسات، واحدهای تولیدی صنعتی و کشاورزی، فروش تاسیسات توریستی به آنها -حتی کشتی‌های تفریحی روی رودخانه 'ولسلاوا'-، بازگذاشتن دست خارجیان در خرید هتل‌ها و املاک شهری در پراگ و دیگر شهرها، دایر شدن هر نوع کسب و کار -از جمله سکس شاپ‌ها، قمارخانه‌ها، پسر بنزین‌ها، فروشگاههای زنجیره‌ای مواد غذایی و پوشاک و ... تحت نام احترام به دمکراسی (۱)، از برنامه‌های دولت کنونی است.

این سیاست، در حالیکه چهره پراگ را با شکل یک شهر توریستی بی‌درو پیکر تغییر داده، لطمه جدی به صنایع داخلی و تولیدات کشاورزی و دیگر مواد غذایی آن زده است. این لطمه را ورود بی‌حساب مواد غذایی از غرب و مرصه آنها در فروشگاههای زنجیره‌ای تازه بنیاد آلمان در جمهوری 'چک' تشدید کرده است. در یک کلام دولت چوب حراج را بر کنبه‌های طلائی 'پراگ' می‌گوید.

ناراضائی مردم 'چک' از سیاست‌های دولت ائتلافی دست راستی‌ها بتدریج بازتاب خود را در احزاب حاضر در پارلمان نشان می‌دهد. در میان این احزاب، حزب سوسیال دمکرات چک (CSSD)، که مواضع رادیکال دارد، پیش از دیگر احزاب فعال است و برای آینده 'چک' طرح برنامه دارد. احزاب 'سوسیال' و 'سبزها' نیز از انجام بیشتری، نسبت به دیگر احزاب، برای تبدیل شدن به لیزسین جدی دولت برخوردارند.

کونیست‌های 'چک و موروا'، که ابتدا یکپارچه وارد پارلمان شدند، اکنون عملاً به سه گروه تقسیم شده‌اند و این خود لطمه‌ایست به قدرت آنها در پارلمان.

همه این احزاب خود را برای انتخابات آینده 'چک'، که سه سال دیگر برگزار می‌شود، آماده می‌کنند. اما هیچکس نمی‌تواند انتخابات زود رس را رد کند!

'آگش'... می‌گوید، که در انتخابات آینده بسیاری از احزاب کوچک به پارلمان راه نخواهند یافت، زیرا ۵٪ آراء لازم را بدست نخواهند آورد، اما این شامل حال کونیست‌ها نمی‌شود، زیرا اگر همین حالا هم انتخابات انجام شود، آنها با همین درصد آراء به پارلمان راه خواهند یافت و اگر روند حرکت دولت همین باشد، که اکنون هست، و کونیست‌ها بتوانند بصورت واحد عمل کنند، آراء بیشتری نیز خواهند آورد.

نظرات مستقیم او بمنوان یکی از کادراهای برجسته حزب کونیست 'چک'، که اکنون نیز در متن حوادث سیاسی کشور قرار دارد دقیق‌تر از توضیحات من است:

'... کونیست‌های حاضر در پارلمان 'چک' اکنون بصورت یک جبهه متحد عمل می‌کنند. این فراکسیون از مدتی پیش و در جریان دوکنگره حزب در واقع به سه جریان تقسیم شده است. گروه عمده و بزرگ همچنان کونیست‌هائی هستند، که معتقدند، ایدئولوژی و نام حزب باید حفظ شود. دو گروه کوچک، که هنوز از حزب خارج نشده‌اند، در پارلمان تحت عنوان حزب 'دمکراتیک چپ' و 'بلوک چپ' (SLB) و (SDL) شناخته شده‌اند. این سه گروه عملاً همچنان با هم کار می‌کنند و فراکسیون کونیست‌ها را هدایت می‌کنند. تمام تلاش این است، که آنها از حزب بصورت قطعی و نهائی خارج نشوند و این کاری است بسیار حساس و در مین حال دشوار. این دو گروه معتقدند، که نام حزب باید عوض شود، و تاکید بر سیاست‌های روز و طرح‌های آینده، نسبت به ایدئولوژی در اولویت قرار گیرد. با کمال تاسف این دو گروه اخیراً در موضکی‌های خود به حزب سوسیال دمکرات حاضر در پارلمان نزدیک‌تر شده‌اند. این حزب، با ست‌گیری چپ و رادیکال، فعال‌تر از حزب کونیست عمل می‌کند.

اختلافات درونی حزب، که بصورت عمده روی تاریخ و حوادث گذشته متمرکز است، مانع جدی برای حرکت آن با لحظه‌است.

— برای ما مهم است بدانیم؛ که از رهبران گذشته حزب چه کسانی هنوز در ترکیب رهبری حزب کونیست 'چک و موروا' حضور دارند. برای نمونه دبیر اول حزب در دوران آغاز فروریاشی 'یاکش'، چهره جنجالی و جوان حزب 'اشتیان' دبیر سازمان جوانان حزب و دبیر حزبی شهر پراگ، که به اتهام دستور تیراندازی بطرف مردم دستگیر و زندانی شد، 'آدامس'، چهره اصلاح طلب و منتقد حزب، که در ماههای پیش از سقوط دولت زمام امور دولت و حزب را بدست گرفت، اما توانست کاری از پیش ببرد ...

— 'آدامس' هنوز چهره قابل احترامی در حزب و در میان مردم است. او بازنشسته شده است. گهگاه با رفقای قدیمی دیدار می‌کند. بیش از دیگر رهبران قدیمی حزب در میان مردم حاضر می‌شود. حتی در میدان 'ولسلاوسکی' نیز گهگاه حاضر می‌شود و از صحبت با مردم پروائی ندارد. 'یاکش' نیز بازنشسته شده است و در خانه‌ای در اطراف پراگ زندگی می‌کند. سن و سال او بیش از آنست، که در خیابانها قدم بزند و حوصله گفتگو با مردم را داشته باشد. آنها اعضای بازنشسته حزب محسوب می‌شوند. 'اشتیان'، پس از سقوط دولت سوسیالیستی نیز برای مدتی در زندان ماند. او پس از آزادی از زندان، تقاضای بازگشت به حزب را کرد و در این زمینه تلاش زیادی هم کرد، اما رهبری حزب با این خواست او موافقت نکرد.

— ماجرای دستور تیراندازی بسوی تظاهرکنندگان در این تصمیم تاثیر داشت؟

— 'بهرحال او خواسته و یا ناخواسته به یک چهره جنجالی تبدیل شد. برای ما هنوز هم بدقت شخص نیست، که در آن روزها چه پیش آمد. در آن دوران همه چیز رنگ تند و نامالیم داشت. مردم در خیابان‌ها خواهان تغییر سیستم حکومتی بودند و حزب نیز شتابزده تصمیماتی را می‌گرفت، که چندان هم با واقعیات هماهنگ نبود. ما غالباً گیر شده بودیم. 'اشتیان'، از جمله چهره‌های نسبتاً جوان حزب ما بود، که در صورت ادامه حکومت گذشته، شانس دبیر اولی حزب را داشت. اگر اینگونه شده بود، در واقع او جوان‌ترین دبیر اول حزب ما در طول تاریخ حیاتش بود. بهر حال ماجرای تیراندازی پلیس ضد اغتشاش بطرف تظاهرکنندگان اطراف تاتر قدیمی و سبلیک 'پراگ'، که ملی آن یک دانشجو کشته شد، به حساب او گذاشته شد و 'اشتیان' به این اتهام راهی زندان شد. او خودسرانه تصمیم گرفت یا نه؟ نقش پلیس ضد اغتشاش چه بود؟ بطرف پلیس مسلحانه حمله کرده بودند و یا نه؟ همه اینها در دادگاه مطرح شد. بهر حال 'اشتیان' زیاد در زندان نماند و اکنون در 'پراگ' زندگی می‌کند. 'هوساک' نیز در گذشته است. 'دویچک' نیز، اتفاقاً یکی از حجت‌های جدی در حزب همین است، که بیش از پرداختن افسوس بار به گذشته، باید به فکر آینده بود. آن دوران گذشته است.

— اما بهر حال بررسی گذشته است، که راهنمای عمل آینده خواهد بود. — من با این فکر مخالف نیستم، و لیکاش نگاه به گذشته اینگونه پیش رود.

متأسفانه اینگونه نیست. رفقای قدیمی ما، گذشته را برای افسوس خوردن نسبت به از دست رفتن آن، به یاد می‌آورند و نه درس‌آموزی از خطاهای رویداده در آن. گذشته مرکز تکرار نخواهد شد و تازه اگر هم تکرار شود باز هم حاصل آن همین است، که شاهدیم.

— برای من جالب است بدانم، که کادرهای رهبری حزب درباره گذشته چه ارزیابی دارند.

— بد نیست بدانید، که همچنان ترکیب رهبری حزب ما از نسل گذشته است و در دو کنگره اخیر حزب نیز این مسئله و عدم عضویت جوانان در حزب از نقطه ضعف‌های عمده ارزیابی شد. رهبری حزب معلقند است، که همه حوادث را ناشی از خیانت 'گرباچف' بدانند. بنظر من و بسیاری دیگر از اعضای میانه‌سال حزب، این ارزیابی فقط برای فرار از واقعیت است. کسانی که این تحلیل را دارند در واقع از تحلیل روند رویدادها، تا رسیدن 'گرباچف' به قدرت و رویدادهای پس از آن، می‌خواهند فرار کنند. در اینکه 'گرباچف' نقش منفی در مجمع اردوگاه سوسیالیسم ایفاء کرد، تردید نیست. اما در اینکه اصلاحات و جبران عقب‌ماندن ۲۰-۲۰ ساله از این اصلاحات ضروری و لازم بود، نیز تردید نیست و نباید باشد. شواهد نشان داد، که 'گرباچف' نه توان هدایت این اصلاحات را داشت و نه اصولاً رهبری معتقد به هدف بود. او با امواج آمد و با امواج هم رفت و متأسفانه آغاز اصلاحات توسط فردی با ظرفیت سازماندهی، قدرت رهبری، اعتقاد ایسانی و ... 'گرباچف' توانست ضربات تاریخی به بشریت بزند. این یک طرف مسئله است. طرف دیگر، فراهم بودن زمینه‌چین رویدادی بود. بحث ما در حزب خودمان درست در اینجا است. ما می‌گوییم، این زمینه‌ها نباید ندیده گرفته شود زیرا در اینصورت گرامی ادلمه خواهد یافت. سهم 'گرباچف' بجا، اما سهم مجمع حزب و رهبری آن در دهه‌های پس از پایان جنگ دوم نیز بجای خود است. این فقط شامل حال حزب کمونیست اتحاد شوروی نمی‌شود. حزب ما نیز باید سهم خود را در اشتباهات ببیند، و الاخلافه کردن همه مسائل در خیانت 'گرباچف'، چیزی را حل نمی‌کند. شما به حوادث سالهای اخیر مسکو نگاه کنید. حوادث روزهای قیام ارتش برای گرفتن قدرت از دست گرباچف و یلتسین را بخاطر آورید. روزها و هفته‌های اعلام استقلال جمهوری‌های تازه پای شوروی سابق را مرور کنید. آمار و ارقام مربوط به فقر، فحشاء، دزدی، جنایت و ... را در روسیه مطالعه کنید. به روزهای رفتن گرباچف و آمدن یلتسین فکر کنید. به همین اخبار خفت‌بار حمایت و دخالت روسای دولت و جمهور آمریکا، آلمان، فرانسه و ... در امور داخلی روسیه نگاه کنید. و سپس به خود پاسخ دهید، که پس از ۱۷ میلیون عضو حزب کمونیست و میلیون‌ها عضو سازمان جوانان آن کجا هستند؟ اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری، که در میدان سرخ رژه می‌رفتند، در کدام اقیانوس غرق شده‌اند. چرا مردم سیاسی نیستند؟

حتی ساختمان پارلمان روسیه را آمریکا کاخ سفید نامگذاری کرده است و خبرگزاری‌ها آنرا با این نام و به تقلید از کاخ سفید آمریکا ذکر می‌کنند، برای خلع سلاح کامل شوروی (همه جمهوری‌ها) رسماً بوده‌اند از سوی آمریکا تعیین و اعلام می‌شود.

جائی نمی‌رسد، و 'هاول' چند صد نفر بیشتر هوادار ندارد و ...
— شناخت و ارزیابی ما از حوادث يك شناخت صوری بود. منظورم در حزب است. البته نباید فراموش کنید، که وقتی مردم برای اعتراض به شرایط و بنظر تغییر آن به خیابانها می‌آیند، رهبران هم بسرعت پیدا می‌شوند. شخص 'هاول' از چنین موقعیتی برخوردار شد. حتی رویدادهای سالهای پس از سقوط دولت نشان داد، که او نه تنها قدرت رهبری ندارد، بلکه اصولاً فردی سیاسی به مفهوم خاص آن نیست. در آن شرایط مردم در جستجوی پرچم بودند و 'هاول' پرچم شد، والا هنوز هم نظر من و بسیاری از کادرهای حزب درباره او تغییر نکرده است.

— زندانی کردن او واقعاً لازم بود؟ اصولاً براساس کدام معیار او را زندانی کردند، تا تبدیل به قهرمان آزادی شود؟

— من هرگز نمی‌خواهم اشتباهات را با پرده انکار بپوشانم. دستگیری 'هاول' و زندانی کردن او، از يك نگرش نادرست نسبت به حکومت و آزادیها ناشی می‌شد، که من هم بدان معتقد بودم. نه تنها این تصمیم، بلکه تصمیمات دیگری هم وجود دارند، که اصولاً می‌شد آنها را نگرفت. همین است، که می‌گوییم، گذشته را برای ارزیابی هدفمند بنظر جلوگیری از اشتباهات آینده، باید بخاطر آورد و ارزیابی کرد، نه افسوس خوردن. — و دیگران؟ آنها چه برداشتی دارند؟

— من اشاره کردم، که بسیاری از رهبران سالند قدیمی هنوز دنبال کسی می‌گردند، که همه کاسه کوزه‌ها را سر او بشکنند و در این میان سری در دسترس‌تر از سر 'گرباچف' پیدا نمی‌کنند، که اتفاقاً چند کاسه و کوزه‌ای را هم باید برسرش شکست! — ترکیب رهبری حزب اکنون چگونه است؟

— در آخرین کنگره حزب 'گرنیت شک'، بعنوان دبیر اول حزب انتخاب شده است. او حدود ۵۵ سال دارد. دبیر کل سابق حزب، که نسبت به او با چاتر سوء قصد نیز شد، دیگر دبیر اول حزب نیست. آخرین کنگره حزب روی نام حفظ حزب بعنوان 'حزب کمونیست چک و موروا' تاکید کرد.

— فراکسیون پارلمانی حزب از بعد از این کنگره به سه شاخه تبدیل شد؟
— تقریباً بله. البته از پیش‌نیز اختلاف نظرها وجود داشت. خوشبختانه تاکنون کار در پارلمان بصورت مشترك و هماهنگ پیش می‌رود، که امیدواریم ادامه یابد. اما قدرت مانور حزب سوسیال دمکرات، که دارای گرایش رادیکال چپ است، در گروه کوچک کمونیست‌های دارای اختلاف نظر با حزب را به سوی خود جلب می‌کند.
— آنها جذب نظرات سوسیال دمکرات‌ها می‌شوند و یا جذب نفوذ رو به افزایش آن؟

— ماجرا بر سر 'پراکاتسیم' است. حزب سوسیال دمکرات چک، در مین حال که بشدت از مشکلات امروز کشور انتقاد می‌کند، برای آینده کشور طرح و برنامه ارائه می‌دهد. این عمل موجب افزایش نفوذ این حزب در میان مردم شده است. البته آنها خود را میرا از مسائل گذشته می‌دانند و مردم نیز انتظار ندارند، که آنها درباره گذشته

گذشته تکرار نخواهد شد، باید به آینده اندیشید!

توضیح بدهند. این انتظار بصورت عمده از حزب کمونیست و کمونیست‌ها وجود دارد. در اینسو، حزب و فراکسیون حزبی دربارلمان، در مین حال که مشکلات امروز را با شدت و حرارت مطرح می‌کند، با سکوت درباره آینده و ارائه طرح عملی برای برون رفت کشور از مشکلات، عملاً حکومت و نظام گذشته را تائید می‌کند. این تاکتیک بنظر من هم، تاکتیک غلطی است، و از آن، نوعی فرصت‌طلبی استنباط می‌شود. شما می‌دانید، که مردم 'چک' مردمی هستند، با فرهنگ سطح بالا و آگاهی خوب. همین فرهنگ و آگاهی به آنها امکان می‌دهد، تا معنای هر سکوت و یا شکست سکوتی را خوب درک کنند. مردم بازگشت به گذشته را نمی‌خواهند و اصولاً چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. بگذریم از اینکه علمی هم نیست. باید برای آینده حرف داشت تا نیرو جذب کرد. سوسیال دمکرات‌ها از این تاکتیک استفاده می‌کنند و موفق هم هستند. البته رویدادهای نظیر انتخابات اخیر لهستان و پیروزی سوسیال دمکرات‌های چپ، که از نظر فکری بسیار هم به سوسیال دمکرات‌های

مردم کجا هستند؟ چه کسی پاسخگویی این انفعال و غیرسیاسی بودن مردم روسیه و شوروی سابق است. فقط 'گرباچف'؟ این پاسخ گمراه کننده نیست؟ به این سوال بزرگ باید صادقانه پاسخ داد. آنها با آمدن 'گرباچف' غیرسیاسی نشدند. تشکل‌ها با آمدن او یکباره فرو نریختند. اینها پیش زمینه‌های دهها ساله دارد. آنها که مردم را از صحنه سیاسی کنار گذاشتند و زمینه به قدرت رسیدن امثال 'گرباچف' و 'یلتسین' را فراهم آوردند، نباید پاسخ بدهند؟ زمینه‌ساز این فاجعه کدام سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی بود؟

— حتماً بخاطر دارید که در ابتدای سالی، که سرانجام به سقوط دولت سوسیالیستی چکسلواکی ختم شد، بسیاری از رهبران حزب، حتی شخص شما، ارزیابی متفاوتی داشتید. مثلاً درباره دستگیری 'هاول' و یا زمانی، که برای او از سوی مجامع هنری چکسلواکی امضاء جمع می‌شد. از جلسه خود شما معتقد بودید، که این جریان به

چک نزدیک هستند، مشوق این روش است.

— به این ترتیب نتیجه انتخابات آینده بسیار متفاوت تر از انتخابات گذشته خواهد بود.

— تغییرات در جهان بسیار سریع است. نمی توان سه سال آینده را پیش بینی کرد. اما اگر همین امروز انتخابات انجام شود، آنها بیش از گذشته رای می آورند.

— این تحولات در حزب هیچ تاثیری نمی گذارد؟

— اگر بگویم نه، پاسخ دقیقی نداده ام، اما این تاثیر هنوز در حد يك تأثير اساسی نیست. مهمترین دغدغه حزب اکنون جذب جوانان به حزب سوسیال دمکرات است و این در حالی است، که حزب ما پیر است و به خون تازه و جوان برای ادامه حیات نیاز دارد. جذب نیروی جوان به حزب، که در آخرین کنفره حزب نیز روی آن تاکید شد، نیازمند قبول واقعیات زمان و درک نسل جوان است.

— تغییر ایدئولوژی و نام حزب؟

— نه، اصلاً چنین چیزی منظور نیست. البته بر سر نام حزب بحث و مذاکره در حزب همچنان جریان دارد، اما مسئله ایدئولوژی مطرح نیست و کسی نسبت به حفظ آن تردید ندارد. تغییر نام حزب نیز از در دیدگاه مطرح می شود. یکی فاصله گرفتن از گذشته و دوم اینکه آیا اصولاً هر حزبی، که ایدئولوژی آن مارکسیسم-لنینیسم است، حتماً باید نام آن هم "کونیست" باشد؟ و یا این نام مربوط به يك تاریخ و زمان معینی است، که مناسبات اجتماعی بر این اساس یعنی آنچه که مارکس در مانیفست تشریح کرده است- سازمان یافته باشد. در این بحث دوم، نکات قابل درنگی وجود دارد، که همچنان مطرح است.

— البته این مسائل، همانطور که شما هم قلماً اطلاع دارید، در بسیاری از احزاب کونیست مطرح است. از جمله اخیراً در حزب کونیست فرانسه، مسئله ساترالیسم مطرح است و بر سر این مسئله در فراکسیون حزب در پارلمان پاره ای اختلاف نظرها بوجود آمده است. چکسلواکی پیش از این مرکز تجمع نمایندگان بسیاری از احزاب کونیست بود. مجله صلح و سوسیالیسم، کانون این تجمع بود. آیا از آن ارتباط گسترده، چیزی باقی مانده است؟

— متأسفانه خیر. همه هیات های نمایندگی و نمایندگان رفته اند و ساختمان صلح و سوسیالیسم نیز در اختیار دولت است. از آن ارتباطها فقط برخی مناسبات فردی باقی مانده است. البته ما دو سال پیش موفق شدیم يك اجلاس با شرکت حدود ۲۰ حزب و جنبش کونیستی در پراگ برگزار کنیم و در این اجلاس برخی تبادل نظرها پیرامون دلائل فروپاشی اردوگاه صورت گرفت. برخی چهره ها آشنا بودند. آنها پیشتر در مجله صلح و سوسیالیسم کار می کردند. مجله صلح و سوسیالیسم کانونی بود برای اطلاع احزاب از اوضاع یکدیگر و کشورها، که این امکان از بین رفته است، و بی خبری از مبارزات و موقعیت نظری و اجتماعی احزاب دیگر یکی از مشکلات بزرگ کنونی جنبش کونیستی است. هیچ چیز جایگزین آن امکانات عظیم ترجمه و چاپ تاکنون نشده است و تصور نمی کنم، که در آینده نزدیک هم بشود.

— من شنیده ام، که روزنامه "زوده پراوو" اکنون به یکی از چند نشریه پرتیراز "چک" تبدیل شده است. این واقعتاً دارد؟

— بله، اما این "زوده پراوو"، دیگر آن "زوده پراوو"ی گذشته، بعنوان ارگان مرکزی حزب نیست. "زوده پراوو"، اکنون سومین نشریه روزانه جمهوری چک و یکی از دو روزنامه معتبر کشور است. روزنامه پرتیراز فعلی يك روزنامه جنجالی است، که اخبار و حوادث را منعکس می کند بنام "بلسک". روزنامه بعدی "ملا فونت دنس" نام دارد، که با نام مختصر "Dnes" منتشر می شود. پس از آن "زوده پراوو" قرار دارد، که نشریه وزن و معتبر جمهوری چک محسوب می شود. "زوده پراوو"، دیگر ارگان حزب کونیست نیست، بلکه يك نشریه مستقل رادیکال است، که از نظر هزینه به خود متکی است. تیراژ آن بالاست و سرعت نیز افزایش می یابد. آگهی تجارتي هم چاپ می کند. آخرین تکنیک کامپیوتری در "زوده پراوو" امروز استفاده می شود و روزنامه نویسی های حرفه ای و متخصص در آن کار می کنند. البته کسی کاری به عضویت آنها در احزاب طیف چپ ندارد، بلکه مردم مطالب آنرا با دیگر نشریات مقایسه می کنند. "زوده پراوو" تقریباً در هر شماره يك مصاحبه با کارشناسان شناخته شده کشور درباره امور جاری مملکت دارد، که این از مشخصات جدید و شناخته شده آنست. اخبار ورزشی، هنر و... در کنار تفسیرها و اخبار سیاسی منعکس می شود. البته سنگبری روزنامه، همانطور که گفتم چپ رادیکال است و عمدتاً نظرات طیف چپ کشور را منعکس می کند. بهرحال این روزنامه دیگر آن روزنامه کلیشه ای گذشته نیست و مردم برای تهیه آن برخلاف گذشته دست به جیبشان نمی برند! حزب نیز يك نشریه ارگان دارد، که عمدتاً با کمک مالی اعضا، منتشر می شود و خوانه ناخواه خوانندگان آن هم فقط اعضای حزب هستند.

— شما می دانید، که بدنبال فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، در بسیاری از کشورهای بزرگ سرمایه داری اروپا، نظیر آلمان، یورش به دست آوردهای اجتماعی چند دهه

گذشته مردم آغاز شده است. در کشور شما این وضع چگونه است؟

— البته در اینجا و تصور می کنم در دیگر کشورهای اروپای شرقی، که نظام های سوسیالیستی چند دهه در آنها برقرار بوده است، پس گرفتن دستاوردهای اجتماعی به آسانی کشورهای اروپای غربی نیست. نسلی که در کشور ما و دیگر کشورهای سوسیالیستی زندگی می کنند، خدمات درمانی رایگان، حمل و نقل دولتی و اوزان، مزایای بازنشستگی، مرخصی سالانه، تثبیت قیمت ها و خلاصه تامین اجتماعی را جزئی از زندگی می دانند و با آن بزرگ شده اند. اتفاقاً یکی از عرصه های ناراضی مردم از حکومت فعلی دست درازی به همین دستاوردهاست، که سوسیال دمکرات های چپ بیش و پیش از ما کونیست ها آنها را برجسته کرده و بعنوان نقطه ضعف دولت موجود در برابر مردم قرار می دهند. ما کونیست ها هم این کار را می کنیم، اما تفاوت ما با آنها در اینست، که ما می گویم، "ببینید چه می کنند! باز گردیم به گذشته!" و آنها می گویند "نگذارید به دست آوردهای مثبت گذشته دست درازی کنند، آینده را با اتکا، به همین دستاوردها بسازیم".

بنابراین همانطور که گفتم یورش به دست آوردهای اجتماعی در جمهوری "چک" به آسانی غرب نیست و با مقاومت روبرو می شود. نقش احزاب رادیکال و چپ در پارلمان در این زمینه بسیار مهم است. ما از آزادیها و دمکراسی در این عرصه خوب بهره می گیریم. و با همان حربه ای، که غرب سرمایه داری سالها ما را می گویند، حالا به جنگ خودش می ریزیم. این از جمله نکاتی است، که در گذشته به آن بهای لازم را ندادیم! مثلاً هنوز هم نتوانسته اند نظم نرخ ها مانند در فروشگاه های مواد غذایی، پوشاک و دیگر مایحتاج مردم را بهم بزنند. مگر منازعه های خصوصی، که تازه گشایش یافته اند و قصد خالی کردن جیب مردم را دارند. قیمت ها به نسبت افزایش حقوق و دستمزدها، بطور سرسام آور افزایش یافته است، اما نرخ ها هنوز در فروشگاه ها همانند است و جانی برای چانه زدن و گران فروشی خصوصی نیست. اینکه چنین وضعی تاکی می تواند دوام آورد، به مبارزه مردم و احزاب و قدرت آنها در دولت و پارلمان بستگی دارد. ایستگاه های تلویزیونی خصوصی شدت برخلاف این مسیر فعالیت می کنند و اخیراً احزاب حاضر در پارلمان بحث هایی را برای کنترل این ایستگاهها آغاز کرده اند. متأسفانه حزب ما آنچنان، که باید در این عرصه ها نقش رهبری ندارد.

لجام گسختگی در الگو قرار دادن عرصه های زندگی غرب در این ایستگاه های تلویزیونی، از جمله بلایای اجتماعی "چک" است. آنها سگس، مواد مخدر، بی بندوباری، خشونت، مصرف، پول پرستی، کلاهبرداری، بازاریابی و در حقیقت شکل کلاه گذاشتن بر سر مردم را تلاش می کنند در جمهوری "چک" جا بیاندازند. نپرسید، که کدام دست ها پشت این ایستگاه های تلویزیونی است، خودتان حدس بزنید.

— بالاخره، دولت تا چه حدود موفق به محدود کردن خدمات دولتی و رایگان شده است؟

— برای شما چند مثال می زنم: دولت جدید از جمله اولین اقدامات ریاکارانه اش کم کردن از میزان مالیاتی بود، که مردم در نظام گذشته می پرداختند. این، بظاهر، کم کردن از فشار مالی بر مردم بود و به همین جهت در ابتدا مردم خوشحال هم شدند، اما بعداً سیستم بیمه را مانند غرب برقرار کردند. حالا مردم، بیمه درمانی، بیمه اجتماعی و مالیات کاهش یافته را پرداخت می کنند، که در مجموع از مالیات گذشته بسیار بیشتر است. در گذشته فقط مالیات را مردم پرداخت می کردند. کار به اینجا هم ختم نشده است و مردم پس از پرداخت بیمه ها و مالیات، باز هم نمی توانند مانند گذشته از خدمات درمانی رایگان استفاده کنند. در بیمارستانها از مردم، که بیمه نیز هستند، پول دارو و پول غذا می گیرند. بهانه نیز کسب بودجه است. در گذشته برای دارو فقط يك "کرون" (واحد پول چک) دریافت می شد. وسائل و تجهیزات بیمارستانها کامل نیست و تکمیل هم نمی شود. دولت به بهانه نداشتن بودجه از اینکار خودداری می کند. مشکلات مالی و میشتی سالهای اخیر آنقدر شدید بوده است، که بسیاری از خانواده از بچه دار شدن خودداری کرده اند. این مسئله آنقدر جدی است، که دولت علیرغم مشکلات مالی، که اعلام می کند با آن روبروست، از بیم تحلیل نسل و کاهش نیروهای کار و تولید در آینده، مجبور شده است پول و مزایای بچه دار شدن را پرداخت کند. دولت متقاعد شده است، که اگر چنین نکند، تا سال ۲ هزار نیروی کار آنقدر کاهش خواهد یافت، که جمهوری "چک" قادر به تامین هزینه بازنشستگان نخواهد بود!

می بینید، که عرصه های مبارزه اجتماعی بسیار متنوع شده است. در حزب ما این بحث جدی وجود دارد، که اگر به این عرصه ها توجه نشود و برای آنها راه حل های جدید ارائه نشود، و بی وقفه به مردم فقط گفته شود، که "دیدید"، گذشته بهتر بود، نیروی لازم در اطراف حزب حلقه نخواهد زد.

— من مسیانه از وقت و اطلاعاتی، که در اختیارم گذاشتید، تشکر می کنم. همچنین از علاقه شما نسبت به اوضاع کشور ما (ایران) و جنبش کونیستی و چپ آن سپاسگزارم.

روی سخن با طرفداران عدالت اجتماعی است "امنیت در کجاست؟"

پخش يك نامه سرگشاده در میان مقامات و مسئولین رژیم ایران با امضای 'يك نماینده مجلس' و چاپ مصاحبه یکی دیگر از نمایندگان مجلس اسلامی با يك نشریه خارجی و سپس تکثیر و توزیع آن بین سران حکومت، پرده از مسائلی برداشت، که بدون از وسایل ارتباط جمعی تحت سانسور رژیم، در عالی‌ترین سطح مطرح است.

هم در نامه سرگشاده و هم در مصاحبه مورد بحث، لزوم ارتباط مستقیم با آمریکا و پذیرش منطقی اوضاع کنونی جهان مطرح شده است.

نامه سرگشاده به اعتراف صریح 'رجانی خراسانی'، توسط او نوشته شده و مصاحبه نیز توسط 'محمد جواد لاریجانی' صورت گرفته است.

'رجانی خراسانی' بیشتر نماینده ایران در سازمان ملل متحد بود و اکنون عضو کمیسیون روابط خارجی مجلس اسلامی است، و 'لاریجانی' نیز پیشتر معاون وزارت خارجه و اکنون معاون کمیسیون اقتصادی مجلس اسلامی است.

'رجانی خراسانی'، که برای مدتی درباره شایعات مربوط به نوشته شدن این نامه سرگشاده توسط او، سکوت اختیار کرده بود، اکنون با صراحت از نوشتن آن دفاع کرده و می‌گوید، که منافع ایران در گفتگویی مستقیم با آمریکا و برقراری رابطه با آن تأمین می‌شود.

او از جمله می‌نویسد: 'رابطه با آمریکا الی‌الابد بصورت فعلی باقی نمی‌ماند. برای اجتناب از آن لحظه دردناک و شرمی، که جام زهر دیگری به حلقوم انقلاب و جمهوری فرو خواهد ریخت، حل اختلاف با آمریکا را در يك برنامه زمان‌بندی شده پیشنهاد می‌کنم ...'

'لاریجانی' نیز در مصاحبه خود، از جمله می‌گوید: 'ایران و آمریکا باید بی‌حرمی و بی‌اعتدالی به یکدیگر را پایان بخشند. آنها باید رفتاری معقول نسبت به یکدیگر در پیش گیرند. اکثریت مجلس طرفدار سرمایه‌داری و رابطه با غرب است. در آن نشریه، از قول 'لاریجانی' مطرح شده است، که احزاب نیز باید آزاد شوند و به آنها اجازه فعالیت داده شود!'

هم 'رجانی خراسانی' و هم 'محمد جواد لاریجانی' دارای ارتباط‌های عمیق در میان سران رژیم و دستگاه روحانیت هستند؛ بریزه 'لاریجانی'، که آیت‌الله زاده و فرزند 'جوادی آملی' است، 'آیت‌الله جوادی آملی'، سفیر خصوصی آیت‌الله خمینی برای رساندن نامه وی به 'گریچف' بود. برادر 'محمد جواد لاریجانی' اکنون وزیر ارشاد اسلامی است.

'محمد جواد لاریجانی' پیشتر نیز، هنگامیکه معاون وزارت خارجه بود، این نظرات را همزمان و هم‌نوا با 'رجانی خراسانی' مطرح کرد، اما در آن زمان مورد حمله شدید مجلس قرار گرفت و بناچار از مسئولیت خود در وزارت خارجه کناره رفت.

اشاره 'لاریجانی' به حمایت مجلس از نظرات او و پخش گسترده ترجمه مصاحبه او در میان سران رژیم، نشان می‌دهد، که طرفداران و مجریان زدوبند پنهان با آمریکا، ادامه پنهان‌کاری را نه لازم می‌دانند و نه آمریکا با آن موافق است.

طرح آزادی احزاب نیز از سوی 'لاریجانی' نشانگر چاره‌جویی‌های پشت پرده در این زمینه است.

ما پیشتر نیز نوشتیم، که در تهران زمره تشکیل احزاب دولتی تا مرزهای تعیین چارچوب اجرای عملی آن در حال تدوین است. اظهارات اخیر آیت‌الله مهدوی کنی در خصوص اجتناب روحانیت از آلوده شدن با مسائل حزبی و سیاسی و هشدار به 'جامه روحانیت مبارز' برای پرهیز از این آلودگی، نشانه علنی شدن بحث‌ها در این زمینه است.

بخشی از روحانیت معتقد است، که احزاب تحت کنترل باید توسط غیر ممسین اداره شوند و روحانیت از پشت صحنه آنها را اداره کند. سران 'حجتیه'، با تجربه‌ای که در این خصوص دارند، طرفدار چنین تری هستند و مهدوی کنی از جمله هدایت‌کنندگان ه گانه 'حجتیه' ایران است، که اکنون نقش لژ فرلماسیونی ایران را برای انگلستان بهمهده دارد. او هر چند وقت یکبار به انگلستان سفر می‌کند. فراهم شدن مقدمات رابطه هلنی و کامل ایران با انگلستان به همت او ممکن شده است.

لین آزادی‌ها، که باید پسند و سلیقه آمریکا و غرب نیز ضامن آن باشد، بدون تردید يك صحنه آرائی کنترل شده توسط رژیم است، که شباهت بسیار به تاسیس دو حزب 'مردم' و 'ایران نوین' زمان شاه خواهد داشت. در اینصورت، حتی روزنه‌ای برای نفس کشیدن کسانی، که اکنون دور و بر روزنامه 'سلام' جمع شده‌اند باقی نخواهد ماند. آنها قصد ایستادگی معقول در برابر دخالت مستقیم و آشکار آمریکا در امور داخلی

ایران را دارند و اعتقاد به قبول بندگی صندوق بین‌المللی پول ندارند.

حمله شدید 'سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی' به نامه 'رجانی خراسانی'، که در روزنامه سلام انتشار یافت، نشانه دهنده این خط‌مشی و ضمناً آگاهی این گرایش‌ها از مقدمه‌چینی‌های پشت صحنه برای پرورش به این جریان سیاسی است. رژیم برابر هلنی کردکردن مناسبات موجود با آمریکا و گسترش آن ابتدا باید تمام روزه‌های ارتباطی این نوع گرایش‌ها را ببندد. حملات روزنامه 'سلام' به شخص 'رفسنجانی'، به‌منظور عامل اجرای برنامه صندوق بین‌المللی پول، نشان می‌دهد، که آنچه را امثال 'رجانی خراسانی' و 'لاریجانی' می‌کنند و می‌گویند، بدون مخالفت با او نیست.

روزنامه 'سلام' در آخرین شماره‌های خود در هفته پایانی شهریور و آغاز مهرماه، خطر تعطیل شدن این روزنامه را به‌منظور يك احتمال عملی عنوان کرد و برای گردانندگان آن و طرفداران صاحب نام خط فکری موجود در سلام نوعی منوع‌القول شدن، خانه‌نشینی، منوع‌الخروج شدن را پیش‌بینی کرد.

سلام در شماره ۲۹ شهریور خود با شرح موقعیت دیگر همفکران خود، تلویحاً چنین سرنوشتی را برای سران 'سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی' و دیگر رهبران 'مجمع روحانیین مبارز' پیش‌بینی کرد: محتشی، خلغالی، بیات، منتخب‌نیا به تدریس علوم اسلامی لوزنه‌ای، در تهران و قم لشتال دارند. محتشی منوع‌الخروج و خلغالی گویا از بازداشتگاه آزاد شده است. 'خاتمی' در دانشگاه تدریس می‌کند و رئیس کتابخانه ملی است. 'جمارانی' صاحب خانه آیت‌الله خمینی و متولی پیشین حسینیه چماران و نظام‌زاده در سازمان اوقات کار می‌کنند. صانعی، سرپرست بنیاد پانزده خرداد است. 'کروبی' خانه‌نشین است.

همه این جمع حجت‌الاسلام و یا آیت‌الله هستند!

'سلام' بدرستی اما به اشاره نوشت، که تایید صندوق بین‌المللی پول و امریک' برای دستگیری و خانه نشین کردن رهبران دانشجویان خط امام، طرفداران عدالت اجتماعی و مخالفین اجرای فرامین صندوق بین‌المللی پول است.

همزمان با شایعات و اخباری، که در این خصوص در تهران جریان دارد و موجب برخی زمره‌ها در سپاه پاسداران و بنیادهای شکل گرفته در جنگ ایران و عراق شده است، برخی طرفداران پروپا قرص نظام مطلق سرمایه‌داری، که با شعار 'ابتدا پیشرفت، سپس عدالت' خود را با بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هماهنگ کرده‌اند، در روزهای اخیر موضعی‌هایی در جهت تعدیل فشار به محرومان جامعه را مطرح کرده‌اند. این اظهارات، که از سوی برخی گردانندگان 'جامه روحانیت مبارز' و در روزنامه‌های 'رسالت' و 'جمهوری اسلامی' نیز مطرح می‌شود، موجب برخی توهانات در طیف طرفداران 'عدالت اجتماعی' شده است.

روزنامه سلام با خوش باوری می‌نویسد، که دارند به حقانیت نظرات مطرح شده در این روزنامه می‌رسند و طرفداران سرمایه‌داری حالا خود را طرفدار عدالت اجتماعی معرفی می‌کنند. 'باید دید چه کسانی از ابتدا مخالف فشار به مردم بودند'، و اشاره به مطالب منتشره در روزنامه سلام در این خصوص می‌کند.

'سلام' به این نکته مهم توجه ندارد، که صاحبان آن ۲۰ هزار میلیارد ریال نقدینگی، که ملکات را در اختیار دارند، از این ثروت و سیستمی، که موجب بدست آوردن آن شد، تا پایان حیات خود دفاع خواهند کرد. آنها همه نوع ابزار کنترل و هدایت نبرد از بالا را در اختیار دارند. نبردی، که هنوز 'سلام' و طرفداران 'هم عدالت و هم پیشرفت'، خوش‌باورانه فکری‌کنند می‌توانند مسیر آنرا در همان بالاها و یا تعدیل کنند.

صاحبان آن ۲۰ هزار میلیارد ریال نقدینگی حتی امروز توان بسیج چند ده هزار نیرو برای نایش‌های خیابانی را هم در اختیار دارند و این تازه حاشیه‌ایست از امکانات آنها در هدایت دم و دستگاه رهبری و ریاست جمهوری، بازار و ...

این 'بلدوز' پر قدرت فقط در يك صورت متوقف می‌شود. آگاه کردن مردم و بسیج آنها. بسیج، نه بر محور شعارها و ادله و تبلیغ ماجراجویی‌های گذشته، که فقط می‌توانند در حد شعار و تبلیغ باقی بمانند، بلکه بر اساس واقعیات مورد نیاز و توجه امروز مردم. این مهم ممکن نیست، مگر با دفاع از آزادی‌ها، بدون قائل شدن محدودیت، و پیش از آن، همفکری و تحلیل این واقعیت، که همه فجاج پیوسته پشت پرده خفقان و سانسور روی می‌دهد و دفاع از آزادی دیگران در حقیقت دفاع از آزادی خود است.

این، همان اصلی است، که در طول ۱۵ سال گذشته از جانب هر حزب و سازمان و گروه نادیده گرفته شد و هر کدام هنگام پرورش به 'رژیم'، بر این تصور بودند، که سکوت و یا حتی همراهی با آن پرورش، نوعی مصونیت برای تشکیلات خود است.

هر نوع مناسبات با شرق و غرب عالم و هر نوع برنامه اقتصادی و اجتماعی برای برون رفت کشور از بحران موجود، که هیچ کسی از حاکم و معذول تا موافق و مخالف درونی و بیرونی رژیم آنرا نمی‌تواند انکار کند، تنها در این صورت درست است، و می‌تواند برنامه و سیاستی ملی و در جهت مصالح عمومی ملکات شناخته شود و مردم آگاهانه از آن دفاع کنند. نه از آن نوع دفاعی، که رژیم سعی دارد با بسیج چند ده و یا

نتیجه شکست در "جنگ سرد"

خلع سلاح ایدئولوژیک نیست!

فد شیرین

"امپریالیسم" با تمام قوا می‌کوشد، تا احزاب چپ و کمونیست را خلع سلاح ایدئولوژیک کند. برای این هدف، مراسم تدفین و خاکسپاری چند ساله "سوسیالیسم واقعا موجود" در شرق اروپا و اتحاد شوروی سابق در تلویزیونها، مطبوعات و رادیوهای کشورهای بزرگ سرمایه‌داری همچنان ادامه دارد. در کنار مداحان سنتی سرمایه‌داری، حالا دیگر برخی نظریه‌پردازان باسلاح "چپ" نیز در این مراسم شرکت می‌کنند. آنها چنان هماهنگ و همنوا شده‌اند، که گاه تفاوتشان قابل تشخیص نیست. کوفی در این "عشاء ربانی" هیچ نامحرمی وجود ندارد!

از جمع آن گروه از نظریه‌پردازان "چپ"، که در این "عشاء ربانی" شرکت دارند، گهگاه مقالاتی ترجمه و در نشریات جنبش چپ و کمونیستی ایران چاپ می‌شود. البته این اقدام اغلب بسنطور آشنائی با نظرات ارائه شده از جانب این نظریه‌پردازان صورت می‌گیرد، اما از آنجا که پاسخی به تزه‌ای ارائه شده، داده نمی‌شود، گاه این سبلی نقد، مقابل همان حل‌وای نسبه‌ای ارزیابی می‌شود، که در ضرب‌المثل فارسی خودمان، به گرفتن "نقد" و رها کردن "نسه" تعبیر می‌شود.

اخیرا در نشریه "کار" (شماره ۵۶ - ۲۰ تیر ماه ۱۳۷۲) مقاله یکی از این نظریه‌پردازان بنام "توبیو" چاپ شد، که گویا پژوهشگر علوم سیاسی در ایتالیا است. البته نشریه "کار"، که او را "یکی از نظریه‌پردازان صاحب نظر چپ" معرفی کرده، پیوسته اعلام داشته است، که درج مطالب با استنای افراد، لزوماً بمعنی موضع و نظر سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) نیست.

نقد زیر، نگاهی است به مطالب مطرح شده در مقاله آقای "توبیو" ایتالیایی در نشریه "کار" و دفاع از حفظ ایدئولوژی در احزاب چپ و کمونیست و تسلیم شدن به خراستی، که امپریالیسم آنرا پس از پیروزی در "جنگ سرد"، دنبال می‌کند.

مقاله "توبیو" تابلوی تمام‌دانی است از خطری، که بخشی از نیروهای "چپ" را محاصره کرده است. این نیروها با ایدئولوژی‌زدانی، خود را در برابر این خطر خلع سلاح می‌کنند.

عدم آمادگی برای تحلیل گذشته و علل شکست سوسیالیسم در اتحاد شوروی سابق و شرق اروپا، اسکان نفی دیالکتیکی، همراه با شناخت عناصر رشدیابنده در پدیده‌ها را از این بخش نیروهای چپ سلب کرده است. خلاصیت اندیشه آنها در نفی مطلق (آگنوستیسم Agnostism) محدود شده است. "انتقاد" به "شک" تبدیل شده و "نیپیلیسم" فنسای حیات یافته و پراگماتیسم اسکان رشد یافته است.

نوشته "توبیو" نوره جالب توجهی در این زمینه است.

نیپیلیسم-

نفی مطلق و نیپیلیستی گذشته، در ذهن "توبیو" راه پریچ و خسی را طی می‌کند. او ابتدا نسبت به هویت و موقعیت اجتماعی "چپ" شک می‌کند، تا سپس به نفی نقش تاریخی آن دست‌یابد و از "چپ" يك دنباله‌روی "راست" بسازد. او نیروهای "چپ" را نه تنها موظف می‌داند، که به پیشنهادهای "راست" تن بدهد، بلکه مایل است، که نیروی "چپ" به عامل اجرای خواست "راست" و مجری شیوه‌های مورد نظر او برای "حل" معضلات اجتماعی نیز تبدیل بشود.

"توبیو"، بسنطور پاسخ به پرسش چگونگی هویت "چپ"، و بسنطور کشف وظائف روز آن، که در پایان سخن خود مطرح می‌سازد، در ابتدا، مدعی می‌شود، که "شک" به اعتبار و کارائی تمایز میان راست و چپ، پیوسته شدیدتر می‌شود. او برای "اثبات" این نظر خود، سه معضل زمان حاضر را مطرح می‌کند، بدون آنکه درباره علل آنها سخن بگوید. هدف او از طرح این سه معضل آنست، که اثبات کند، برای این معضلات راه حل "چپ" وجود ندارد! و "چپ" باید به راه جل "راست" تن بدهد و حتی مجری آن نیز بشود. او این سه معضل را چنین بیان می‌کند:

"مسئله جنگ و صلح در عصر سلاح‌های اتسی، نابودی فزاینده محیط زیست، و به تبع آن، کسود فزاینده منابع مهم حیات، با رشد تصاعدی جمعیت، او هشدار می‌دهد، که در صورت نیافتن راه حل برای این معضلات حیات بشریت برای نخستین بار (در تاریخ) با خطر نابودی روبرو می‌شود و آخر زمان (Apokalypse) فرا می‌رسد!

پس از ذکر این معضلات در مقدمه و اینکه گویا چپ از ارانه راه حل برای

آن عاجز است، به نکته اصلی مورد نظر خود، که نفی "چپ" است، می‌پردازد:

محتوای سنت‌گیری ترقیخواهانه چپ دیگر برای "توبیو"، رشد تاریخی جوامع بشری از ساده به پیچیده و از ابتدائی به پیشرفته ("حقیقت تاریخی") نیست، و بهین ترتیب، عامل حرکت، تغییر و رشد در برخورد تضاد دورنی پدیده‌ها - و در مورد جوامع بشری، نبرد طبقاتی - نیست، بلکه برای او همه این مفاهیم در "پیشرفت فن" خلاصه می‌شود. او می‌گوید: "هر سه مسئله (جنگ، صلح و ...) بنحوی تنگاتنگ به پیشرفت فن مربوط است، که مشخصه اصلی بشریت امروزی ... محسوب می‌شود. ... آسان می‌بود، اگر می‌توانستیم ادعا کنیم، که چپ طرفدار پیشرفت (منظور از پیشرفت، صرفاً پیشرفت فن است) و راست مخالف آن است. اما آیا این پاسخ درست است؟"

او بدین ترتیب از انکار تمایز "چپ" و "راست"، به نفی رشد تاریخی جوامع می‌رسد، که مارکسیسم آن را "حقیقت تاریخی" می‌نامد.

دیگر "راست" نیروی واپسگر، به مفهوم حفظ شرایط حاکم بر جامعه و "چپ" بعنوان نیروی خواهان "ترقی اجتماعی"، (به مفهوم نفی دیالکتیکی شرایط موجود و ایجاد شرایط نو برپایه حل تضاد دورنی جامعه) نیست!

با این مقدمه چینی، آقای نظریه‌پرداز، زمان را برای تسویه حساب نهائی با درک ماتریالیستی از جامعه بشری مناسب ارزیابی کرده، و می‌نویسد: "سوسیالیست‌ها، و پیش از آنها، کمونیست‌ها، تضاد طبقاتی را همواره تضاد اصلی دانسته‌اند، که همه تضادهای دیگر وابسته به آن است. آنها "اهمیت تاریخی تضادهای ملی، قومی و مذهبی را از نظر دور کرده‌اند ... آنها، تنها يك نظریه محدود را درباره برخورد‌های تاریخی تدوین کرده‌اند)، نظریه‌ای، که با پیچیدگی روند تاریخ خوانایی ندارد."

"توبیو"، که مایل و یا قادر نیست در "درگیری‌های قومی" مثلاً در افغانستان، اختلافات پیش‌بینی نشده ملی (بطور مثال در یوگسلاوی سابق) و مبارزات برسر برتری مذهبی (مانند مبارزه میان هندوها و مسلمانان در هندوستان ...)، عملکرد اردوگاه سرمایه‌داری را برای برقراری "نظم نیم امپریالیستی" بر جهان ببیند، از "تصویر تاریخی"‌ای صحبت می‌کند، که گویا "با تصویر ترسیم شده از سوری فلسفه تاریخی بکلی مغایر است. (زیرا) فلسفه تاریخی فرض را بر این می‌گذارد، که "تاریخ جامعه تاکنون، تاریخ مبارزات طبقاتی بوده است"، و آنچه که اکنون بر مبنی "تضادهای ملی، قومی و مذهبی" در جریان است، گویا ارتباطی با "مبارزه طبقاتی" ندارد!

امنیت در کجاست؟ چند صد هزار نفر مشروعیت برنامه‌های ایران برپاده خود را از آن طلب کند. مشروعیت و بسیجی، که اگر چشم تیزبین سیاسی وجود داشته باشد و حافظه‌ای در حد بخاطر آوردن حوادث همین چند سال گذشته - حتی همین هفته‌های اخیر - باید از رژه‌های پیاده و عظیم مردم و رژه‌های نظامی حیرت‌انگیز سالهای دهه ۷۰ و آغاز ۸۰ اتحاد شوروی سابق و خیابانهای "خلوت سکور" در روزنای کودتای "یلتسین" علیه پارلمان و حوادث آشنای پیش و پس از آن، درس‌های آموزشی را آموخته باشد.

مردمی که ندانند و یا بروی خودشان نیاروند، برای چه به میدان کشیده شده‌اند، نیروی قابل دوام برای سازماندهندگان حضور خیابانی آنها نیستند. این حکم تاریخ است. آنها بسیج خواهند شد، اما بر محور آنچه که می‌خواهند و بدان آگاهی دارند، نه آنچه بسیج کنندگان می‌گویند و می‌خواهند.

آنکه امروز با این منطلق حرکت می‌کند و خواست و نیاز واقعی مردم را بیان می‌کند، فردا در میان صفوف نشرده "مردم خود بسیج شده" از هر گزندای درامان است. درغیراینصورت یورش‌های سازمان داده شده، هنوز کارائی خود را حفظ می‌کنند.

مردم از دروغ، فریب، گرانی، هزیدی، فحشاء، فرهنگ مرگ و مرده پرستی، روحانیت سرکوبگر، مجلس کوتاه‌بین، برکنار ماندن از سرنوشت مملکت، ماجراجوئی‌های خارج از کشور، اعدام، زندان، بازی قدرت سردمداران، ادامه سرکوب فرهنگ و زبان ملی، عقب‌ماندگی علم و فن و آموزش، اختناق، سانسور، دیدن بنزهای شیشه سیاه حامل حجج‌اسلام و آیت‌الله زاده‌ها در خیابانها خسته از راه بندگان، گشت‌های ثارالله، زینب، خواهران بسیج، برادران نپی از منکر، ریش‌های سیاه و سفید، جای پای زبان عربی در روزنامه‌ها، ترویج شعر و داستان و قصه دست چهارم و پنجم در مطبوعات دولتی، روضه‌خوانی در رادیو و سخنرانی در تلویزیون و ... خسته شده‌اند، همان اندازه، که از تبعیض، بی‌عدالتی، رشد هزار خانواده (وابسته به روحانیت) و ... کینه در دل دارند.

این هر دو را با هم باید پذیرفت. آن جانبازی، که سوار بر چهارچرخه ملولین با دیدن بی‌عدالتی در جامعه و محروم ماندن خود و خانواده‌اش از ابتدائی ترین امکانات حیات، علیه بی‌عدالتی به خشم می‌آید، همان اندازه به آزادی‌ها و دیگر نیازهای جامعه باید پیانندیشد، که آن به جان آمده ازاختناق که هنوز دستش به دهانش می‌رسد.

جای آنکه سخنگو و بیان کننده این خواست‌ها، نیازها و دردهای مردم ایران، در این لحظه تاریخی شود، در صفوف فردای مردم "خود بسیج شده" است و کدام جای امنی بهتر از این؟

برای او مسئله مهاجرت انسان‌ها از کشورهای جهان سوم به مراکز مترویل 'پرجمیت' مانند مسئله 'درگیری‌های ملی، قومی و مذهبی'، نه از دیدگاه غارت امپریالیستی کشورهای جهان سوم، یعنی نبرد طبقاتی در سطح جهان، بلکه از نقطه نظر 'تراکم جمعیت' مطرح است، که گویا 'چپ' را غافلگیر کرده است.

او ادامه می‌دهد: 'در اینجا باید به یک مسئله دیگر نیز اشاره کرد، که نو بودن آن، حداقل در کشورهای به لحاظ اقتصادی پیشرفته، که ایتالیا بدانها تعلق دارد، چپ را غافلگیر کرده است. منظور من، مسئله مهاجرت است، که واقعا خلعت نو دارد. زیرا در تاریخ، سیر مهاجرت همواره از کشورهای پرجمیت به مناطق کم جمعیت و یا از جمعیت تخلیه شده جریان داشت است - او حتی روند مستمره کردن آمریکا را توسط اروپائی‌ها در یانصد سال پیش در نظر دارد، که گویا بهیچوجه ارتباطی به نبرد طبقاتی در جامعه بشری نداشته است. امروز عکس این قضیه روی می‌دهد. کشورهای، که سیر مهاجرت از جهان سوم به سوی آنها جریان دارد، از پرتراکم‌ترین کشورهای جهان‌اند و این 'دلیل' برنادرستی 'مانیفست حزب کمونیست' است، که اعلام می‌دارد، تاریخ جوامع بشری، تاکنون پیوسته تاریخ مبارزات طبقاتی بوده است!

او ارائه دلیل و برهان را برای این 'تز' خود ضروری نمی‌داند، و توضیح نمی‌دهد، که اگر تضادهای 'ملی، قومی و مذهبی' در جهان امروز و یا مسئله 'مهاجرت' در تحلیل نهائی ناشی از تضاد و نبرد طبقاتی - در انواع اشکال متفاوت و تاریخی آنها در طول رشد جوامع بشری - نیستند، پس آنها از کدام منشا، سرچشمه می‌گیرند؟

'توبیو'، که تصور می‌کند با طرح نظریه خود خواننده را غافلگیر کرده است، زمان را برای قطع کامل ریشه 'چپ' مناسب ارزیابی می‌کند و می‌پرسد: 'آیا چپ، نظر به ماهیت خود، اصولاً محکوم به شکست نیست؟' و ادامه می‌دهد: 'آیا نمی‌توان تصور کرد، که شکست از ماهیت چپ ناشی می‌شود؟' چرا؟ پاسخ او روشن است! زیرا چپ برای تحقق یک برنامه اوتوئیستی و غیرقابل دسترسی فعالیت کرده است: 'برنامه دسترسی به اوتویی، اصلاً بگونه‌ای تعریف شده است، که تحقق‌ناپذیر باشد. زیرا اگر بخواهیم این برنامه را تحقق بخشیم باید از طریق تسریع جریان تاریخ برآن (بر روند تاریخی) غلبه کنیم (و از آن جلو بزنیم)'. او سپس با حدس‌زدن اندیشه‌های پنهان مارکس می‌نویسد، که 'اما، همانگونه که مارکس نیز خود به خوبی می‌دانست، دستکاری در جریان تاریخ، اوتویی را به ضد خود تبدیل می‌کند.'

به این ترتیب، او که در ارائه دلیل ادعای 'شکست تاریخی چپ' وامانده است، این 'شکست ... ادعائی را به نادرست بودن درک طبقاتی و ماتریالیستی از تاریخ ربط می‌دهد، و بعنوان یک 'نظریه‌پرداز چپ' اعلام می‌کند: 'اوتویی، غیرقابل دسترسی و شایسته فراموش شدن است! و بی‌پروا به بیان هدف نهائی خود می‌پردازد و هشدار می‌دهد: 'اگر چپ به رسالت اوتوئیستی خود وفادار بماند، خود را به مجرد تلاش برای تحقق آن، نابود می‌کند. و لسانه می‌کند: 'هدف، والاتر از آن است، که با وسایل سیاست، یعنی از طریق اعمال قدرت، یا سازش، قابل دسترسی باشد.'

او برای توجیه این موضع تسلیم‌طلبانه خود، که رد وظیفه فلسفه برای تغییر جهان است، مایل است وظیفه فلسفه را هم به دوران ماقبل مارکس بازگرداند و فقط به توضیح جهان پیرامون بپردازد. او می‌نویسد: 'اگر به قدرت متوسل شویم، آزادی را، که هدف اوتوئی بزرگ ماست، نابود می‌کنیم. اگر به سازش و توافق اکتفا کنیم، ناچاریم تصورات خود را درباره تحول رادیکال (بحران انقلابی) جامعه تاحدی تعدیل کنیم و به مذاق دیگران سازگار بنائیم، تا انتقارت آن با نظر دیگران، دیگر قابل تشخیص نباشد.'

به این ترتیب اگر اندیشه‌های منشوش 'توبیو' و امثال او را، که پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، بازخوانی سنگ نوشته‌های قبور فلسفه قرون وسطی را در کورستان متروک اهل فلسفه شروع کرده‌اند، قبول کنیم، بدنبالش باید بپذیریم، که چپ نه فقط شکست خورده، بلکه در واقع 'چپ' همان 'راست' است، که با تصورات 'چپ'، برپایه یک 'اشتباه تاریخی'، یعنی درک ماتریالیستی تاریخ، به بیراهه رفته است. دسترسی به اهداف 'چپ' نیز غیرممکن است. این است نیهیلیسمی، که از قلم یک 'نظریه‌پرداز چپ' تراوش می‌کند و ما را به آموزش از آن فرا می‌خواند.

پراگماتیسم

'توبیو' سپس تصور و درک خود را از یک 'چپ' بال و پرکنده و 'راست' تر از سوسیال دمکراسی، مطرح می‌کند: 'آیا به سست چپ نوینی می‌رویم، که مارکس را به بایگانی خواهد سپرد؟' اما، از آنجا که هنوز از صلگرد 'چپ نوین' دلخواه خود مطمئن نیست، و نمی‌داند، که این 'چپ' مارکس را - که به اعتراف 'توبیو' رادیکالترین انتقاد از سرمایه‌داری را فرمولبندی کرده است و 'پدربخش بزرگی از سوسیالیسم اروپا' نیز هست - را به سرعت به بایگانی خواهد سپرد یا نه و بنظرش کندن ریشه آن در ادراک چپ از سوسیالیسم، ادامه می‌دهد، 'من با رد نظریه چپ گذشته، سوال بازم رادیکالتری را مطرح می‌کنم: سرنوشت سوسیالیسم چه خواهد شد؟'

براستی هم، سرنوشت سوسیالیسم چه خواهد شد؟ براساس اندیشه‌های این 'نظریه‌پرداز چپ' (و امثال او) که می‌نویسد: '... حداقل کاهش نقش عامل فعال تاریخی ... یعنی طبقه کارگر (برای تحقق سوسیالیسم)، که امروز تاحد زیادی جای خود را به انتشار متوسط داده است، که می‌گویند، بنا به طبیعتش سوسیالیست نیست، چاره‌ای باقی نمی‌ماند، جز آنکه این 'عامل فعال تاریخی' (طبقه کارگر) را هم به بایگانی بسپاریم. توصیه می‌کند، که باید به جستجوی یک 'عامل فعال تاریخی' دیگر رفت! و او می‌رود. آنرا می‌یابد: 'عامل فعال تاریخی'، در دوران پس از سپردن مارکس و مارکسیسم به بایگانی تاریخ، 'جنبش‌های رهائی بخش نوین، محرومین جهان سوم و چهارمند'. یعنی آن تزه‌های کهنه و پوسیده‌ای، که در دوران معینی، ارائه آنها از جانب 'مانوئس تونگ' جنبش چپ و کمونیستی را به بیراهه کشاند و ضربات سختی به روند ساختمان سوسیالیسم ویژه چین زد!

'نظریه‌پرداز چپ'، در حالی که از کشف بزرگ خود سرمست است، با اندوه به یک مشکل بزرگ خود اشاره می‌کند، و می‌نویسد: 'اما آنها تاکنون به عامل فعال سیاسی تبدیل نشده‌اند!' و برای آنکه تیر خلاص را به 'چپ نوین' فارغ از مارکس، 'تضاد طبقاتی'، 'عامل فعال تاریخی'، و ... زده باشد، اضافه می‌کند: 'و به هیچ وجه اطمینانی وجود ندارد، که در آینده نزدیک (محرومین جهان سوم و چهارم) به عامل سیاسی تبدیل شوند. زیرا عوامل عینی و ذهنی برای آن آماده نیستند، و اضافه می‌کند: 'منظور من آن شرایط عینی این است، که ساکنان زافه‌های 'زیو'، با بی‌خانمانان بسیتی (بتوانند بر مبنی آن شرایط) در اقدامی مشترک متحد شوند، و برداشت من از شرایط ذهنی، همان چیزی است، که چپ اروپا آن را 'آگاهی طبقاتی' نامیده است. که این هم وجود ندارد!

'نظریه‌پرداز'، که 'مارکس' را به بایگانی سپرده بود، تا جان خود را خلاص کند، برای اثبات این نکته، که در آینده هم این شرایط عینی و ذهنی کشف شده توسط او بر وجود نخواهند آمد، به مقولات مارکسیستی متوسل می‌شود، و می‌نویسد: 'البته (ا)، جانی که نه یک طبقه در خود و نه یک طبقه برای خود وجود داشته باشد (که البته چنین وضعی نزد زافه‌نشین‌های زیو، بسنی و ... وجود ندارد)، آگاهی طبقاتی شکل نمی‌گیرد، و تنها گروه‌های بیشاری از 'لعنت‌شدگان روی زمین' وجود دارند، که میان آن‌ها را فواصل زیادی، که آمریکا را از افریقا و افریقا را از آسیا جدا می‌کند، گرفته است. - ترتیب 'چپ' باید تسلیم سرنوشتی، که غارتگران جهانی برای بشریت تعیین کرده‌اند، شده و مانند دوندوهای، که در دو 'مارتن' شرکت کرده، برای مسافتی طولانی دنبال 'راست' ببرد. بدین ترتیب او به پرسش مطرح کرده در مقاله خود، پاسخ می‌دهد، که 'چپ چیست؟' و وظیفه روز آن کدام است! 'اگر قرار باشد واژه 'چپ' معنایی داشته باشد، در اصل روشن است، (که نیروی چپ باید) 'مسئله اجتماعی' در کشورهای جداگانه را به 'مسئله اجتماعی' در بُعد بین‌المللی تبدیل کند!

آیا چنین چیزی ممکن است؟ خود 'نظریه‌پرداز' آب پاکی را بلافاصله روی دست 'چپ' می‌ریزد و با اعلام 'شک' خود، حتی در این هرمه نیز، قلم پای 'چپ' را می‌شکند و اعلام می‌دارد: 'در این مورد من شک دارم، (زیرا) حتی گام اول هم برداشته نشده است!'

آقای 'توبیو' ایتالیایی، که ناگهان احساس می‌کند دچار نیهیلیسم روسی از نوع 'داستانفکسی' آن شده است، از سر تفقد چند سیسی انرژی و امید به این نمش بر زمین مانده تزیق می‌کند و می‌نویسد: 'نیروی 'چپ' نباید نالید بشود و یا حتی انتحار دستجمعی - که پی‌آمد عقلانی نتیجه‌گیری نظریه‌پرداز ما است - دست بزنند، بلکه، 'چپ' باید توجه داشته باشد: 'در همین مسئل حل نشده است، که فلسفه وجودی چپ نهفته است!!'

یعنی 'حضور' برای 'حضور' و 'دویدن' برای 'دویدن'! 'فلسفه وجودی چپ'! به زخم 'توبیو' فلسفه پراگماتیستی و نازانی است، که او آنرا تجویز می‌کند و هدفش فقط یک چیز است: ایدئولوژی‌زدانی از چپ و تبدیل آن به شیرینی پیر و بی‌دندان برای سرمایه‌داری! این خواست را آقای 'توبیو' فرمولبندی می‌کند: 'آیا پایان مارکسیسم، به معنی چشم‌پوشی از مبارزه علیه سرمایه‌داری و حتی مبارزه برای اصلاح آن نیست؟'

یعنی تن دادن به نوعی رفرم راست و خیرخواهانه برای سرمایه‌داری غارتگر همان سبیری، که سوسیال دمکراسی اروپای غربی، پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، بی‌پرده آنرا اعلام و دنبال می‌کند.

بر اساس الگوی آقای 'توبیو'ها، 'چپ' با نفی نیهیلیستی خود به انسدگی و عدم تحرك دچار شده و با از دست دادن ماهیت و نقش تاریخی و جانبدار خود، به دام پراگماتیسم بی‌هدف و نازا می‌افتد. پراگماتیسمی، که نه فقط امکان 'اصلاح' سرمایه‌داری را هم باید انکار کند - آنطور که سوسیال دمکراسی نزدیک به یک قرن لیدوار بوده است - بلکه در تحلیل نهائی باید توجیه‌کننده 'راه حل' راست برای معضله‌های روز جامعه سرمایه‌داری نیز بشود! (بقیه در ص ۱۱)

هیچ حزب و گروهی در افغانستان سلاح را زمین نمی گذارد!

وزیر دفاع پاکستان، بنظیر هماهنگ کردن سیاستهای نظامی-سیاسی پاکستان، در ارتباط با افغانستان، ایران و منطقه، عازم امریکا شد. این سفر درحالی انجام شد، که محافل سیاسی-نظامی پاکستان با صراحت اعلام کرده اند، که جنگ در نواحی "قندهار" افغانستان نه تنها پایان نخواهد یافت، بلکه زمینه های گسترش آن نیز وجود دارد. برخوردارهای نظامی به ظاهر بین دسته های مسلح وابسته به عربستان سعودی و حزب "حکمتیار" باصلاح نخست وزیر جدید افغانستان روی می دهد، اما در حقیقت ریشه های مذهبی و قومی دارد. حزب اسلامی "حکمتیار" سعی دارد با بهره گیری از امکانات دولتی، بر این منطقه تسلط کامل پیدا کند و رقاب مسلح را چنان سرکوب کند، تا در صورت عدم موافقت در کابل و اعلام حکومت خودمختار پشتون ها، بتواند "قندهار" را به مرکز استقرار دولت جدید تبدیل سازد. تصفیه نظامی رقبا در منطقه پشتونشین قندهار (درکنار مرزهای پاکستان) و ادامه استقرار قوای نظامی حکمتیار در کوه های مشرف به "کابل"، خود حکایت از آن دارد، که نخست وزیر (حکمتیار) خود نیز می داند، که این ست و مقام دوام نخواهد داشت و تسلط کامل بر تمامی افغانستان ناممکن است، زیرا این تسلط به معنی تسلط پشتوها بر افغانستان است، که تائیدها، ازبکها، هزاره ها و ... نیز با تعلقات مذهبی متفاوت در آن زندگی می کنند و هرگز در طول استقلال این کشور چنین نبوده است. تصفیه قومی-مذهبی در قندهار تاکنون موجب مرگ صدها نفر از مردم منطقه شده است.

"حکمتیار" موقعت خود را وابسته به پاکستان و ارتش مقتدر این کشور می داند. که پیوسته در فعل و انفعالات سیاسی در پاکستان نقش اساسی داشته و خواهد داشت. همین است که سفر وزیر دفاع پاکستان به امریکا، بنظیر هماهنگ شدن با سیاست های امریکا در منطقه، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. امریکا همچنان دولت و حکومت جدید افغانستان را جدی تلقی نکرده و ترجیح می دهد، تا مسائل این کشور را از طریق وابسته مطمئن (که همانا پاکستان است) به نفع خود سرسامان بدهد. همزمان با سفر وزیر دفاع پاکستان به امریکا و بدنبال سفر کوتاه "حکمتیار" به تهران و عربستان سعودی برای جلب پشتیبانی آنها از دولت و داروستانه مسلح خود، "احمد شاه مسعود" وزیر دفاع پیشین افغانستان، که در میان احزاب و سازمانهای اسلامی از محبوبیت ویژه ای برخوردار است، با صدور اعلامیه ای، دولت کوه نشین "حکمتیار" را دولتی به ضرور تسامت افغانستان ارزیابی کرد. او که تحصیلات دانشگاهی دارد و از "لی تکنیک" کابل درجه مهندسی گرفته است. "احمدشاه مسعود" اعلام داشت، که خواهان استقرار نظامی در افغانستان است، که متکی به آراء مردم باشد و بهین جهت بهترین راه حل را برگزاری یک انتخابات عمومی در افغانستان و زیر نظارت سازمان ملل متحد می داند. او همچنین بر نظارت "سازمان کشورهای اسلامی" بر این انتخابات تاکید کرده است.

"احمد شاه مسعود" در اعلامیه خود می افزاید، که تشکیل شورائی مرکب از فرماندهان نظامی احزاب ۹ گانه می تواند حکومت را بدست گیرد و مقدمات برگزاری انتخابات را فراهم آورد. او می گوید، که ۵ فرمانده از ۹ فرمانده نظامی احزاب با او موافقت دارند. او در طرح جدید خود، خواهان کنار ماندن رهبران احزاب ۹ گانه شده است، که عمدتاً در پیشاور پاکستان مستقرند.

"احمد شاه مسعود" در اعلامیه خود تصریح کرده است، که در آخرین هفته های موشک باران شهر کابل توسط افراد مسلح حزب اسلامی "حکمتیار"، این حزب در میان مردم در انزوا قرار گرفته و نفرت عمومی از خونریزیها و ماجرا آفرینی های آن می رفت، موجب عقب نشینی سیاسی-نظامی آنها فراهم آورد.

همزمان با این اخبار، جنگ های خیابانی در کابل در آخرین روزهای شهریور و آغاز مهرماه تشدید شد. احزاب و سازمانهای اسلامی وابسته به عربستان، پاکستان و ... مواضع یکدیگر را زیر حمله توپخانه قرار دادند و موشک باران محلات ویران شده کابل باز هم تلفات بیشتری گرفت. حزب اسلامی "حکمتیار" و حرکت اسلامی از جمله آتش افروزان تشدید جنگ در کابل اعلام شده اند. حرکت اسلامی به "یونس خالص" تعلق دارد، که مستقیماً از عربستان دستور می گیرد.

خبرگزاریها همچنین گزارش دادند، که در استان ننگرهار در افغانستان نیز

بدنبال ترور استاندار این استان بنام "شمالی خان"، جنگ و خصومت بین گروه های اسلامی وسعت یافته است. "شمالی خان" از سوی یکی از افراد وابسته به "محاذملی" ترور شد. این حزب يك حزب لیبرال اسلامی است و رهبری آنرا "سید احمد گیلانی" بهمه دارد.

"سیداحمد گیلانی" از جمله رهبران گروه های اسلامی افغانستان است، که در سالهای جنگ با حکومت "حزب دمکراتیک خلق افغانستان" در این کشور پیوسته نظرات معتدل تری نسبت به حکومت مستقر در کشور داشت و از سوی برخی مسئولین دولتی نیز گهگاه تاس هائی با وی گرفته می شد و در حقیقت گاه نقش رابط احزاب اسلامی مخالف حکومت را با حکومت مرکزی بهمه می گرفت. گیلانی از خانواده های شناخته شده افغانی است. خبرگزاریها همچنین گزارش می دهند، که در جریان این ترور ۸ نفر از همراهان "شمالی خان" نیز کشته شده و دو برادر وی نیز به اسارت درآمده اند.

"حکمتیار" نخست وزیر افغانستان، که خود در کابل درگیر جنگ با دیگر گروه های اسلامی است، به خبرگزاریها اطلاع داده است، که "شمالی خان" از سوی احزاب تحت رهبری "یونس خالص" و "سیاف" ترور شده است و این يك طرح حساب شده بوده است! در قندهار جنگ بین نیروهای مسلح حزب اسلامی و طرفداران مسلح جمعیت اسلامی جریان دارد. خبرگزاریها گزارش داده اند، که امکان سفر خبرنگاران به دو منطقه جنگی وجود ندارد، اما مسافرائی، که از قندهار فرار کرده و خود را به کابل رسانده اند، گفته اند، که در جنگ قندهار بسیاری از خانه ها و مغازه ها ویران شده است.

• يك شبکه تلویزیونی متعلق به "احمد شاه مسعود"، وزیر دفاع پیشین افغانستان در این کشور پخش برنامه های خود را شروع کرد. مرکز این شبکه در "جبل سراج" است.

سفیر کوبادرایوان، در دیدار با مدیر مسئول روزنامه سلام:

سوسیالیزم در سراسر جهان ادامه خواهد یافت

سفیر کوبا در ایران با موسوی خونی نی (مدیر مسئول سلام) در محل کار وی ملاقات و گفتگو کرد. سفیر کوبا در این دیدار و گفتگو شمای از مشکلات ناشی از فشار امریکا به این کشور و اوضاع اقتصادی کشور را تشریح کرد و گفت: ما در زمینه اقتصادی فرم هائی را انجام داده ایم. اکنون شرکت های بین المللی از کشورهای مکزیک، اسپانیا و فرانسه با شرکت های کوبائی همکاری هائی را آغاز کرده اند. درحال حاضر بزرگترین مشکل کوبا مواد سرخشی است. درگذشته حدود ۱۶ میلیون تن نفت با قیمت ویژه از شوروی وارد کوبا می شد، اما اکنون فقط ۶ میلیون تن نفت از طریق فروش شکر وارد کوبا می شود. این مقدار نفت برای راه اندازی کارخانه ها و صنایع کوبا کافی نیست.

سفیر کوبا در این دیدار خواهان تبادل بیشتر شکر کوبا و نفت ایران شد. سفیر کوبا گفت: ما اعتقاد داریم، که سوسیالیزم می تواند در سایر نقاط جهان ادامه یابد، کرچه در شوروی سابق قابل دوام نبود.

بقیه نتیجه شکست در "جنگ سرد" ... (از ص ۱۱۵)

یکی از این "راه حل ها"، که به نظر "تروپیر" از نوع "چپ" آن یافت نمی شود، مسئله "مهاجرت" است، که به نظر "نظریه پرداز" ایتالیائی، ناشی از "تراکم جمعیت" در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و "رشد تصادمی جمعیت" در کشورهای جهان سوم است، و از آنجا که (باز هم به نظر "نظریه پرداز") نمی توان "برای این مسله، راه حل، که بتوان آن را يك راه حل چپ نامید" یافت- به "راه حل" راست تن دهد!

بشريت، در طول تاریخ با نمونه هائی از "راه حل" راست آشنا شده است: استعمار انسان از انسان در تمام اشکال آن؛ برده داری، هم کلاسیک و هم استعماری آن، قتل عام سرخپوستان امریکائی و بردگی سیاهان آفریقائی و نژادپرستی مدین ... همه و همه راه حل های "راست" بوده اند. چه بسا تدارک چنین راه حل برای حل معضل ازدیاد جمعیت نیز در مغزهای بیمارگونه "راست" رشد می کند؟

آیا این "راه حل" راست، در دوران فعلی، همان راه حل نیست، که "نظریه پرداز" ما هنگام برخورد به مسئله "جنگ و صلح" در دوران سلاح اتمی از آن صحبت می کند: "تشدید واقعی و تمام عیار نبرد بر سر بقا، (حفظ قلمه های مشرول با "تراکم جمعیت" زیاد، در مقابل "مهاجرت" انسان ها از جهان سوم، نبردی، که در آن طرف نیرومندتر، یعنی طرفی که صاحب سلاح های مرکباتر است، پیروز خواهد شد."

لیدرولوژی زدائی - آگاهانه و یا ناآگاهانه - از چپ، آنطور که "تروپیر" پیشنهاد می کند، و متأسفانه در نیروهای "چپ"، ایرانی در خارج از کشور نیز زمینه های آن به چشم می خورد، در تحلیل نهائی، از چپ، عامل اجرایی خواست های راست را نخواهد ساخت؟

گزارشی از بحران اقتصادی و

سیاسی در "کانادا"

بحران اقتصادی در "کانادا"، همزمان با دیگر کشورهای بزرگ سرمایه‌داری جهان، رو به توسعه است. محافظ اقتصادی این کشور اعتقاد دارند، که "کانادا" از ۱۹۳۰ تاکنون گرفتار چنین بحرانی نبوده است. بحران اقتصادی، موج نارضامی و اعتراض را در نقاط صنعتی کانادا همراه آورده است. ایالت "اونتاریو" از جمله مراکز بزرگ صنعتی کاناداست، که اعتراض‌های کارگری در آن رو به تشدید است.

"کیم کمپبل"، نخست وزیر کانادا، همزمان با تشدید بحران اقتصادی این کشور، پارلمان کشور را منحل کرده و انتخابات جدید را برای ماه آبان اعلام داشته است. در ایالت فرانسه زبان "کبک" زرمه‌های استقلال از حکومت مرکزی به یک نگرانی عمده دولت مرکزی تبدیل شده است. با ادامه و تشدید بحران اقتصادی، احزاب خواهان استقلال در ایالت "کبک"، از قدرت بیشتری برخوردار می‌شوند و این احتمال وجود دارد، که این خواست خود را در صورت پیروزی چشمگیر در انتخابات ماه آبان، بعنوان شعار و هدف خود اعلام دارند. همین نگرانی موجب شده است، تا نخست‌وزیر کانادا پس از انحلال پارلمان و بعنوان نخستین منطقه برای تبلیغات ریاست جمهوری عازم ایالت کبک شود. نخست وزیر کانادا یک زن است.

یک حزب جدانی طلب اکنون در "کبک" بشدت فعال است و برای نخستین بار در انتخابات ماه آبان کانادا شرکت می‌کند. احتمال پیروزی چشمگیر این حزب در کانادا زیاد است و در اینصورت حزب مذکور در "اتارا" و در مجلس فدرال از قدرت مهمی برخوردار خواهد شد. رهبران این حزب اکنون، و در فعالیت‌های انتخاباتی، بی‌پرده می‌گویند، که قصد دارند تا به قدرت عمده در "اتارا" تبدیل شوند.

خانم "کیم کمپبل" رهبری حزب محافظه‌کار کانادا را بهمه دارد، که کاهش تعداد آرای آن در انتخابات آینده پیش‌بینی می‌شود. مردم سیاست‌های اقتصادی محافظه‌کاران کانادا و پیروی بی‌چون و چرای آنها را از خواست‌های امریکا عامل عمده بحران کنونی اقتصادی این کشور می‌دانند.

احزاب رقیب حزب محافظه‌کار "کانادا"، و حتی برخی از فعالان انتخاباتی از همین حزب، نیز تبلیغات خود را بر محور جلوگیری از ادامه بحران اقتصادی کشور تنظیم کرده‌اند و مبارزه با رشد بیکاری و جلوگیری از بحران مالی کشور، از جمله شماره‌های انتخاباتی است. بحران اقتصادی رو به رشد "کانادا" تاکنون موجب بیکاری ۱۶ میلیون نفر شده است، که این رقم برابر است با ۱۱٪ درصد نیروی کار کشور. دولت محافظه‌کاران کانادا متهم است به افزایش کسرشکن مالیات‌ها، که فشار اصلی ناشی از آنرا مردم عادی و زحمتکشان این کشور باید تحمل کنند. حزب "لیبرال" کانادا نیز در بین مردم محبوبیت ندارد. خانم "کمپبل"، که ۴۶ سال دارد، هنوز از موقعیت بهتری نسبت به دیگر رهبران دو حزب "لیبرال" و "محافظه‌کار" برخوردار است و بنظر می‌رسد، که شتاب او برای انحلال پارلمان و برگزاری انتخابات در کانادا با اطلاع از همین مسئله صورت گرفته باشد. زیرا حزب "محافظه‌کار" کانادا از آن بیم دارد، که مردم کانادا از نخست وزیر تازه به قدرت رسیده کانادا نیز قطع امید کرده و او را نیز سیاست‌بازی در ردیف دیگر رهبران دو حزب عمده کشور، یعنی "لیبرال" و "محافظه‌کار"، ارزیابی کنند، که در این صورت بحران اقتصادی کشور با بحران سیاسی توأم شده و احزاب بزرگ کشور درگیر بزرگترین مشکلات درونی خواهند شد.

"کانادا" براساس همه رویدادهای پس از جنگ دوم، تاکنون پیوسته تحت تاثیر امریکا بوده است و رهبران این کشور، نه تنها در سیاست خارجی، بلکه در بسیاری موارد در عرصه مسائل داخلی نیز نتوانسته‌اند نظرات امریکا را ندیده انکارند. همین است، که خانم "کمپبل" نیز طی مدت کوتاه نخست‌وزیری خود، نتوانست تغییری در تصمیم دولت قبلی مبنی بر دریافت یک مالیات ۷ درصدی از خدمات برای کنترل بحران اقتصادی کشور بوجود آورد و آن تصمیم را تائید کرد. او همچنین از تجارت آزاد با امریکا حمایت کرد، که اکنون بیش از هر زمان با مخالفت مردم کانادا روبروست. مردم این قانون را یک دستور امریکائی می‌دانند، که دولت‌های کانادا قادر نیستند خود را از آن خلاص کنند. مردم معتقدند، که این قانون به مشاغل تولیدی در کانادا لطمه می‌زند. حزب "محافظه‌کار" کانادا پیوسته از این قانون حمایت کرده است و خانم "کمپبل" نیز، که در دولت پیشین پست وزارت را داشته، از جمله حامیان این قانون بوده است. حزب "لیبرال" کانادا با آگاهی از این خواست مردم، که بتدریج اشکال ناسیونالیستی و استقلال در برابر امریکا به خود می‌گیرد، اکنون در تبلیغات انتخابات خود وعده تجدید نظر در این قانون را می‌دهد!

الف. اکبر

اعتصاب سراسری در نیجریه برای

دمکراسی

میلیونها نفر از مردم نیجریه در اعتراض به حکومت دیکتاتوری این کشور دست به یک اعتصاب سه روزه زدند و از خانه‌های خود بیرون نیامدند.

این اعتصاب که با انگیزه برجیده شدن حکومت دیکتاتوری و برقراری دمکراسی در نیجریه انجام شد، تجارت، تولید، خدمات و ... در سراسر نیجریه بکل فلج کرد. در "لاگوس"، پایتخت نیجریه، تلاش حکومت برای درهم شکستن اعتصاب به جانی نرسید و کار بسیاری از سفارتخانه‌ها و کنسولگریها نیز فلج شد. کادر دیپلماتیک سفارتخانه‌ها، بعنوان اولین نتیجه‌گیری از اعتصاب سه روزه نیجریه، به کشورهای خود اطلاع دادند، که حکومت دیکتاتوری حاکم هیچ پایگاهی در کشور ندارد.

جنبش هوادار دمکراسی، که این اعتصاب را سازمان داده است، در پایان اعتصاب سه روزه نیز از مردم خواست، تا به فشار خود برای برچیدن بساط دیکتاتوری بیفزایند، تا ژنرال "ابراهیم بابانگیدا" ناچار شود محنه سیاسی را ترک کند و کشور را به یک رئیس جمهور غیرنظامی بسپارد.

پیش از این اعتصاب، یک انتخابات آزاد در نیجریه برگزار شد، اما رئیس حکومت دیکتاتوری از قبول نتیجه آن سر باز زد. جنبش دمکراسی برای نیجریه اعتصاب سه روزه در این کشور را یک پیروزی بزرگ ارزیابی کرد و از مردم خواست، تا آمادگی عمومی را برای اعلام یک دولت جایگزین به رهبری "ابوبلا" حفظ کنند.

در نیجریه، سرایان دولتی در مواضع حساس شهرها سنگر گرفته‌اند، و امکان یک رویارویی خشن بین مردم و قوای دولتی وجود دارد. گروه‌های حقوق بشر نیجریه نیز همزمان با جنبش دمکراسی نیجریه اعتصاب سه روزه را یک پیروزی و نوعی همه پرسی جدید ارزیابی کرده‌اند.

"سومالی"، ویتنام جدید!

"موکادیشو" پایتخت "سومالی" به ویتنام جدیدی برای سازمان ملل و امریکا تبدیل خواهد شد؟ مدعیان دیروزی نجات مردم، امروز در "موکادیشو" متجاوز شناخته می‌شوند.

در محافل غربی با صراحت می‌گویند، که با هدف قرار گرفتن هلیکوپتر آمریکایی و سقوط و کشته شدن ۲ سرباز آمریکائی، تجاوز به سومالی وارد مرحله جدیدی شده است.

آطور که شاهدان گفته‌اند تن بدون سر و دست و پا و سوخته شده سربازان امریکایی را مردم با درجه‌های آنها در کیسه‌هایی، که سازمان ملل در آن مواد غذایی به موکادیشو آورده بود، در شهر گرداندند.

دیگر مدعیان نجات، نه فقط توسط طرفداران "ایدیت"، بلکه توسط همه مردم به عنوان "متجاوزین کلاه آبی" شناخته می‌شوند، که شهر را بربازان می‌کنند و زندگی را از بین می‌برند. بدنبال جنگ سه ماهه سازمان ملل در موکادیشو علیه "ایدیت"، او به محبوبیتی بزرگ رسیده است. در حالی که از دو طرف انسانها کشته می‌شوند، از جمله زنان و کودکان بی‌گناه، سازمان ملل هیچ نوع تصویر روشنی برای آینده ندارد. این قطعی است، که هدف اولیه کمک رسانی با کوشش برای تحمیل یک سیستم سیاسی به یک کشور علیرغم خواست مردم با یکدیگر در تضاد است و عملی نیست. نظامیان آمریکایی، که رهبری اقدامات را به عهده دارند، به قدرت خود پریه‌ها داده‌اند. آنها خیال می‌کردند، که رفتن به سومالی در چارچوب همان نایشات تلویزیونی شبهای اول محدود خواهد شد. در حالیکه اکنون "موکادیشو" به ویتنام جدیدی برای سازمان ملل تبدیل شده است. نیروهای سازمان ملل در یک جنگ پارتیزانی وارد می‌شوند، که شانس برای پیروزی در آن نیست. مسئله بر این مبنا است، که امریکایی‌ها نمی‌دانستند، که در سومالی چه چیزی در انتظار آنها خواهد بود. آنها نمی‌خواستند به خود زحمت بدهند، قبل از رفتن به آنجا مسئله را روشن کنند. این نظر روزنامه "وست افریقا" است. این روزنامه ادامه می‌دهد ارتش امریکا "گزی" را دور سر خود می‌گرداند، و تصور می‌کند، که در کوتاه‌ترین مدت راه را باز خواهد کرد، اما این عمل در ویتنام موفق نبود. در بیروت با شکست روبرو شد و اکنون در سومالی نیز به طور قطع به نتیجه نخواهد رسید.

کارشناس ارشد آلمان در مسکو اعلام داشت، که روسیه ورشکسته و حوادث ناگهانی در پیش است!

کودتای یلتسین علیه پارلمان

«مقامات محلی برخلاف دستورات مسکو و بر اساس خواست های مردم ناراضی تصمیم می گیرند و عمل می کنند.»
«تصمیمات ضدونقیض 'یلتسین' حکایت از پاره شدن شیرازه کارها در دولت روسیه می کند.»

«صندوق بین الملل پول، سرمایه داران آلمان و محافل مالی بین المللی معتقدند، که روند اصلاحات سرمایه داری در روسیه دیگر پیش نمی رود و دستگاه دولتی روسیه از هم پاشیده است.»

در مسکو سرانجام 'یلتسین' فرمان انحلال پارلمان این کشور را در تلویزیون سراسری روسیه قرائت کرد. بدنبال قرائت این فرمان تلویزیونی، تمام شبکه های خبری کشورهای بزرگ سرمایه داری حوادث ناشی از پیامد انحلال پارلمان روسیه را با طرفداری مطلق از این فرمان، درصدد برنامہ های خبری خود قرار دادند. این عمل همانند رسانال ارتباط جمعی جهان سرمایه داری با موضع گیری رسمی و فوری رئیس جمهور امریکا، صدر اعظم آلمان، نخست وزیر ژاپن و رئیس جمهور فرانسه از اقدامات یلتسین و تشویق او به حمله به پارلمان و اجرای نظامی فرمان تلویزیونی ابعاد خشن و توهین آمیز به خود گرفت. پارلمان روسیه، پس از قرائت فرمان انحلال پارلمان، 'روتسکوی' معاون پیشین 'یلتسین' را بعنوان کفیل ریاست جمهوری روسیه انتخاب کرد. در فرانسه، رئیس جمهور این کشور رسماً گفت، که 'یلتسین' لقمه را زیاد می خورد. او باید آنرا فرو بدهد!

تلاش پارلمان روسیه برای برکناری 'یلتسین' و سپردن مسئولیت ریاست جمهوری کشور به 'الکساندر روتسکوی' پس از چند روز سرانجام به مصاحبه 'روتسکوی' در پارلمان 'روسیه' و در برابر خبرنگاران خارجی و داخلی ختم شد. او خطاب به خبرنگاران امریکائی، با کله گفت: 'در کجای دنیا سابقه دارد، که اینگونه در رویدادهای داخلی یک کشور مداخله کنند؟ رئیس جمهور امریکا چنین کرد. آیا شما برای خودتان چنین آرزوی دارید؟'

او تلویحاً می خواست بگوید، که اگر دخالت امریکا نبود، نتیجه کار چنین نبود. او نخواست به روی خود بیآورد، که این، همه حقیقت نیست، در حالیکه دخالت خشن امریکا در امر داخلی روسیه در سالهای گذشته از این مرزها فراتر رفته است.

'روتسکوی'، که از او بعنوان شاینده و کاندیدای صاحبان صنایع روسیه یاد می شود، نخواست و یا فراموش کرد از روزگاری یاد کند، که همراه و شانه به شانه 'یلتسین' در جریان قیام ارتش برای سرکوب داریو دست 'یلتسین' روی نفرین زدهی مقابل کاخ ریاست جمهوری ظاهر شد و مردم را به حمایت از یلتسین و مقاومت در برابر حرکت ارتش فراخواند و از 'امریکا' طلب حمایت کرد!

پس از اعلام فرمان برگزاری انتخابات توسط 'یلتسین'، 'ایگور گایداری'، نخست وزیر پیشین و معاون اول جدید نخست وزیر کابینه 'یلتسین'، در یک مصاحبه کوتاه با رادیوی مسکو، دقیق ترین تحلیل را از حوادث آینده ارائه داد. لور، که یک کارشناس اقتصادی است، گفت: 'مشکلات روسیه تا چند ماه دیگر بدلیل صحت تر شدن بحران اقتصادی کشور شدید خواهد شد!'

او تلویحاً اشاره به ماههای پس از برگزاری انتخابات وعده داده شده توسط 'یلتسین' کرد و سیر رویدادهای سیاسی موجود را بی تاثیر در کاهش بحران اقتصادی کشور ارزیابی کرد.

پیش از حوادث اخیر در مسکو، کارشناسان اقتصادی غرب بطور مشترک و همانند ارزیابی مشابه ارزیابی 'گایداری' ارائه داده بودند. آنها روسیه را ورشکسته اعلام داشتند. آنها نوشتند:

در مسکو شمارش ممکوس آغاز شده است و بزرگترین مشاوران اقتصادی-سیاسی دستگاه دولتی روسیه به این اعتقاد رسیده اند، که وضع موجود به نقطه انفجار نزدیک شده است. سرمایه گذارهای غرب از مدت ها پیش متوقف شده است و بانک های غربی حاضر به تمدید مهلت بازپرداخت بدهی های دولت روسیه نیستند. بسیاری از شرکت های خمروسی، که طی سالهای گذشته در روسیه فعال بوده اند و همه نوع پیوندی را با کشورهای بزرگ سرمایه داری غرب داشته اند، بتدریج دست و پای خود را جمع می کنند.

ناراضانی عمومی به مرزی رسیده است، که به گفته کلیه مطبوعات بزرگ و پرتیراژ آلمان، فرانسه، انگلیس و امریکا، حتی یک کام فراتر از آن ممکن نیست. فرارسیدن لحظه انفجار موجب تشدد روزافزون در دستگاه دولتی شده است و اختلافات و دستبندیها - حتی برای نجات خود - بسرعت اشکال اجرایی می گیرد. این دستبندیها آتقدر شدید و پرشتاب است، که 'یلتسین'، رئیس جمهور روسیه برای ایجاد شکاف در صفوف مخالفان خود، بر تعداد احکام انتصاب و انفعال افزوده است.

او برای جلوگیری از سقوط کامل اقتصادی کشور، ناچار شد، که بار دیگر 'ایگور گایداری' مخالف سرسخت خود را وارد کابینه کند. 'گایداری' مدتی پیش و ناگهان از سوی 'یلتسین' برکنار شد و بدستور وی از ورودش به ساختمان محل استقرار دولت و ریاست جمهوری جلوگیری شد!

'گایداری' پس از مدتی برکناری و حضور در صفوف تظاهرکنندگان علیه دولت و در مقابل محل استقرار ریاست جمهوری، حالا از سوی 'یلتسین' بست معاون اول نخست وزیر در امر اقتصادی منصوب شده است. 'یلتسین' او را مأمور رسیدگی به امور مالی روسیه کرده است. یعنی همان جایی، که صندوق آن خالی است! همان می دانند، که نه از 'گایداری' و نه از همکاران او کاری در روسیه ساخته نیست، زیرا کشور در دست های پر قدرت 'مانیا'، کارشناسان اقتصادی آلمان، امریکا، اسرائیل و صندوق بین المللی پول است، که با نگرانی اختلاف بین زمانداران دولتی از یکسو و دولت و پارلمان را از سوی دیگر دنبال می کنند و از نتیجه آن نگران و متوحش اند.

این کارشناسان نیز آینده مطلوبی را برای خود پیش بینی نمی کنند. یکی از این کارشناسان نالیس، 'ولفگانگ کارته' آلمانی است. او از جمله کارشناسان طراز اول کشور آلمان محسوب می شود، که از مدت ها پیش ساکن مسکوت و اعتماد روسیه را در مسیر سرمایه داری هدایت می کند. 'کارته'، که در آلمان رئیس بنیاد پر قدرت اقتصادی 'کارته' است، اخیراً در تحلیلی از اوضاع روسیه با نگرانی از بانک های آلمان، خواست، که دیگر پول به چاه 'ویل' روسیه نریزند تا معلوم شود، که سرانجام نبرد سیاسی چه خواهد شد. بنیاد 'کارته' یکی از جمله چند بنیادی است، که بزرگترین تاسیسات صنعتی-بانکی آلمان را در اختیار دارند و توسط آنها در حکم دستور به دولت و احزاب آلمان حساب می شود.

'ولفگانگ کارته'، که مسئولیت حفاظت از ۱۵۰ میلیارد مارک آلمان را در روسیه دارد، اخیراً اطلاع داد، که دیگر از دست او نیز کاری در روسیه ساخته نیست و باید عقب نشینی کرد! این ۱۵۰ میلیارد مارک تحت عنوان کمک آلمان به روسیه در حقیقت سرمایه گذاری است که سرمایه داران بزرگ آلمان طی سالهای گذشته و بنظور غارت سیاسی-اقتصادی اتحاد شوروی سابق در این کشور کرده اند.

'کارته' سرمایه داران بزرگ آلمان را از ادامه سرمایه گذاری در روسیه برحذر داشته است و در تحلیل خود تاکید کرده است، که روسیه بزودی در هرج و مرج بزرگ فرو خواهد رفت. 'کارته' به زعم خود، مخالفت مردم با نابودی کشور و تبدیل روسیه به یک کشور جهان سومی را هرج و مرج نامیده است!

مطبوعات آلمان با انتشار تحلیل 'کارته' از اوضاع روسیه می افزایند، که این فقط نظر او نیست، بلکه بسیاری از کارشناسان اقتصادی-سیاسی آلمان نیز همین نظر را دارند. کارشناس اقتصادی ارشد آلمان در روسیه به گزارش مطبوعات آلمان معتقد است، که اوضاع آتقدر متغیر است، که هرگز نمی توان روی تصمیمات دولت حساب بلند مدت کرد، زیرا هر تصمیمی می تواند روز بعد لغو شود. این تزلزل ناشی از بحران سیاسی است، که منمکس کننده وضع اقتصادی کشور است. 'کارته' برکناری و برگاری 'ایگور گایداری' را نمونه ای از این تزلزل می داند.

'کارته' در تحلیل خود خطاب به دولت و سرمایه داران بزرگ آلمان می افزاید: در نقاط مختلف روسیه، مقامات محلی بدون توجه به خواست و تمایل دولت مرکزی تصمیم می گیرند و آنرا به اجرا می گذارند. اغلب تصمیمات اقتصادی در نقاط مختلف تحت تاثیر

منافع حیاتی آمریکا

• استوارت تالبوت، بعنوان نماینده ویژه آمریکا در اتحاد شوروی (سابق)، که بی‌وقفه در جمهوری‌های تازه بنیاد درگشت و گذار سیاسی-اقتصادی است پیش از فرمان انحلال پارلمان روسیه و در مصاحبه با یک نشریه چاپ مسکو گفت: «تعلی دنیا به منافع حیاتی آمریکا تبدیل شده است!»

• از ازبکستان خبرگزاریها گزارش داده‌اند، که شرکت‌های بزرگ نفتی جهان پیشنهادهای خود را برای استخراج نفت این کشور، به مقامات دولتی ارائه داده‌اند.

روسیه، متحد آمریکا

بزودی مانور مشترک نظامی آمریکا و روسیه انجام خواهد شد. «پاول گارچف»، وزیر دفاع روسیه، هنگام امضای قرارداد همکاری‌های نظامی دو کشور در نیویورک گفت: روسیه به همکاری نظامی با آمریکا بالاترین اولویت را می‌دهد. براساس این توافق‌نامه که پیش از انحلال پارلمان روسیه توسط یلتسین امضاء شد، نیروهای زمینی دو کشور تمرینات مشترک می‌بینند، تا در رابطه با عملیات حفاظت صلح بطور مشترک وارد عمل شوند.

در تمرین‌های آینده قرار است لشکر سوم پیاده آمریکا، که در شهر فرانکفورت آلمان مستقر است و لشکر ۲۷ موتوریزه روسیه، مستقر در بخش ولگای روسیه، دست به مانور مشترک بزنند. ارتباط مستقیم تلفنی بین وزرای دفاع دو کشور بزودی برقرار می‌شود.

در روسیه چه می‌گذرد

• اشیاء مربوط به برنامه‌های فضایی گذشته شوروی، که محرمانه بوده است، وسیله یک موسسه آمریکایی در آمریکا حراج می‌شود. این نوع موسسات این اشیاء را در مسکو توسط مافیای روسیه و دفاتری، که طی سالهای گذشته دایر کرده‌اند، تهیه کرده و به آمریکا و اسرائیل منتقل می‌کنند.

• هزاران کارگر معادن ذغال‌سنگ روسیه در هفته‌های پیش از اعلام انحلال پارلمان توسط یلتسین دست به اعتصاب زدند و خواستار اجرای وعده‌های تولد برای افزایش دستمزدها و سوسپندهای صنعت معدن شدند. یلتسین تاکنون با وعده‌هایی متعدد موفق به جلب حمایت آنها برای به قدرت رسیدن خود شده بود.

• آمریکا پیش از انحلال پارلمان روسیه اعلام داشت، که برای خلع سلاح اتمی این کشور و کنترل پروژهای هسته‌ای غیرنظامی روسیه مبلغ ۸۵ میلیون دلار در اختیار روسیه قرار خواهد داد.

بازپرداخت ناگهانی

دولت آلمان، پس از انحلال پارلمان روسیه توسط «یلتسین» اعلام داشت، که ۵۱۰ میلیون مارک از بهره عقب‌افتاده قروض جمهوری روسیه پرداخت شد، و همین جهت باندهای آلمان مذاکرات خود را برای به تمویق انداختن بقیه بازپرداخت‌ها آغاز کرده‌اند.

رادیری آلمان هنگام پخش این خبر با استفاده از جمله «پرداخت ناگهانی ۵۱۰ میلیون مارک، ماجرای اعلام این خبر را در شرایط حساس روسیه، در پرتوای از ابهام فرو برد».

"یلتسین" از "دور" خارج می‌شود!

حوادث ناشی از اعلام انحلال پارلمان روسیه توسط «یلتسین» هر نتیجه‌ای همراه داشته باشد، این نتیجه در آن نهفته است، که غرب دیگر روی «یلتسین» بعنوان کارگزار خود در روسیه نمی‌تواند حساب درازمدت باز کند.

مقاومتی که در برابر کودتای «یلتسین» علیه پارلمان و محاصره نظامی آن نشان داده شد، به پشتیبانان «یلتسین» نشان داد، که روند نابودی روسیه به گونه‌ای که تاکنون دوام داشته و «یلتسین» مجری آن بود، دیگر ممکن نیست. او دیگر چهره نشخسته‌ای در روسیه نیست. خبرگزاری‌های جهانی بعنوان آخرین نتیجه‌گیری‌های خود از حواصت مسکو ارزیابی نزدیک به این واقعیت را گزارش داده‌اند و او را در لیست رهبران لژ دور خارج شده در مسکو ارزیابی کردند.

این ارزیابی حاصل خودرادر انتخابات آینده نشان خواهد داد و یا پیش از آن؟ کودتای «یلتسین» علیه پارلمان نه تنها در افکار عمومی مردم غرب که حز دارند نگران الگو قرار گرفتن چنین عمل خشنی در کشور خودشان بلنشته، بلکه در روسیه، حتی با نگرانی کلیسای ارتدکس کشور روبرو شد.

اوضاع محلی و مشکلات ناشی از ناراضی مردم گرفته می‌شود. این ناهماهنگی حتی در مسکو نیز وجود دارد و اعضای دولت و بطور کلی دستگاه اداری کشور نیز با هم هماهنگ عمل نمی‌کنند، حتی وزیران کابینه نه با یکدیگر و نه با نخست‌وزیر هماهنگی ندارند و هر کدام سازخود را می‌زنند. تصمیمات ناگهانی و نسنجیده «یلتسین» نیز خود از عوامل تشدید کننده بحران دولتی است. او یک روز نخست وزیر را کنار می‌گذارد و روز دیگر او را بست معاون اول نخست وزیر انتخاب می‌کند. در حقیقت همه با امواج روزانه کشور را اداره می‌کنند و برنامه‌ای دقیق برای آینده وجود ندارد. با تصمیم اخیر «یلتسین» مبنی بر بازگشت «کایدار» به کابینه حالا معلوم نیست، که وزیر دارایی مسئول امور مالی و صنایع کشور است و یا «کایدار»، که برای سامان بخشیدن به وضع مالی کشور به کابینه بازگشته است. در حالیکه کسری بودجه مدام افزایش می‌یابد، کارخانه‌های کشور با کسک مالی دولت به حیات خود ادامه می‌دهند، که در صورت قطع این کسک نیز تعطیل خواهند شد و موج ناراضی مردم بر اثر بیکاری کارگران ابعاد جدید بخود خواهد گرفت.

همزمان با این تحلیل کارشناس ارشد اقتصادی آلمان و هشدار به صاحبان سرمایه آلمان، باندها و موسسات مالی بین‌المللی نیز وضع موجود روسیه را ناامید کننده توصیف کرده و سیاست پولی آن کشور را خطرناک و تحریک آمیز توصیف کرده‌اند، که می‌تواند موجب اعتراض‌های وسیع و عمومی شود.

از جمله صندوق بین‌المللی پول نیز اخیراً با انتقاد از عدم تمرکز دولتی در مسکو و اجرای تصمیمات محلی، که مغایر توصیه‌ها و دستورات صندوق بین‌المللی است، اطلاع داده است، که اصلاحات ساختاری، که یلتسین متعهد به اجرای آن شده بود، عملاً پیش نمی‌رود و بر سراجاری آن موانع جدی ایجاد می‌شود.

این تحلیل صندوق بین‌المللی پول در آستانه فرمان انحلال پارلمان روسیه انتشار یافته است و حوادث بعدی نشان داد، که «یلتسین» آن فرمان را بر اساس کدام توصیه صادر کرده است. مقاومت در برابر دستورات صندوق بین‌المللی پول اکنون به مقاومت در برابر یلتسین و اطرافیان‌شان تعبیر می‌شود. مقامات محلی در ماههای گذشته بی‌اعتنا، به تصمیمات دولت مرکزی، آنچه را به صلاح مردم و منطقه تشخیص می‌دهند اجرا می‌کنند. در حالیکه «کارت» با صراحت می‌گوید، که «روسیه ورشکسته است» و آلمان حاضر به پرداخت وام‌های جدید تا بازپرداخت بدهی‌های روسیه نیست، دیگر شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری غرب نیز پای خود را از مهرکه کنار می‌کشند، تا ببینند سرانجام چه خواهد شد.

سریبچی از تصمیمات دولت مرکزی در ارتش روسیه مشاهده می‌شود. در برخی از جمهوریهای آسیای شوروی سابق، ارتش بی‌اعتنا، به تملل‌ها و سیاست‌های نالستوار حکومت مرکزی برای جلوگیری از گسترش جنگ‌های منطقه‌ای وارد عمل شده است. این استقلال عمل همزمان شده است با پیوستن این جمهوریها به اتحاد جدید کشورهای مستقل شده از شوروی سابق، که این خود مشوق ارتش روسیه برای ادامه عمل است. برخوردارهای اخیر در گرجستان و تضمین موقعیت «ادوارد شوارنازه»، وزیر امور خارجه شوروی سابق و رئیس جمهور جدید گرجستان، از نمونه‌های بارز وضع جدید است.

در حالیکه آمریکا رسماً حمایت خود را از او اعلام داشته و رئیس جمهور آمریکا طی نامه‌ای به «یلتسین» حمایت خود را از شوارنازه در برخوردارهای نظامی اخیر در منطقه «ایبخادی» گرجستان اعلام داشته است، ارتش روسیه به گفته «شوارنازه» به عملیات خود ادامه می‌دهد و در جهت تضعیف بازهم بیشتر او می‌کوشد. ارتش روسیه در گرجستان در مقابل قوای نظامی تحت فرمان «شوارنازه» و استقلال عمل آن در منطقه «ایبخادی» ایستادگی می‌کند. چنین وضعی در آذربایجان و تاجیکستان نیز وجود دارد و ارتش روسیه هر جا که صلاح بداند، وارد اقدام می‌شود.

بایدیرش جمهوری آذربایجان در جمع کشورهای مستقل مشترک‌المنافع شوروی سابق ناظران براین عقیده‌اند، که ارتش روسیه نقش فعال‌تری را در جنگ بین دو جمهوری آذربایجان و ارمنستان بعهده خواهد گرفت.

خلع سلاح اتمی شوروی سابق

تالبوت، نماینده ویژه آمریکا، که در روسیه و در دیگر جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق بسر می‌برد، پیش از اعلام انحلال پارلمان روسیه توسط یلتسین و اعلام حمایت جمهوری قزاقستان از این اقدام، اعلام داشت، که آمریکا بخش اعظم یک کسک ۲ میلیارد دلاری آمریکا را در خصوص خلع سلاح اتمی شوروی سابق در اختیار قزاقستان قرار خواهد داد. این طرح در کنگره آمریکا تحت بررسی است.

با سقوط قیمت نفت به بشکه‌ای ۱۵ دلار

ایران در آستانه سقوط اقتصادی است!

«رفسنجانی در یک مکالمه تلفنی از پادشاه عربستان سعودی
طلب یاری کرد!

«خبرگزاری فرانسه از ۲۷۵ کاهش واردات کالا در ایران و
تشدید گرانی و بیکاری در آینده نزدیک گزارش داد!

ادامه سقوط قیمت نفت در بازارهای جهانی بر بیم و هراس رژیم ایران از رسیدن بحران اقتصادی به مزه انفجار افزوده است. سقوط اقتصادی رژیم چنان هراسی در میان سران حاکم بر کشور بوجود آورده، که «هاشمی رفسنجانی» بی‌امتنانه به چیزهایی که آیت‌الله خمینی در وصیت‌نامه‌اش نوشته و مخالفت‌هایی که پیرامون گسترش مناسبات ایران و عربستان سعودی وجود دارد، تلفنی با «ملک نهد» پادشاه عربستان سعودی تماس گرفت و از وی برای افزایش تولید نفت ایران، تقاضای کمک و یاری کرد!

این تماس تلفنی در جریان اجلاس «لویس» که به منظور رسیدگی به سقوط قیمت نفت در جهان، تقسیم سقف تولید و بررسی افزایش تولید کشورهای عضو تشکیل شده بود، صورت گرفت.

بهای قیمت نفت اکنون به حدود ۱۵ دلار در هر بشکه رسیده است و این درحال است، که رژیم ایران و دولت رفسنجانی با محاسبه هر بشکه ۱۷ دلار، خود را آماده مقابله با بحران اقتصادی رژیم کرده بودند و برای سال جاری ۱۷ تا ۱۸ میلیارد دلار درآمد ارزی از راه فروش نفت پیش‌بینی کرده بودند.

۹۰٪ ارز خارجی رژیم از راه فروش نفت است و اکنون با سقوط بهای نفت، تنها حدود ۱۴ میلیارد دلار از این طریق درآمد خواهد داشت. نفت سفید و دیگر فرآورده‌های نفتی ایران در بازار جهانی به بشکه‌ای ۱۲ دلار و ۵۰ سنت فروخته می‌شود. اگر قیمت نفت در همین سطح موجود، یعنی ۱۵ دلار هر بشکه، تثبیت شود، ایران در سال جاری با کاهش ۲ تا ۴ میلیارد دلار ارز خارجی از راه فروش نفت روبرو خواهد شد.

خبرگزاری فرانسه از تهران گزارش داد، که اوضاع اقتصادی ایران بشدت بحرانی است و کاهش درآمد نفت برای ایران در شرایطی است، که ایران با یک بدهی ۱۰ میلیارد دلاری وام کوتاه مدت روبروست، که طی دو سال گذشته آنرا دریافت داشته است و سالانه ۲ میلیارد دلار بهره آنرا باید پرداخت کند.

جمع بدهی‌های کوتاه مدت و دراز مدت ایران بیش از ۲۰ میلیارد دلار ارزیابی می‌شود. خبرگزاری فرانسه گزارش داد، که دولت رفسنجانی وحشت‌زده از موقعیت اقتصادی کشور، واردات کالا در نیمه دوم سال جاری را ۷۵٪ کاهش داده است. این کاهش واردات عمدتاً شامل حال کارخانه‌های ایران شده است، که یا مواد اولیه خود را وارد می‌کنند و یا قطعات وارداتی را پس از ریود به ایران مونتاژ می‌کنند.

این خبرگزاری پیش‌بینی کرد، که در ماه‌های آینده ایران شاهد گرانی و بیکاری باز هم بیشتر خواهد شد.

آخرین اطلاعات بدست آمده حکایت از آن دارد، که عربستان سعودی حاضر شده است، تا از سطح افزایش تولید خود بمنفع ایران بکاهد. این توافق و گذشت بر اساس کدام وعده و تعهد رژیم تهران به عربستان سعودی بدست آمده، معلوم نیست.

جنگ ۸ ساله ایران و عراق، که با نادانی رژیم حاکم بر ایران ادامه یافت، حمله جنون‌آسای ارتش عراق به کویت، که نوعی خودکشی برای عراق بود، ویرانی کویت بر اثر حمله ارتش عراق به این کشور و بدنبال پایان همه این حوادث، مسابقه جنون‌آسای کشورهای منطقه برای خرید تسلیحات جنگی و در نتیجه افزایش بی‌سابقه تولید و فروش نفت، از جمله دلایل اساسی موقعیت کنونی بازار نفت در جهان است. امپریالیسم جهانی، بویژه آمریکا، ژاپن و آلمان از این بازار گرم برای متوقف کردن بحران اقتصادی موجود خود حداکثر بهره را برده و خواهند برد. انبارهای نفتی کشورهای بزرگ سرمایه‌داری آتقدر افزایش ذخیره دارند، که حتی در زمستان آینده نیز آنها می‌توانند به درخواست‌های تولیدکنندگان نفت، با قیمت‌هایی باز هم پایین‌تر از ۱۵ دلار موجود، پاسخ

بدهند. رژیم ایران، که ثروت ملی سلطنت را طی ۱۴ سال گذشته صرف ماجراجویی‌های باور نکردنی در کشورهای اسلامی، به امید صدور حکم ناپندگی ولایت فقیه برای روحانیین طرفدار خود در این کشورها کرد، اکنون هم خود درگیر خویش درمانده و دست بدامان عربستان سعودی می‌شود و هم ایران و میلیون‌ها ایرانی‌را با سرنوشتی تاریک روبرو کرده است.

سردان، عراق، افغانستان، لبنان، فلسطین، سوریه و ... هر یک براه خود می‌روند و رژیم تهران را با آرزوها و رویاهای بر باد رفته‌اش تنها می‌گذارتند.

وال استریت ژورنال:

بحران اقتصادی در ایران تشدید می‌شود

روزنامه «وال استریت ژورنال» نوشت، که وزارت دارایی آمریکا با ارائه مدارک و اسنادی، که دلالت بر فعالیت‌های تورپیستی رژیم ایران می‌کند، بانک جهانی را از پرداخت وام به ایران برحذر داشته است. این خواست آمریکا با موافقت بانک جهانی روبرو شده است.

«وال استریت ژورنال» اضافه می‌کند، که سران اروپا نیز برخلاف گذشته، با حکومت آمریکا بشکل هماهنگ در این مورد عمل می‌کنند. براساس اطلاعات این روزنامه و طبق گزارش ماهانه بانک جهانی، هیاتی از بانک جهانی، که سرگرم بررسی چهار پروژه توسعه منابع طبیعی و سیستم فاضلاب و آموزش و پرورش در ایران بوده است، کار بررسی خود را به توصیه سران بانک جهانی متوقف کرده است. این پروژه‌ها جمعا حدود ۴۷۵ میلیون دلار هزینه داشته است. «وال استریت ژورنال» سپس با اشاره به اوضاع نامانم اقتصادی ایران و سوءمدیریت (فساد عمیق دولتی)، اضافه می‌کند، که با کاهش سریع قیمت نفت در بازار جهانی بحران اقتصادی ایران در آینده نزدیک تشدید خواهد شد و لزوم اجرای یک سیاست واحد جهانی در برابر ایران هر روز جدی‌تر می‌شود.

«وال استریت ژورنال» نوشت: بدهی‌های خارجی ایران در سال ۱۹۹۱ به ۱۷ میلیارد دلار (یعنی سه برابر سال ۱۹۹۰) رسید و در سال ۱۹۹۲ نیز بالغ بر ۲۰ میلیارد دلار شده است. بهره‌ای، که ایران بابت این بدهی باید پرداخت کند، سه میلیارد دلار است و چون ایران قادر به پرداخت آن نیست، کشورهای اروپایی و ژاپن اعتبار ایران را محدود کرده‌اند.

هواپیما ربانی اعضای اطلاعات سپاه پاسداران

سه ایرانی، که یکی از آنها در باکو مستقر بوده است، موفق شدند یک هواپیمای مسافری را در جمهوری آذربایجان ربوده و در نروژ فرود آورند. این سه ایرانی در نروژ خود را تسلیم پلیس کردند و تقاضای پناهندگی کردند.

منابع اطلاعاتی در آذربایجان فاش ساختند، که ایرانی مستقر در باکو، عضو سپاه پاسداران و مامور اداره اطلاعات این سپاه بوده‌اند. و دو نفر دیگر نیز از ماموران اطلاعاتی سپاه هستند، که از تبریز به باکو آمده و مشترکا اقدام به ربودن هواپیما کرده‌اند.

این هواپیمای ربانی، در عین حال که می‌تواند نشانه ناراضی در دورن ارگان‌های امنیتی و نظامی رژیم تلقی شود، می‌تواند یک نقشه تدوین شده از سوی رژیم برای حضور عوامل مستقیم آن بمنوان مهاجر سیاسی در بین ایرانیان مهاجر نیز باشد. نظیر این نقشه در زمان شاه توسط سازمان امنیت اجرا شد و رایبندگان هواپیما در بغداد، پس از آنکه پناهندگی آنها پذیرفته شد، نقشه قتل سهید بختیار، رئیس و بنیانگذار سازمان امنیت شاه را، که پس از برکناری در عراق علیه شاه موضع گرفته بود، دادند!

Rahe Tudeh No. 13 Oktober 93

Postfach 45
54574 Birresborn
Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان